

کتابخانه ملی ایران

# فزان



مجله مطالعات زبان و ادبیات

Manoochher Qayumzada - F



### درین شمار :

- چشم انداز های ادبی سده سزدهم
- میرزا برخوردار لراهی
- اواز شناسی
- بحثهایی در باره (مر) و (میر...)
- واژه نامه عروض و قافیه
- منشهای انسانی در لیلی و مجنونها
- واژه های از یاد رفته
- تازه گفته هایی در باره الاشیه
- و ...

۱۶

سال چارم - شماره دوم  
جوڑا - سرطان ۱۳۶۳



## هیات تحریر:

معاون سر محقق دکتور پولاد

مایل هروی

حسین نایل

عبدالرحمن بلوچ

سلیمان لایق

سر محقق دکتور جاوید

محقق حسین فرمند

محقق پروین سینا

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
۱	چشم‌انداز های اجتماعی و ادبی	حسین نایل
۱۹	روزگار و آثار میرزا برخوردار فراهی	ابوبکر ظهیر الدینوف
۲۹	آواز شناسی	پوهنمل عین الدین نصر
	دوکتور بیگم‌راد سیایف و پوهان عبدالقیوم قویم بحث‌هایی در بارهٔ ((م)) و ((مر)) (۱۰۰۰)	
۴۷	در زبان دری	
۵۹	واژه‌نامهٔ عروض و قافیه	واصف باختری
	باز کتاب منشهای انسانی	حسین فرمند
۷۴	در ((لیلی و مجنون ها))	
۹۳	واژه های از یاد رفته	مایل هروی
۱۰۰	تازه گفته‌هایی دربارهٔ لایق	ش . ق . فاطمی
		(گزارنده : پوهاند سرور همایون)
۱۱۶	غروب عشق	سلیمان لایق

# فزان

مجله دوماهه

مطالعات زبان و ادبیات

جوزا - سرطان ۱۳۶۳

شماره دوم ، سال چارم

حسین نایل

چشم انداز های  
اجتماعی و ادبی  
افغانستان  
در سده سیزدهم



نمودی از پسمنظر موضوع :

سده سیزدهم هجری قمری (۱۷۸۶-۱۸۸۳ میلادی ، ۱۱۶۵-۱۲۶۲ شمسی) از روزگاران پراشوب و بی سامان تاریخ کشور ما دانسته میشود . در میان دو انجام این سده یعنی در درازای سالهای ۱۲۰۱-۱۳۰۰ ، سر زمین ادب غیظ و هنر پرور ما به عرصه تاخت و تاز

و میدانگاه کشمکش داعیان تاج و تخت و جنگ طلبان بی توجه به فرهنگ ، مبدل گردیده بود .

دوسلسله از دودمان های مسلط بر سرنوشت مردم ، در تمام این مدت ، جزبه خون کشیدن یکدیگر و به ویرانی آوردن مدنیت دیرینه و بیاد دادن داشته های مردم گاردیگری نکردند و گامی در جهت مصالح وطن از لحاظ عمران و فرهنگ و آسایش مردم برنداشتند . درین برشگاه زمانی ، بازار پرچوش و خروش ادب به سختی از رونق افتاده بود و دیگر کاروان حله های تنیده زدل و بافته از جان درین بازار ، بارنمی افگند .

پژوهشگران مسایل ادبی را در زمینه فروپاشی نظام ادبی این روزگار، گفته ها و سخن ها زیاد است که در اینجا یاد آوری از آنچه گفته ها و سخن ها میسر نیست ، اما بمنظور آشنایی بیشتر باوضع اجتماعی و ادبی عهد، میتوان به نبذی از آن یاد کرد، استناد نمود: (( پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی و تذهیب و نقاشی رو به ضعف و سقوط میرفت . غزلها به تقلید متاخرین اکثر بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده میشد . نثرها اغلباً یکنواخت و تقلیدی و فاقد منانت و ساده گی قدیم و عاری از صنایع بدیعی و تکلفات دوره متوسطن بوده ساده نویسی فصیح متاخرین و دوره جدید را نیز نیافته بود )) (۱)

(( فرهنگ زادبوم ما که در گذشته پر بار بود و شکوفا ، به روزگار سلاله های عقیم و بسته به زنجیره تاج و تخت، از شکوفایی بازماند و دو صدسال یاجیزی بیشتر از آن نه شکوفایی بود و نه گلی ، هر چه بود هول بود و فترت و پوسیدگی )) (۲)

باوصف آنچه گفته آمد، اگر کسی پیرامون ادبیات سده سیزدهم به پژوهش و بررسی بنشیند و جست و جوی همه جانبه یی را به فرجام بیاورد ، بیگمان به تمامت یا بخش مورد اعتنایی از آثار آفریده شده در آن دوره، خواه نظم و خواه نثر که حد اکثر در شکل غیر مطبوع و نسخه های یگانه وجود دارند، روبرو خواهد شد .

بلی در سده سیزدهم باهمه آشفته حالی و فرو ریختگی نظام اجتماعی و بی تفاوتی اختیار مندان جامعه به مسأله فرهنگ و ادب، کسانی وجود داشتند که راجع به این امر سترگ می اندیشیدند و از هر امکان و مجالی برای آفرینش آثار ادبی ، سود می گرفتند و نگهداری میراث گرانبهای گذشته گان را فریضه خود میدانستند .

بایک بررسی ابتدایی میتوان ملتفت شد که در امتداد سده (۱۳) بیش از ۳۰۰ تن انسان پیشموند و بافضیلت زنده گی بسر می برده اند که همه دارای قریحت و طبیعت و اهل سخن و ادب بوده و آثاری از خود بر جای نهاده اند . البته میتوان فوراً یاد آورد که نسبت

نابسامانی و وضع اجتماعی و عدم شرایط لازم برای رشد و پرورش اهل فضل و ادب، آثار بیشتر این افراد از توانایی بیان و هنر زبانی بهره چندانی ندارند، اما در هر کدام چیزهایی هست که ادبیات ما را غنا می بخشد و دربر رسی ادب این عصر نمیتوان آنها را نادیده انگاشت .

ازین سخنسرایان آثار زیادی بر جای نمانده و مقداری از آنها که مورد اعتنا تواند بود ، بر اثر حوادث متوالی و درد ناک سدسیزده ، از میان رفته و نابود شده اند و بخشی دیگر از آن ، شاید به صورت شخصی در تصرف کسان و در میان صندوقها و پنهانگاهها ، محفوظ باشد که به شناخت آوردن آنها نیز به ساده گی میسر و مقدور بوده نتواند و بیگمان به علت این از میان روی و نابودی آثار، هویت و نشان شماری از پدیدآورنده گان آنها نیز در حجاب نیستی پوشیده مانده است ، و آنچه امروز از آنها گفته ها و نوشته ها در دسترس است بخشی و پرشی از یک میراث عظیم و پر بهاست .

در میان آنانیکه تمامت یا بیشتر آثارشان از غمزدرویدادهای نیستی آور درامان مانده است چهره های درخشان و نامهای ماندگاری هم دیده میشوند که نام و کارشان ادب زمان را رنگینی می دهد و آبرو می بخشد .

از شایستگی بدور نمی نماید که این چهره ها و نامها بحیث نمایانگران سزاوار ادب دری در سده سیزدهم به شمار آورده شوند: میرزا محمد نبی در بیر متخلص به واصل ، ا لفت ، محمد محسن دبیر ، ادیب پشوری ، جنیدالله حاذق ، عبدالواحد صدر صریر ، لعل محمد عاجز ، محمد نبی احقر ، حبیب الله آخندزاده یا محقق قندهاری ، مهردل مشرقی ، عبدالواسع طبیب ، ولی طواف کابلی ، گل محمد افغان ، میر هوتک افغان ، حمید کشمیری ، کلب علی شرر جغتویی ، غلام محمد طرزی ، میر ظهورالدین ظهور انصاری و امثال اینها .

شماری از دست اندر کاران مسایل ادبی و تاریخ ادبیات ، بر این نظر اند که آن عده از سخن سرايان و گوینده گان ، که گفته های شان از استحکام و هنر زبانی بیشتر بهره مندی ندارد ، و کمیت سروده های شان توجهی را بر نمی انگیزد ، نیازی نخواهد بود که در تاریخ ادب عهد خود و مباحث ادبی جایی داشته باشند و مورد شناسایی قرار بگیرند .

بر اساس همین نظر و اعتقاد، در تاریخهای ادبیات نیز که تاکنون به نگارش در آمده اند شمار زیادی از سخن پر دازان که آ ناز کمتری از آنان در دست است و شهرت لازم را ندارند ، راهی و جایی نیافته اند . اما تذکره نگاران غالباً بدین اعتقاد پابندی نشان نداده هر گوینده بی را که سراغ گرفته اند باوصف بی شهرتی و کمی و سستی گفتارشان در کتابهای خود شامل گردانیده اند .

اصولا همه کسانی که گامهایی در راه ایجاد آثار ادبی بر داشته اند، اگر چه آفریده های شان از نظر ادب پژوهان قابل اعتنا دانسته نشود، به سبب اینکه از ادب و فرهنگ روزگار معین و شرایط مشخص نماینده گی میکنند و اندک پیامهایی از دوره خود را به زمانه های بعد و بعدتر باز تاب میدهند و درین پیامها سایه روشن هایی از حقایق و لحظه های زودگذر به مشاهده می آیند، نباید از یاد و شناخت آنان اعراض بوجود آید.

بتاریخ ۱۸-۲۱ اپریل سال ۱۹۸۳ د رانستیتوت خاور شناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی در شهر مسکو، سمپوزیمی در موضوع تدوین و تهیه (دایرة المعارف ادبیات فارسی) به همکاری موسسه یونسکو بر گزار گردیده بود. درین سمپوزیم مطالب سود مندی پیرامون ادبیات و تدوین يك دایرة المعارف جامع از سخن سرایان این زبان بدون توجه به چگونگی شخصیت شاعران و ارزش آثار آنان و تهیه و شناسایی تمام مدارک و اسناد در این زمینه، به بیان آورده شد.

در بیانیه اصلی سمپوزیم سخنان در خورتوجهی در چگونگی شناخت شاعران و آثار آنان وجود دارد که با این نوشته از تباط زیاد همپوساند و بنابراین قسمت هایی از آن در اینجا به نقل گرفته میشود:

((... اشتباه نسبتاً متداولی وجود دارد و آن این است که بجای بررسی تمام ر وند ادبی در مقطع تاریخی، فقط خلا قیت برجسته ترین نماینده گان ادبیات که از آنها بعنوان سرآمد اقران یاد میشود، مورد تحقیق و بررسی قرار میگردد. در نتیجه چنین برخوردی تصور اشتباه آمیزی درباره یکنوع، رشد منظم و جهش آسای ادبیات بوجود می آید، و حال آنکه ادبیات شامل روند بلا انقطاع و پیگیری است که خلا قیت تمام آفریننده گان آنرا در بر میگردد. در آثار نوابغ، ایله ها، اندیشه ها، ژانرها، فورمها و ابزار تو صیف به خودی خود بوجود نمی آید بلکه از طریق بهره برداری از دست آورد های شاعران متقدم و یا احراز بر تری نسبت به آنها، تحصیل میگردد.

بدین جهت بعقیده ما، آن عده کثیر شاعران و نویسندگان کم شهرت و گاهی تقریباً نامعلوم را که آثارش کوهمند هریک از ادبیات ملی روی استخوانهای آنها به وجود آمده است نباید به طاق نسیان سپرد. نه فقط بخاطر عدل و داد تاریخی، بلکه مقدم بر همه بخاطر برسی واقعا علمی و همه جانبه این مسأله بعنوان سیستمی یکپارچه که اجزای آن دارای روابط بغرنجی با تاثیر پذیری و خلا قیت و نوآوری میباشد، نباید این مسأله را از نظر بدور داشت)) (۳)

## وضع ادب درسالهای نیمه نخست سده ۱۳

آغازین روز های سده سیزدهم هجری قمری در وطن ما، با سپین سالهای حکمداری تیمور - شاه درانی همراه بود. تیمور که به سال ۱۲۰۷ قمری ترك زنده گی گفت، فر جا مین زمانه های توانمندی خود را، در هفت ساله نخست سده سیزدهم، نسبت به سالهای پیشین، به آرامی و بی جنجالی میگذرانید.

دلیل آرامش نسبی و کم سر و صدایی سالهای اخیر حکمرانی تیمور، تلاشهای زیاد و بی گذشت پدرش بود برای از میان بردن قیامها و بی نظمی ها و از سر راه برداشتن سر کشان و افراشته گردنان و نیز گوشش خود او در آغاز زمامداری خود در جهت سرکوبی کامل مخالفین و مدعیان تاج و تخت. با فروکشی حوادث سیاسی و اجتماعی و پیدایی آرامش نسبی در کشور، توده های مردم در اینجا و آنجا، مختصر مجالی بدست آوردند تا برای ادامه زنده گی بحرکت در آیند و به حرفه ها و مشاغل مورد نیاز خود رو آورند. در همین حال و مجال بود که شماری از اهل فضل و سخن را اندک فرصتی میسر آمد. تا از پنهان گاههای خود که از بد حادثه پنهان بسته بودند، بدر آیند و چیزی بگویند و بشنوند و بنویسند.

تیمور که خود نیز صاحب قریحت شعر و ذوق ادبی بود با استفاده از این حالت، تنی چند از سخن گستران و بینشمنان را بدور خود گرد آورد و بازار شعر و ادب را قدری از گرختگی و یغزدگی بیرون گردانید.

چون کار های ادبی تیمور، در هفت ساله اخیر زنده گیش که فرصتی در دست داشت صورت پذیرفته است، بدین اساس او در گروه شاعران و سخن پردازان اولیه سده سیزدهم بحساب آورده میشود.

نشست ها و هم صحبتی های تیمور با بعضی از سخنگویان و منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان و هنر مندان باعث فیض یابی بیشتر او گردید و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به بختگی رسید. (۴)

البته نمیتوان باطمینان بیشتر، خاطر نشان ساخت که تمام آشفته حالی های روزگاران گذشته درین هنگام از میان رفته و نابسامانی های ناشی از کشمکش های پیشین، سامانی یافته بود، بلکه باید بخاطر داشت که تیمور گاه بگاه مجبور میشد پاره ای از اوقات خود را به حل و فصل امور کشوری و منازعات گروه هایی از مردم و اطفا ی نایره های اختلاف بمصرف برساند.



این بدان معناست که اثرات این حالات نامساعد در فرهنگ و ادب هنوز تا حد چشمگیری باقی بود و اوضاع نوسانی فرهنگ و ادب هنوز سامان و ثباتی در خور نیافته بود .  
در هر حال ، مصاحبت ها و مشاعرت های تیمور با دانشوران و سخن پر و ران ، زمینه های بود برای شکل یابی و انسجام ادبیات قرن سیزده و یا پیریزی مجدد ادبیات به خاموشی گراییده آنروزگار .

بدین ترتیب سخنوران و سخن پر دازان و نویسندگان و اندیشمندان عزلت گزین و گوشه نشین ، یک یک و آهسته آهسته بعرضه ادب ظاهر شدند و جبهه ادبی زمان خود را پایه گذاری کردند .

گویند دران هنگام انجمنی از شعرا و دانش پژوهان تشکیل یافته بود که در آن شعر میخواندند و غزلهای یکدیگر را به دنباله روی می گرفتند و سروده های بیدل را تحلیل و تفسیر و بیرومی می نمودند .

نکته پردازانی که دران برشگاه زمانی با آثار بیدل آشنایی یافته بودند و بخوانش ، استقبال و تخمیس آن دلچسپی نشان می دادند ، لعل محمد عاجز ، میرزا علی عمکر وصفی ، میرهونک افغان ، میرزا قلندر ، مولوی جابز و شماری دیگر بودند . (۵)  
اینان که یاد شدند از سخنوران گرد آمده در پیرامون دستگاه قدرت و نزدیک به مقامات بودند و غیر از اینان سخن آوران زیاد دیگر نیز وجود داشتند که دور از دربار و در گوشه ها و کناره های مختلف مملکت و حتی بیرون از مرز های کشور ، در آسیای میانه ، هند و ایران آثار بیدل را با دلگرمی میخواندند و با توجه به آن به سخن گویی می نشستند که یاد همه آنان در اینجا مقدر نیست و بحث را به درازا میکشاند .

گفته شد که حتی در ماورای مرز های کشور ، گوینده گان همدیار ما به گفته های بیدل با استعسان و دلگرمی ، می نگریستند . این بدان معناست که در سده سیزده و نیز سالهای فراوان پیش ازان و پس ازان عهد ، که دوره فترت و انحطاط ادبی در این سر زمین جاری و ساری بود ، تعداد شایان تأملی از این روشن نگران ما به ماوراء النهر و هند و فارس مهاجرت کردند و باین مهاجرت ها و دوری گزینی ها از دیار ، بخارا ، سمرقند ، دهلی و اصفهان مرکزیت ادب و فرهنگ را کسب کردند و کابل ، بلخ ، غزنی و هرات تاحدی و مو قتا از نظر ادب و فرهنگ بی آوازه شدند .

در هر حال یکی از خصوصیت های سده سیزده و ماقبل آن از نظر ادب ، روایی و نفوذ بیشتر آثار بیدل در دیار ماست و گرایش به تحلیل و تفسیر اشعار او و استفاده از مفاهیم و قالب های بکار گرفته او در نتیجه اثر گذاری سبک هند در شعر افغانستان .



بعضی از ادیبان و فاضلان هم‌نشین و هم‌صحبت تیمور و بعد از او ، بکار های قابل توجه مملکتی هم موظف میگردیدند و بدینسان آنان اضافه بر مشغلت های علمی و ادبی ، کار دار دولت نیز بشمار می آمدند ، اما عده‌ی ازیین فاضلان در گوشه های عزلت بسر می بردند. از دانشورانیکه در آن هنگام دارای سمت های دولتی بودند ، میتوان نام های الله ویردی حیرت و محمدرضا بر نابادی و میر هوتک افغان را بگونه مثال بیاد آورد . (۶)

این نکته را نیز نباید از خاطر بدور داشت که بیشتر نکته سنجان ز مان تیمور ، مدت کوتاهی از حیات خود را در عهد او بسر آورده و بخش زیادتر آنرا در روزگار ان پسن ، یعنی در میانه سده سیزدهم به پایان رسانده اند. درین نوشته نیز بیشتر از همینگونه کسان سخن می آید .

در دوران زمان شاه که از ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۶ قمری دوام یافت، وضع فرهنگ و ادب همانند با دیگر مسایل اجتماعی رونق و جلوه‌ی نداشت و آن روشنی ضعیفی که در پایان روزگار پدرش ، عرض وجود کرده بود، رو بخا موشی نهاد و اهل فضل و ادب مجدداً گوشه نشین و زاویه گزین و یا متواری گردیدند ، جز تنی چند که با دربار روابط نزدیک داشتند و شرایط برای شان مساعد بود .

انحطاط و بی رونقی دوباره علم و ادب درین هنگام زاده دو علت بود ، یکی اینکه ز مان شاه خود به شعر و ادب علاقه نداشت و بدان توجهی نشان نمیداد و دو دیگر اینکه فرزندان متعدد تیمور ، بر سر جانشینی و تصاحب سلطنت ، پیوسته در کشمکش و مجادله بودند و او آن مجال را نداشت تا به وضع شعر و ادب یابیبود وضع اجتماعی و رفاه مردم بپر دازد. اما گفته میشود که فرزند او بنام عبدالرازق دری ، به شعر و ادب علاقه زیاد داشته و خود نیز شعر میگفته است. (۷)

گزارشها میرسانند که شماری از اهل فضل و ادب که در زمان تیمور ، با ز مان شاه نزدیک نبوده و با برادرانش از جمله محمود و رابعی داشته اند، هنگام بقدرت رسیدن او ، از ترس جان پنهان شدند و یافرار کردند. (۸)

از جمله کسانی که از ترس جان ، اقامت در حوزة اقتدار زمان شاه را برای خود مشکل دانست و به ایران رفت، رضاقلی نوایی متخلص به هما ، شاعر و نویسنده و منشی جیره دست وقت بود . او نسبت دانش و فضیلتی که داشت در ایران مورد توجه واقع شد و به مقامات بلندی رسید و در سالهای پس از فوت زمان شاه دو باره به هرات آمد (۹)

این پیش آمدها را میتوان د لیلی استوار برنا استواری حالت فرهنگ و ادب در روزگار زمان شاه بحساب گرفت .

شاه محمود مهمترین رقیب ز مان شاه درمسأله تصرف تاج و تخت بود و طرفداران او پیوسته مو جبات تشویش و ناآرامی ز مان شاه را فراهم می آوردند .

باری عده‌یی از نا موافقان قدرت ز مان شاه، در خفا تلاش و ز زیدند تازمینة سقوط او را به نفع محمود مساعد گر دانند و در میان آنان کسانی چون پاینده خان بن حاجی جمال ، نورمحمد بابری ملقب به امین الملك ، ا میراصلان جوانشیر ، غلام محمد درویش و جزایان شامل بودند که باافشای موضوع اکثر شان دستگیر گردیدند و تنی چند نیز به قتل رسانیده شدند . (۱۰) و سر انجام محمود اورا از تخت بزیر کشید و چشمانش را نابیناساخت و بجایش نشست (۱۱)

با این حالت دوره دهساله ز مامداری زمانشاه، از بی ثمرترین دوره های فرهنگی کشور دانسته میشود ، در حالیکه وضع اجتماعی از لحاظ آبادی ملک و آرامی و آسایش مردم و مسأله تجارت و آب و نان و دیگر مسایل حیاتی نیز از وضع فرهنگ ، درین و قت بهتر نبود . محمود دو نوبت در بدست آوری سلطنت توفیق بدست آورد . بار اول در ۱۲۱۶ که تا

۱۲۱۸ دوام نمود و درین سال شاه شجاع ، او را از قدرت بر انداخت و بار دوم از ۱۲۲۲ که تا ۱۲۴۴، ادامه یافت و در همین سال با بقولی در ۱۲۴۵ قمری در شهر هرات پدرود زنده‌گی گفت . باید دانست که محمود در نوبت دوم تا سال ۱۲۳۴ زمام قدرت را در اختیار داشت و پس ازین سال تا ۱۲۴۴ که مدت ده سال میشود اسماً پاد شاه بود و لی حکومتش هیچگونه استحکام و ثباتی نداشت و مدعیان تاج و تخت چنان حالی را بو جود آورده بودند که کمترین آرامش و رفاهی در حیات مردم دیده نمی شد .

بعد از فوت محمود نیز ثبات و سا مان چندانی در کشور وجود نداشت و جنگهای خونین میان قدرت طلبان در جریان بود تا اینکه در سال ۱۲۵۴ ، دوست محمد خان ، سلسله سدو زایی را انتطاع بخشید . (۱۲)

شاه شجاع بسال ۱۲۵۵ ، بر د و ست محمد خان فایق آمد و بار دیگر سلطنت سدوزایی را مستقر گردانید ، اما این بار دوران امارت او بسیار پر آشوب و در عین حال کوتاه بود و به سال ۱۲۵۸ توسط یکی از مخالفین به وضع نامطلوبی بقتل رسید .

غلام محمد درویش شاعر آن عهد، در حدو ث این قضیه قطعه‌یی سروده که بیت آ خر آن که ماده تاریخ نیز میباشد ، چنین است :

هاتقم گفتم ، آه و ناله بر آرزو  
شمع دو لت به صبحدم گل شد (۱۳)

قیمت حروف مصراع دوم به حساب ابجد (۱۳۵۰) میشود و هرگاه قیمت (آه ، ناله )

که (۹۲) است از آن منفی شود ، ( ۱۲۵۸ ) باقی میماند . کلمه مرکب (( گل شد )) بمعنی (( خاموش شد )) بکار برده شده که در اصطلاح عامیانه مورد استعمال دارد ، چنانکه گویند :

(( چراغ را گل کن )) ، (( آتش گل شد )) و (( بین که شمع گل نشود )) و غیره .

شاه شجاع ، خود شاعر بود و در پهلوی کار های مملکتی گاه بگاه به امر شعر نیز دست می یازید . دیوان او باری بسال ۱۳۲۷ قمری در ( ۳۴۴ ) صفحه در لاهور به چاپ رسیده که حدود ( ۵۰۰۰ ) بیت دارد و نسخه های خطی آن نیز در آرشیف ملی کابل و گنجینه دستنویس های شهر دو شبته و دیگر جا هادستیاب میشود . شعر شاه شجاع در سطح پایین قرار دارد و از خیال و تصویر و دیگر نژا کتهای شعری خالیست ، مانند اشعار بسیاری از گویندهگان دیگر این عهد . \*

شاه شجاع ، اضافه بر شعر ، به نوشتن نثر نیز دست می زده است . بدانسان که از (( کتاب واقعات شاه شجاع )) بدست می آید دفتر های اول و دوم از سه دفتر این کتاب بقلم خود او به تحریر در آمده است .

کتاب واقعات شاه شجاع ، بار اول به سال ۱۲۷۸ قمری به اهتمام سید اصغر حسین در چاپخانه (( مجمع البحرین )) لودیهان و بار دیگر به سال ۱۳۳۳ شمسی از روی نسخه قلمی موزه کابل با توجه به نسخه چاپ نخست ، با مقدمه احمد علی کهزاد در کابل به چاپ رسیده است .

دفتر سوم واقعات شاه شجاع را محمد حسین هراتی نوشته که از صاحب قلمان واقعه - نگاران آن عهد بشمار میرود .

شاه شجاع یکی از چهره های نامطلوب در سیاست وطن ماست . در باره ضعف سیاست و بی اراده گی و اتکای بیحد او به بیگانه گان مطالب فراوانی نوشته و چاپ شده است که در اینجا نسبت عدم ارتباط موضوع ، سخن گفتن در آن زمینه لازم دیده نمی شود و تنها به نقل کو تاه گفته بی از یک دانشمند معاصر اکتفا بعمل می آید :

(( دوره سلطنت دو دفعه بی محمود و شجاع ، دوره فتور تاریخ معاصر افغانستان است که

\* برای معلومات بیشتر در مورد نسخه موقت دیوان شاه شجاع و اینکه از گو یئنده دیگری به نام شاه شجاع منسوب به آل مظفر نیز دیوانی در بمبئی چاپ شده و امکان تبادل اشعار این دو در یک دیگر و تفکیک آنها ، به مقاله (( یاد داشتها و بر داشتهای از گنجینه دستنویسها )) نشر شده در شماره ( ۱۵ ) خراسان مراجعه شود .

در طی آن - سدوزایی ها در کابل و هرات در دو کانون سلطنتی متفرق میشوند ... ملت در اثر جنگهای دایمی و رقابت های شخصی و خاندانی شهباده گان و سر داران طرفین خسته میشود . اجنبیان استفاده و مداخله میکنند در نتیجه کشور ازین همه تفرقه های ذات البینی خساره های جبران ناپذیر میکشد .

شجاع پسر تیمور و برادر عینی زمانشاه، بار اول در ۱۲۱۹ هجری قمری بجای محمود بر تخت می نشیند و هفت سال سلطنت میکند. بار دوم بعد از ۲۹ سال انتظار و آرزو در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به کمک انگلیس عوض امیر دوست محمد خان در بالا حصار تکیه بر اورنگ پادشاهی میزند و تا (۱۲۵۸) سه سال حکمروایی میکند. (۱۴)

صرف نظر از التفات بیشتر به نثر کتاب واقعات شاه شجاع که مجال آن میسر نیست برشی از يك نبشته اثر مند در آن باره به نقل گرفته میشود :

(( نثر واقعات شاه شجاع به مقایسه نثر کتاب نوای معارک در بر خی موارد ، نسبتاً ساده تر است . مقدمه چینی های بیهودیکه در آن کتاب وجود داشت ، در واقعات ... دیده نمیشود . نویسنده از همان آغاز وقوع هر رویداد ، یگراست به شرح و گزارش آن می-پردازد با جمله گشاینده موضوع از گو نة (( شرح این مقدمه چنان است که ۵۰۰ )) اصل حادثه را گزارش میدهد ، ولی در کار برد افعال ، به ویژه پیایی آوردن چندین فعل - وصفی ، سستی ها و نادرستی هایی دارد که کمتر از سستی ها و نادرستی های نوای معارک نیست . عبارت ها ، ترکیب ها و کلمه های عربی نیز به فراوانی و به شیوه نثر نوای معارک سر تاسر کتاب را فرا گرفته است و گاهی کاربرد بیش از اندازه کلمه های نامانوس و مترادفات زاید زبان عربی در بخش های توصیفی رو ی دادها باعث نا همواریهای نگارش در کلیت متن کتاب گردیده است و بدینسان نثر کتاب واقعات شاه شجاع در تمامت، نثری است خشک ، بیروح و عاری از زیباییهای نگارش زبان دری )) (۱۵)

نویسنده هم عهد دیگر شاه شجاع که سالیانی چند بعد از او نیز زنده می کرد، عطا محمد عطایی مؤلف کتاب نوای معارک یا تازه نوای معارک میباشد . او که مدتی باشاه شجاع بود و چند گاهی در کابل و قندهار و هرات و شکارپور بسر برد ، اکثر رو ی داد های ز مان خود را که غالباً چشم دید خود اوست و روابط دو سوی سرحد را به تحریر در آورد پاره ای از مسایل مربوط به ادبیات عهد را نیز میتوان در آن به مشاهده گرفت .

کتاب یاد شده ، بسال ۱۳۳۱ بنام نوای معارک با مقدمه استاد احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ و بسال ۱۹۵۹ با تصحیح و تعلیق پوهاند حبیبی در کراچی چاپ شده است .

یکی دیگر از افراد متنفذ عهد شاه شجاع میر احمد معروف به میرواعظ بود که به پشتیبانی از شاه شجاع با محمود مخالفت میورزید و در سقوط محمود نیز نقش موثر داشت، اما نقش او از لحاظ مصلحت مردم سخت نامطلوب بحساب آمد. میرواعظ که به ملایبی شهرت داشت وعده‌یی از مردم به او اعتقاد نشان میدادند، شعر هم میگفت اما شعر های بسیار ضعیف و بی محتوا. مجموعه کوچکی از گفته های او نزد پوهاند سرور همایون موجود است. (۱۶)

بعد از قتل شاه شجاع، او ضاع مملکت آشفته تر و بی سامان تر گردید و در هر حال عده‌یی از اهل حل و عقد که از طرفداران دودمان سدوزایی بودند، فتح جنگ بسر اورا بجای پدرش نشاندند. مدت پادشاهی فتح جنگ و پس از او برادرش شاپور سخت کوتاه بود و هیچ گرهی از مشکلات مملکت و مردم در عهد آنان گشوده نشد، بلکه او ضاع کشور بحرانی تر گردید.

باتوجه به آنچه گفته آمد هر دو نوبت حکومت محمود و نیز هر دو نوبت حکومت شاه شجاع از نظر فرهنگ و ادب به هیچوجه از روزگار تاریک زمان شاه روشن تر نبود و آنچه در عهد او (زمانشاه) بر مردم و خاصتاً اهل زبان و علم میگذاشت، در هنگام حکمرانی این دو پادشاه نیز همان حالت وجود داشت و اهل دانش در هر دو موقع درگمانی و بلا تکلیفی بسر می بردند و گسائیکه هم بصورت نسبی درین راه گام بر میداشتند و در روشن نگه داشتن این فانوس سعی بکار می بردند زمینه رشد و رونق بخشی در کارشان کمتر موجود بود و پیشرفت شایان توجهی نصیب شان نمی گردید، و ((با این هم حس و ذوق بدیعی ملت تماماً از میان نرفته بکته ادشاعران، فاضلان و اهل ادب و علم پدید آمدند که نگذاشتند روشنایی علم و ادب در کشور خراسان که روزی کانون فضل، علم و فرهنگ آسیای میانه بود خاموش شود. البته این آثار به پایه و مایه گذشته‌گان نمی رسید و بخشی از این آثار بنا بر اغتشاشات و جنگهای خارجی و داخلی نابود شده اند و آنچه هم مانده گاهی آثار قابل اعتنای دو آنها وجود دارد)) (۱۷)

سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ که سالهای اخیر سلطنت شاه شجاع و پایداری مردم در براندازی او و بیرون راندن انگلیسها از افغانستان بود و در نتیجه آن شاه شجاع بقتل رسید و انگلیسها از افغانستان رانده شدند، از لحاظ زندگی مردم، روزگار مشقت باری بشمار میرفت.

این حالت بی سامان اجتماعی و مصیقت معیشت مردم با پیامد های نیکی همراه بوده که

یکی بیداری مردم برای آزادی از سلطه بیگانگان و دو دیگر جنبش جنگنامه سرایسی و سرایش اشعار حماسی میباشد .

قیام مردم افغانستان علیه مداخله و دست درازی و تجاوز انگلیسها در امور این سرزمین و حمایت از شاه شجاع ، پادشاهی که مردم او را نمی خواستند و او با اتکا به نیروی انگلیس پادشاه بود و مردم را پاک از یاد برده بود و در عین حال اختیاری هم از خود نداشت، و رشادت بعضی از شخصیت های ملی در پشتیبانی از خواست مردم ، محرك و سبب گردید تا بعضی از سخن پردازان که مایوسانه در بلاتکلیفی بسر می بردند در آفرینش آثار حماسی توجه نمایند .

از جمله آثار حماسی که درین هنگام بوجود آورده شد یکی ((جنگنامه)) مولانا محمد غلام غلامی گو هستانی است که در ۱۲۵۹ هجری قمری سروده شده و در آن از رشادت های رجال ملی و مجاهد در مقابل انگلیسان گفت و گو بعمل آمده است . این اثر که صفحاتی از انجام کمبود دارد به سال ۱۳۳۶ در (۲۱۰) صفحه با مقدمه احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ به چاپ رسیده است . مولانا غلامی ناظم جنگنامه به تاریخ ۲۰ رجب ۱۳۰۶ قمری وفات یافته . (۱۸)

اثر حماسی دیگر این عهد اکبر نامه است که از جنگ اول افغان - انگلیس بحث میراند و از مجاهدان افغانستان در برابر انگلیسها و مجاهدات شان گفت و گو مینماید . این اثر بنام محمد اکبرخان یا وزیر اکبرخان پسر دوست محمد خان موسوم میباشد و ناظم آن حمید کشمیری نام دارد .

کتاب اکبرنامه که در کشمیر بوزن شاهنامه یا بحر متقارب سروده شده به سال ۱۳۳۰ شمسی با تحشیه علی احمد نعیمی و مقدمه احمد علی کهزاد ، در (۲۴۶) صفحه از طرف انجمن تاریخ نشر کرده شده است . (۱۹)

جنگنامه دیگر ازان عهد ، از يك شاعر گمنام ملی است که خود در جنگ شامل بوده و چشمه دید های خود را بنظم آورده . این شاعر از اهل قریه ده یحیا بوده است و حدس چنین است که او میر فیض الدین فرزند میر امام الدین درویش بوده باشد . گرچه اشعار این جنگنامه از نظر ادبی ارزش چندانی ندارد ، اما از لحاظ جنبش جنگنامه سرایی و یاد کار روایی های بعضی از رجال ملی و نکات تاریخی خالی از اهمیت نمی باشد . کتاب نسخه مورد گفت و گو محمد امین بن ملک شیرگل و تاریخ کتابت آن ۱۲۸۳ قمری میباشد و نسخه های دیگری از این اثر نیز موجود است . (۲۰)

معاربه کابل و قندهار از شاعری به نام قاسم علی و نظیره‌یی از اکبر نامه حمیدی است که به همان وزن و موضوع سروده شده و بسال ۱۲۷۲ قمری در آگره به طبع درآمده است. (۲۱) و اثر رزمی دیگر درین زمینه اکبرنامه منشی قاسم که در ۱۲۶۳ سروده شده و (۲۰) بیت از آن در کتاب معاربه کابل و قندهار منشی عبدالکریم جا داده شده و در ۱۲۶۷ در هند به چاپ آمده، نیز قابل یاد آوری است (۲۲) و بدینگونه محمود نامه نجم الدین ذاکر که منازعات امرای محلی را در صفحات شمال بازناب میدهد. (۲۳)

### فرصت های بهتر در وضع فرهنگ و ادب

دست‌یابی دوم بار دوست محمد خان به امارت افغانستان، نقطه ختم عهد سلوژیایی بوده تاریخ افغانستان ازین زمان، یعنی از سال ۱۲۰۹، ورق می‌خورد و سر آغاز دیگر می‌یابد.

دوران بیست ساله زمامداری دوست محمد خان گرچه بایک سلسله بی نظمی‌ها و زدو خوردهای پراکنده در گوشه و کنار مملکت همراه بود، ولی چون این حادثات کوچک بودند خللی در ارکان سلطنت او وارد نیاورده و همین استقرار و ثبات حکومت او بود که بعداً پسرش شیرعلیخان توانست با خاطر آرامتر سلطنت کند و دست به اصلاحات روشنفکرانه‌یی بزند و پاره‌یی از امور مربوط به مسایل مملکتی را بنیان‌گذاری نماید.

امیر دوست محمدخان پس از بیست سال زمامداری و کشمکش‌ها در ۲۱ ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ قمری در شهر هرات درگذشت و درینوقت ۷۲ سال داشت. میرزا محمد محسن - دبیر شاعر توانای آنوقت که دبیر بود و دربار نزدیکی داشت مرتبه‌یی در (۱۷) بیت برای او ساخت که از متانت و بیختگی بر خوردار است و از طبع بلند و توانای شاعر نماینده‌گی میکند. چند بیتی از آن مرتبه چنین است:

مهری به برج سلطنت ایدوستان گرفت	کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت
در عهد او بمهد امانت غنوده خلق	زانسان که از زمانه زمین صدضمان گرفت
ره را چنان زرهزن ناپاک، پاک ساخت	کز دزد مزد بدرقه کاروان گرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن خلق	آری بحسن خلق جهان میتوان گرفت
نگرفت کس بد هر عنان هر چمتش	غیر از اجل که آخر عمرش عنان گرفت



معسن سوال کرد زپیر خرد که آه تاریخ فوت این شه غازی چسان گرفت  
حوری سر از جنان بدر آورد در جواب گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

ازین شعر ، تاحدی روش خوب دوست محمدخان بدست می آید ، ازبیت های دوم و سوم  
آن معلوم میشود که درین هنگام يك اندازه امنیت و آرامی نصیب مردم شده بوده است .  
و چون اساساً این شعر با توجه به غزل معروف حافظ با مطلع :

حسنت با اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری با اتفاق جهان می توان گرفت  
سروده شده ، بیت چارم آن کاملاً مفهومی و محتا کلمات مطلع حافظ را در خود جذب کرده  
است .

اما معسن دبیر که از منشیان دربار بود ، مسلماً از شاعران بسیار توانا و اعتنا مند زمان  
خود نیز بشمار میرود و اشعار او از پختگی خاص بهره ور است ، خصوصاً مرثیه های او  
در ابتلای آل عبا ، که گاه بگاہ از زبان روضه خوانان شنیده میشود .

امیر شیرعلیخان ششمین فرزند دوست محمدخان بود که بعد از فوت پدر، تاج و تخت او  
را به تصرف در آورد واز دیگر برادران و مدعیان امارت پیشی گرفت ( ۱۲۷۹ ق ) دوره او ل  
سلطنت شیرعلیخان کوتاه بود و قبل ازینکه او امکان و مجال کاری را در زمینه اصلاحات  
مدنی و اجتماعی و فرهنگی بیابد و امری را بانجام برساند بسال ۱۲۸۳ مغلوب محمد افضل خان  
گردید و محمد افضل خان نیز پس از یکسال یعنی در ۱۲۸۴ ترک زنده گی گفت و محمد اعظم  
خان بجایش نشست و شیر علیخان توانست به سال ۱۲۸۵ سلطنت از دست رفته را دوباره  
به کف بیاورد . گرچه مدعیان سلطنت و مخالفین سیاست شیرعلیخان در نوبت دوم نیز گاه گاه،  
آورا به ناآرامی و تشویش مواجه میگرددانیدند ولی توان بر انداختن او رانداشتند و نیافتند  
او با استفاده از خصلت روشن فکرانه و مجال و امکاناتی که برایش میسر بود، یکسلسله  
تحولات و اصلاحات را در کشور رو نما گردانید و جنبش های اجتماعی و فرهنگی را در  
افغانستان به آغاز آورد که تاسیس مطبعه و چاپ جریده بی بنام شمس النهار به سال (۱۲۹۰ق)  
و ترجمه و چاپ چند کتاب در مسایل عسکری و جز آن و بنیاد گذاری کار خانه اسلحه سازی  
ازان جمله اند .

بکار افتادن چاپخانه و نشر جریده شمس النهار که نخستین بار در افغانستان مردم با  
آن آشنا می شدند و در بیداری آنان و رشد فرهنگ و ادب ارزش نمایانی داشت، دوشرايط  
آنروز تحولی بزرگ بشمار میرفت .

ترجمه از زبانهای دیگر نیز از همین زمان در وطن ما آغاز یافت و کتاب ((وعظنامه)) که ترجمه آن از تایمز لندن بوسیله عبدالقادر نامی صورت گرفت و ترجمه مصطلحات نظامی از زبان انگلیسی بزبان پشتو، نمونه هایی از تراجم آن روزگارند. همچنین چاپ رساله شهاب ثاقب کتاب ذخیره الملوك و کتاب فتاوی برهنه به آن عهد تعلق دارد.

همزمان با توجه بامور فرهنگی و طباعتی، در این هنگام، در ساحه های دیگر اجتماعی نیز فعالیت هایی بانجام رسانیده شده که تاسیس مکتب عسکری برای تربیه کادر های نظامی، وضع نامها، القاب واصطلاحات نظامی، طبع تکت پستی، پیشرفت در تهیه و ساخت آلات ومواد حربی مانند تفنگ و باروت وغیره میتوانند از آن جمله بشمار آورده شوند.

باید یادآور شد که یکی از کسانی که در مسایل اجتماعی و فرهنگی پیوسته به امیر شیرعلیخان مشوره میداد و او را در اجرای اینگونه امور تشجیع وتحریک مینمود، رجل بینشمند و سیاستگر عصر، سید جمال الدین بود. امیر نیز که خود مرد اصلاح طلب وترقی پسند بود وجود سید را غنیمت دانسته کار های مهم را بدون نظریه و مشوره او بانجام نمی رسانیدو بدین ترتیب افکار سید مکمل افکار روشنفکرانه امیر بود و مؤید کار های او.

مسلماً پیدایش چنین شرایطی زمینه را برای انکشاف وشگوفانی نسبی ادبیات ساعدگردانید و گوییندهگان وقت که اکثر به مایوسی درانزو امیگزرانیدند، جرات پیداکردند تا از نو بازار شعر و ادب را گرمتر سازند.

میرزا محمد محسن دبیر شاعر نامور که یادش رفت، میرزا محمدنبی دبیر متخلص به واصل، میر مجتبا الفت کابلی غزلسرای خوش سخن، میرزا محمدجان، میر حاجی بن میر واعظ وحیرت کابلی و ده هاتن شاعر و نویسنده دیگر درین هنگام فرصت بدست آوردند تا به آفرینش آثار ادبی و هنری و تاریخی دست یازند وصفحاتی به مجموعه بزرگ ادبی ما بیفزایند، که گرچه از ارزش زیاد بهره مند نباشد مسلماً بخش هایی از آنها، ادبیات ما را رنگین تر و غنی تر میگرداند. آثاری در نثر نیز از این شرایط زمانی وجود دارد که کتاب ((گلشن امارت)) نوشته نورمحمد نوری از آن میان است. این کتاب از آغاز زنده گی شیرعلیخان تا دو سال از سلطنت دوم او را انعکاس میبخشد (۱۲۳۷-۱۲۸۷ق) و نه سال باقیمانده از دوره دوم زمامداری او را در بر ندارد (۲۴)

برای شناسایی بهتر این اثر و چگونگی نثر آن از قسمت هایی از نوشته پویا فاریابی سود گرفته میشود:

((... این کتاب که از نامش پیداست، به شرح و تفسیر واقعات و حوادث دوران

شیرعلیخان اختصاص دارد . به سخن دیگر کلیت متن آن نوعی گزارشهایی است که از لحظه پیدایی امیر شیرعلیخان (۱۸۲۱م) تا دو سال امارت او برای بار دوم (۱۸۷۰) بوقوع پیوسته . متن نسخه قلمی گلشن امارت که مشتمل بر شش گلشن یا چهل و سه گل و ۲۶ صفحه بوده در سال ۱۹۰۶ به سلسله نشرات انجمن تاریخ افغانستان در مطبعه دولتی چاپ شده است . متن چاپی آن پس از دیباچه استاد احمدعلی کهزاد و فهرست مطالب ، بایک مقدمه د و صفحه‌یی عنعنی به ستایش و ثنای خداوند آغاز شده و در ذیل همین مقدمه هدف نامگذاری کتاب گلشن امارت تاحدی روشن گردیده است . . . شیوه بیان و اسلوب نگارش این کتاب نه تنها مبین جریان نثر نویسی اوایل سده هژدهم و بیشتر آن است، بلکه تا حدود زیادی نشان - دهنده نثر فنی و مصنوعی قرنهای ششم و هفتم هجری نیز هست . به سخن دیگر گلشن امارت در حالیکه کلیه مشخصات و ممیزات نثر ((تاریخ احمدشاهی))، نوای معارف و واقعات شاه شجاع را داراست، در بسیاری موارد از این مر حله فراتر رفته شگرد های نثر نگاری سد های ششم و هفتم را باز نموده است .

. . . در کتاب گلشن امارت نیز بسیاری از مختصات نثر فنی آن روزگار دیده میشود و موارد رعایت یا کاربرد شیوه اطناب، سجع، ازدواج، اقتباس آیات و احادیث درج اشعار و امثله و برخی مشخصات بدیعی بس فراوان است، ولی موردیکه قابل تأمل مینماید این است که نثر گلشن امارت ، با وجود دارا بودن مختصات نثر فنی و مصنوع سده های ششم و هفتم همسنگ و همپایه نثر فنی معیاری آن زمان نیست . . .

میتوان گفت که نثر گلشن امارت در حالیکه در محدوده نثر خشک و بیروح سده های هژدهم و نوزدهم از رهگذر فن بیان دارای ویژه‌گی نسبتاً معینی است، مبین مشخصات کلی نثر دوران انحطاط فرهنگی نیز هست و تأثیرات و همچنان خصوصیات عمومی نثر نویسی این دوره را بوضاحت نشان میدهد (۲۰۰) ((۲۵)

شیرعلیخان بتاريخ ۲۹ ماه صفر ۱۲۹۶ قمری در مزارشریف ترك زنده‌گی گفت و در میان فرزندانش بمقصد تصاحب تاج و تخت منازعاتی بظهور پیوست و سر انجام محمد یعقوب خان در ماه ربیع الثانی بر اریکه قدرت تکیه زد ، اما بسیار زود یعنی پس از چند ماه نسبت قتل کیوناری از طرف انگلیس ها گرفتار و به دیره دون فرستاده شد و مملکت در فترت و آشفته حالی قرار گرفت تا اینکه پس از مدت نزدیک بیک سال یعنی در رمضان سال ۱۲۹۷ عبدالرحمن بر کشور تسلط پیدا کرد .

دوران این امیر که درین نوشته بر آن بحث نمیشود با ویرانی و کشتار همراه بود و در تمام

آن مدت از فضای کشور جز بوی خون و خاک ویرانه ها چیزی احساس نمی شد .  
یکی از خبرهای آخرین هفته سال ۱۳۰۰ که سومین سال امارت عبدالرحمن و آخرین سال  
سده سیزدهم هجری است و درینجا بحیث پایان رویداد و نقطه ختم سده موردگفت و گو  
و پایانگاه این بحث به ضبط می آید، ویرانی مصلای هرات بهدایت امیر است که در سراج -  
التواریخ، کتاب رسمی و سانسور شده آن عهد به ثبت رسیده است .

((ذکر تخریب مصلای هرات- و همدرین هنگام امر تخریب مصلای هرات که در عهد  
سلطان حسین نبیره امیر تیمور گورگان مرحوم بغایت متانت و استحکام از حجر و آجر بنیاد  
گشته و تا اینوقت برپا و استوار بود، از پیشگاه حضور اقدس شرف صدور یافته از صدمه  
باروت پست شد که در وقت محاصره و محاربه، پناهگاه خصم نبوده از آنجا در حصار هرات  
راه نیابد .)) (۲۶)

با این حال سرنوشت ادب و فرهنگ را بعد از امیر شیرعلیخان تامرگ عبدالرحمن به نیکی  
میدانیم و از محدوده این گفتار بیرون است و در ساحت ادب سده ۱۴ قرار دارد .  
این بررسی بر اوضاع اجتماعی و ادبی سده (۱۳) به اجمال صورت پذیرفته است و میتوان  
با امکانات و مجال دیگر ، به تدقیق و جست و جوی بیشتر همت گماشت و به دقایق و حقایق  
دیگر دست یافت .

### مآخذ و نشا نیاها

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم، بقلم شادروان میرغلام محمد غبار، کابل :  
۱۳۳۰ ، ص ۳۳۱ .
- ۲- نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان ، پویا فاریابی ، مجله هنر ،  
شماره ۴ ، سال ۳ ، ۱۳۵۹ ، ص ۴۸ .
- ۳- از بنیایه اصلی ایراد شده توسط پروفسور م.ن. عثمانوف ، در سمپوزیم ((دایرة-  
المعارف ادبیات فارسی)) ، منعقد مسکو، ۱۸-۱۳ اپریل ۱۹۸۳ .
- ۴- تیمورشاه درانی ، عزیزالدین و کیلی فوفلزایی ، ج ۱، صص ۵۸-۵۹ .
- ۵- برای آشنایی با تعداد دیگر ازین سخنوران میتوان به کتاب تیمورشاه درانی (ج ۱، ص ۸۱)،  
مراجعه نمود .
- ۶- تیمور شاه درانی ج ۲، صص ۴۶۶ و ۴۶۹ .

- ۷- درة الزمان ، صص ۱۱-۱۲ .
- ۸- تیمورشاه درانی ، ج ۲، ص ۴۷ .
- ۹- همان کتاب ، صص ۴۷۰-۴۷۱ .
- ۱۰- درة الزمان ، صص ۱۲۹-۱۳۰ .
- ۱۱- همان کتاب ، صص ۱۸۲-۱۸۳ .
- ۱۲- برای معلومات بیشتر تاریخی درین مورد ، به جلد اول سراج التواریخ، تألیف فیض محمد کاتب مراجعه شود .
- ۱۳- سراج التواریخ ، ج ۱، ص ۱۸۲ .
- ۱۴- مقدمه واقعات شاه شجاع ، بقلم احمدعلی گهزاد ، ص الف .
- ۱۵- پویا فاریابی ، بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، مجله هنر، شماره های ۴ و ۵، سال دوم ، ۱۳۵۵ .
- ۱۶- این مجموعه کوچک مدتی مورد استفاده نگارنده قرار داشته است .
- ۱۷- تاریخ ادبیات افغانستان، محمد حیدرزوبل . کابل ، ۱۳۳۶، ص ۱۴۱ .
- ۱۸- احمدعلی گهزاد ، مقدمه جنگنامه ، صص ۱-۵ .
- ۱۹- اکبرنامه چاپ انجمن تاریخ دیده شود .
- ۲۰- جنگنامه ، نسخه خطی منظوم . . . میرغلام محمد غبار ، مجله آریانا، شماره ۱۱، سال ۱۳۲۷، ۶ .
- ۲۱- تاریخ ادبیات افغانستان ، ژوبل، ۱۳۳۶ ، صص ۱۴۵-۱۴۶ .
- ۲۲- دو روایت از یک حماسه، نوشته خانم سارا، مجله آریانا ، شماره ۳ ، سال ۳۹ ، ۱۳۶۰ .
- ۲۳- جنبش جنگنامه سرایی در شعر دری سده ۱۹ افغانستان، دکتوراسلام الله حبیب خراسان ، شماره ۱، سال ۲ ، ۱۳۶۰ .
- ۲۴- گلشن امارت، مقدمه بقلم احمدعلی گهزاد .
- ۲۵- بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، بخش سوم، مجله هنر، شماره اول ، سال سوم ، نور ۱۳۵۹ .
- ۲۶- سراج التواریخ ، جلد سوم، ۱۳۳۳ق، ص ۴۲۱ .

ابوبکر ظهیر الدینوف

# روزگار و آثار میرزا بر خوردار فراهی

میرزا بر خوردار فراهی متخلص به ممتازیکی از نویسندگان وادیبان معروف قرن هفده بود که در ماوراء النهر خراسان، ایران و هندوستان شهرت یافته است . روی حدس و گمان زمان زنده گانی میرزا بر خوردار با اواخر سلطنت شاه عباس (۱۰۸۷-۱۶۲۸) و شاه طهماسب پسرش مطابقت میکند . بدانگونه که مآخذ تاریخی و ادبی نشان میدهد این دوره نسبت مبارزات خونین فتو دالی یکی از دوره های وخیم دهشت آور پر هرج و مرج وضع سیاسی ایران و خراسان بشمار میرود . جنگ خو نینی که بین صفویان و اشتر خانیان رخ داد بخصوص خراسان را بمیدان تاخت و تاز و قتل و غارت کشاند .

شاه عباس پس از تسخیر خراسان حکمرانی آنجا را بمعهده حسینقلی خان شاملو (۱۶۱۹-۱۵۹۸) یکی از سر کرده گان فعال و همچنین اداره امور مشهد و نواحی آنرا به قرچی قایخان

گرچی یکی دیگر از سر لشکر های خود محول میسازد . پس از کشته شدن قرچی قایخان پسر او منو چهر را بیگلربیگی مشهد تعیین میکند . (۱)

شاه عباس برای حفظ و تحکیم حکومت خراسان و نواحی آن قبیله اکراد جنگی را از قسمت غربی ایران به استرا باد و درون و خوبوشان و حتی تا چناران کوچ میدهد که این حالت بازمه نابسامانی کشور را سبب گردید . در این باره و . و . برتولد مینویسد: (( برای بهتر گردانیدن وضع مملکت از تاخت و تاز ترکمن ها و از بکها، شاه عباس تصمیم گرفت که از قسمت غربی ایران کردها را باینجا بکوچاند . وی در سر تاسر سرحد از استراباد تا چناران پنج منزل گرد نشین تشکیل داد . این تدبیر نتوانست از تاخت و تاز های ترکمنها جلو گیری کند . چه نظر به یگانگی موازنه جنگی نه تر کمنها به موفقیته نایل شدند و نه کردها . (۲)

اسکندر بیگ منشی در عالم آرای عباسی (ص ۸۸) گزارش میدهد که در ولایت در و ن و خوبوشان خراسان از دوره حکمرانی شاه عباس سر کرده کرد های میراجر - جمیش گزیکها اداره امور مملکت را بدست داشتند از جمله در ولایت درون اغورلو سلطان و در خوبوشان میرابیل جمیش گزیکها یوسف سلطان (۱۶۳۰-۱۶۲۸) زمام حکومت را بدست داشتند .

دولت صفویها در زمان حکمرانی شاه عباس نسبت به سابق تا اندازه بی شکل متمر گزی یافته و مستحکم شده بود . شاه عباس یک سلسله اصلاحات در کشور جاری ساخت که در اقتصاد و سیاست مملکت تغییراتی بو جود آورد و در نتیجه شهر های مرکزی روبه توسعه نهاده نیرو های تولیدی و کشاورزی نسبتاً سازمان داده شد .

پیشرویهای موقتی اقتصادی ایران در سده ۱۷ در بسیاری از شهر های مرکزی و قسمت غربی ایران : اصفهان، شیراز، قزوین، همدان، کرمان، رشت، لاهیجان و جنوبی آذربایجان: تبریز، اردبیل و غیره مشاهده میشود . برعکس شهر های خراسان غیر از مشهد و قندهار روبه

۱- اسکندر بیگ منشی . تاریخ عالم آرای عباسی ، تهران ۱۳۳۵ جلد ۲ ص ۱۰۴۰ .

۲- و . و . بر تولد . جلد هفتم ، مسکو ۱۹۷۱ ص ۱۰۵-۱۰۶ (زبان روسی)



تنزل و نا همواری نهاد (۱) زیراروا بظاقتصادی با ماوراءالنهر و کشور های همسایه مختل گردیده بود .

در دوران سلطنت شاه صفی اوضاع ایران بیشتر تغییر یافت و وضع سیاسی و بازرگانی آن خرابتر شد . شاه صفی مرد جاهل، بی لیاقت و ستمگر بود . وی اشخاص با تجربه و لایق را که در زمان شاه عباس بدر بار و امور دولتی گرد آمده بودند بر کنار ساخته و بعضی از آنها را بقتل رسانید . تاریخ نویس مشهور انگلیسی ملکم چنین تذکر داده است : (( چون سام میرزا بسریر سلطنت رسید نام شاه صفی بر خویش گذاشت و او ظالم بی باک و فاسق و سفاک بود . در مدت ۱۴ سال دوره سلطنت او هیچکس بر جان خویش ایمن نبودی ، دلی نماند که از بیم او دونیم نشد، سری نبود که از جور او زیان یافتند )) (۲) . همچنین در آثار تاریخ نویسان دیگر ایران شناس به نظریه های منفی مشابه در باره شاه صفی دچار میشویم .

از یریشانی و اوضاع نابسامان ایران ، سلطان مراد (۱۶۴۰-۱۶۲۳) پادشاه ترکیه استفاده نموده بسال ۱۶۳۰ به همدان هجوم برد، ساکنین آنجا را قتل عام نموده ، اروان و تبریز را تسخیر کرد . از طرف دیگر شاه جهان نیز در سال ۱۶۳۶ قندهار را از دست صفویها به آسانی بتصرف خود در آورد .

بدینگونه ، سرزمین خراسان گرچه بظاهر در تصرف صفویها بود ولی تازه بمیدان کشمکش و خونریزیهای بی امان بین بیگلر بیگها و خانهای سلاله های صفوی و اشترخانی مبدل شده بود . مخصوصاً اهالی سر زمین های هرات، مرو ، مارو چاق ، جام، فراه ، میمنه ، سبزوار ، نیشاپور ، بادغیس ، ایبورد، نسا، درون و خجوشان همواره زیر سایه سیاه خوف و هراس قرار داشتند . (۳)

پس از فوت شاه صفی ، شاه عباس ثانی (۱۶۶۶-۱۶۴۳)، به تخت سلطنت می نشیند .

۱- و.و. پکولوسکایا، ۱۰ یو. یعقوبوسکی، تاریخ مفصل ایران از دوره قدیم تا آخر عصر ۱۸ ، لنینگراد .

۲- ملکم ، تاریخ ایران جلد اول ( ترجمه میرزا اسماعیل ) ص ۲۹۱ ( بزبان روسی) بیاب هند ۱۸۸۶ ص ۱۸۸ .

۳- محمد معصوم . تاریخ شاه صفی ، دستنویس کتابخانه لنینگراد موسوم بسه سالتیکوف شچدرین ورق ۶۵ .

چون وی کم سن بود ، امرا از فرصت استفاده برده با سرداری میرزا تقی خان امور دولت را بدست می‌گیرند و در نتیجه وضع داخلی کشور خراب‌تر میگردد . (۱)

بیگلر بیگیها و حکامی که از طرف دولت صفوی تعیین می شدند مانندوالی‌های پیشینه شیبانیان بطور مطلق‌العنان عمل کرده و اموال خلق این سرزمین را تاراج میکردند . در مجموع هریک از بیگلر بیگیها حاکم مطلق بود و ساکنان خراسان را از دو طرف: حاکمان محلی و مرکزی مورد استنمار قرار میدادند . ظلم و ستم و حرص و غارت بیگلر بیگیها و عمال شاهی بی‌کران بود . رفائیل ژومن سیاح فرانسوی که تقریباً (۵۰) سال در ایران بسر برده میگوید که (( فلان ولا یترا که اداره میکند )) نمی‌پرسیدند ، بلکه (( فلان ولایت را که میخورد )) می‌پرسیدند (۲) .

بدین طریق در دورهٔ حکمرانی منو چهرخان و عباسقلی خان کشور ایران به‌ویژه خراسان وضعیت نهایت دشوار و جانگدازی را از سر می‌گذرانید که این حالت پر اضطراب در آثار شعرای پیشقدم این دوره، چون ناظم هروی ، سعدالدین راقم ، میرزا بر خونداد و دیگران نیز بی‌تأثیر نمانده است .

بطوریکه در بالا اشاره رفت به خصوص پس از آنکه شاه عباس ثانی منو چهر خان را به درون و خوشان تعیین کرد ز دو خورد هاوکشمکشها اوج گرفت .

میرزا بر خوردار که خود برای العین این جریان را مشاهده نموده و از زهر ستم ایام تلخ کام گردیده بود اوضاع را چنین تصویر کرده است :

از آن غافل که ایام ستمگر چه دارد با دن دلخسته در سر  
 نبودم واقف از تمهید ایام که از زهر ستم تلخ کند کام

سپس این سخنان که شاهد حوادث است مینگارد :

(( حاصل این اقاویل از هنگامیکه درون و خوشان مانند کرهٔ آئیر و کرهٔ سیرا آتش‌التهاب شوغل جور و انقلاب جماعه او گردیده در این مدت به معماری نظام و نسق هیچ یک از خوانین نامدار سر حد و مصالح هیچگونه رای و تدبیر از تاب هوش خرد خرابه های اساس اوضاع آن فرقهٔ دیوودد اصلاح پذیر نگردیده بلکه طوفان هرج و مرج ایشان بنیاد امنیت اکثر از

۱- عباس پرویز . تاریخ دو هزار و پانصدسالهٔ ایران ( از تشکیل سلسلهٔ صفویان تا عصر حاضر ) تهران ۱۳۴۳ ص ۲۰ .

۲- م . س . ایوانف . تاریخ ایران ، مسکو ۱۹۵۲ ص ۷۴ ( به زبان روسی )

بلاد خراسان جنت نشان را در یافسته و از زهر نقصان به تلخ کامی زیان حیاتی استطاعت بسیاری از مسافران و مترددان شوارع طریق هر محل و مکان پرداختند .

کسی نیست در عرصه روزگار که باشد ز بیداد شان رسته گار  
زایشان بهر سینه داغ غمی است بهر خانه‌یی شیون و ماتمی است (۱)

زمان حکمرانی شاه سلیمان (۱۶۹۴-۱۶۶۶) بازهم دوره اوج گیری ستم حاکمان محلی و بیگنر بیگنیا بود. این حالت ناگوار و اوضاع نابسامان اجتماعی در ایجادیات بر خوردار و دیگر ادیبان پیشرو زمان به طور مفصل و صریح انعکاس یافته است از اشاره های بالامبرهن است که زمان زنده گانی میرزا بر خوردار از دوره های خونین و پراضطراب ایران و خراسان محسوب میگردد .

بنابه گفتار تذکره نصر آبادی میرزا بر خوردار در ابتدای سده هفده در ولایت فراه خرا- سان پابرصه هستی گذاشته و از اینجا ست که بخود نسبت فراهی را داده است و لسی تخلص شعری او ((ممتاز)) میباشد. وی در دوران جوانی از فراه بهرو آمده بدربار حاکم آنجا ( اصلان خان گرجی ) که از جانب شاه عباس ثانی تعیین شده بود، گرانیده و وظیفه منشی گری را عهده دار شد .

پس از دو سال بنا بر علت نا معلومی راه اصفهان را پیش گرفت . او در اصفهان با حسینقلی خان قورچی باشی ملاقات کرده و در دربار او بوظیفه منشی گری تعیین میگردد و در موارد فراغت در محافل شعر و ادب شرکت میوزد و در مدت قلیلی مخنور صاحب استعدادی میگردد . در یکی از چنین مجالس ا حباب و دوستان او خواهش میکنند که به اساس خمیر مایه های لطایف و حکایه های شیرین و جالب خود اثری تألیف کند. ((ممتاز)) بادر نظر داشت خواهش دوستانش اثری موسوم به ((محفل آرا)) را برشته تحریر در می آورد. سپس میرزا بر خوردار از اصفهان به زادگاه خود فراه بر میگردد و بعد چندی از آنجا به هرات می رود مدتی استقامت کرده و پس ازان به مشهد عازم میگردد ، ضمناً به درون و خوشان نیز رفته در دربار منوچهر خان مدت سه سال به سمت منشی گری انجام وظیفه می کند . هنگام هجوم جمیش گزیگ های گسرد و قیجاقیان بر خوردار در ولایت درون بود . اشرار بر او مسلط گشته مال و منالش را سرقت نموهند و یگانه نسخه ((محفل آرا)) و دیگر تالیفاتش را نیز بغارت بردند .

۱- میرزا بر خوردار فراهی . محبوب القلوب، نسخه شعبه دستخط های شرقی کتا بخانه؛ لیننگراد بنام سالتیکوف شچدرین نمره ۲۷۱ ورق ۶ .

بنابه گفته خود میرزا بر خوردار بس از این واقعه وی اکثر اوقات در هرات و خیوشان بسر میرد . هنگامیکه در هرات بوده است قصه (( شمس و قهقهه )) را برشته تحریر کشیده و به حاکم خراسان صفی قلی خان شاملواهدا میکند . در نتیجه اغوای حسودان میدان برای او تنگ شده از هرات به خیوشان باز میگردد خصوصیات پایان عمر این مرد سخنور خوب روشن نیست ولی چنانکه بعضی جزئیات آثارش نشان میدهد تا اوایل سده هجده زنده بودن او مسلم است .

به قرار گفته عالم معروف افغانستان مایل هروی مقبره میرزا بر خوردار در شمال غربی شهر فراه در قریه یزدی واقع است (۱) . مایل وقتی در فراه در سال ۱۳۲۰ آموزگار بود پیشنهاد آبادی مورد او را داده است .

میرزا بر خوردار از خود میراث برادرش ادبی باقی گذاشته که ((محبوب القلوب)) او شاهد صادقی است . قسمتی از این اثر در اصفهان به نام (( رعنا و زیبا )) در بین عام مشهور بوده و روی بفرشته حکایات گرد آورده مولف درین اثر به (۴۰۰) داستان میرسد . تمام این حکایه ها بزبان فصیح و شیو و عبارات مرغوب و دلنشین بسلك تحریر کشیده شده است . چنان که یاد آن گذشت اثری موسوم به (( محفل آراء )) نیز داشته که دارای هشت باب و مقدمه و خاتمه بوده است متأسفانه این اثر بایک دستنویس دیگر مؤلف موسوم (( به دعوات بخط خوشنویسمان )) و (( چند صفحه کا مله )) ، (( رقعات و مکاتب )) ، (( قطعات مصنوعه )) ، (( ارقام پادشاهی و قبالتجات املاک )) دستبرد حوادث روزگار شده اند .

باوجود این ناروائیها ، میرزا بر خوردار روحیه خود را نباخته هنگامیکه در خیوشان بود بنابر تقاضای دوستان و اشاره صدرنشینان بعضی حکایه های بیغما رفته را که در لوح خاطرش باقی مانده بودند دوباره بروی کاغذ به تصویر آورده با آن حکایه هایی که در خراسان گرد آورده بسود و قصه (( شمس و قهقهه )) پهلوی هم قرار داده و نام آنرا (( محبوب - القلوب )) گذاشت . در کتابخانه های شوروی نسخه هایی از محبوب القلوب موجود است . از بین ۵۲ نسخه یی که من اطلاع دارم دستنویسی تحت نمرة ۲۷۰ در شعبه نسخ خطی کتابخانه شهر لنینگراد ساتیکوف شچدرین محفوظ است که بهترین نسخه قلمی در جهان محسوب میگردد .

۱- جغرافیای حافظ ابرو ، قسمت ر بح خراسان ، هرات به کوشش مایل هروی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ شماره ۹۱ .

نسخه فوق بسال ۱۱۱۳-۱۷۰۱ م . باخاستتعلیق خو شخوانش کتابت شده ۴۳۱ ورق  
 ۱۹ سطری را باقطع ۲۵×۱۵ سانتی متر دربردارد . تمام اطراف متن باآب طلا جدول  
 کشی گردیده و حواشی آن باتصویر گل‌های رنگارنگ زینت داده شده است سر لوحه -  
 های اثر و همچنین عنوان بابها با سنگرف نگارش یافته جلد کتاب مقاولی باتصویر گلها  
 آرایش داده شده است . باضافه اینسدادولوحه رنگین و ۸۰ مجلس مینا تور ملون و  
 جالب توجه آرایش کتاب است که به مهارت کامل مصور آن دلالت میکند متأسفانه نام کاتب  
 و مصور بذکر نیامده است .

خلاصه محتویات ((محبوب القلوب)) از روی نسخه مذکور بطریق ذیل است :

- ۱- دیباچه مناجات و نعت ، حمد ، ترجمه حال مولف (ورق ۱ الف-۸ ب) .
- ۲- مقدمه ، عبارت از پنج مقاله در آداب کدخدائی و در باب تربیه فرزند و تعلیم  
 کمالات ، بیان فوائد و قواعد کسب و هنر و قابلیت ، در آداب ضیافت و شکر گزاری  
 نعمتهای الوان خوان احسان ( ورق ۹ الف - ۲۰ الف )
- ۳- پنج باب . باب اول در آداب شرم و حیا ( ورق ۲۰ ب - ۲۵ الف ) باب دوم در  
 بیان زنده‌گی و معاش و نگاهداشتن زبان از آزدن دلهای ابنای زمان (ورق ۲۵ ب ۸۹  
 الف ) باب سوم ( اشتباهاً باب هشتم نوشته شده ) در بیان مقدمات مساعدت اقبال و صعوبت  
 ادبار (۸۹ ب - ۱۶۱ ب ) باب چهارم . اینچنانیز ( به اشتباه کاتب باب سوم نوشته است)  
 در بیان آداب مصاحبت و مراعات جانب‌دوستان صادق و موافق و مذمت آشنایی و همد می  
 بیگانگان (۱۶۲ الف - ۱۸۳ الف ) باب پنجم در بیان فواید فنانعت و همت که مواعدخوان این  
 مواهب عظیمه حلاوت بخش کام افتخار و سربلندی و ضییع و شریف و مذمت رشک و حسد  
 (۱۸۳ الف - ۱۹۸ ب ) .
- ۴- خاتمه ، حکایت (( ملک رعنا و زیبا )) (ورق ۱۹۸ ب - ۲۳۱ ب ) را دربر میگیرد .  
 باید تذکر داد که مضمون حکایات و قصه‌های ((محبوب القلوب )) گو ناگون بوده و هریکی  
 بانوعی از پند و اخلاق وابسته و مربوط است به کار بستن این شیوه به مؤلف امکان داده که  
 مسایل مختلف اجتماعی روزگار خودگذشتگان را ارزیابی نموده و خصوصیت‌های اقشار زمان  
 را بخوبی باز تاب دهد .
- اکثر حکایات ((محبوب القلوب)) فرهنگ‌عامه را و قسماً ماخذ های تاریخی و ادبی فرا  
 گرفته است .

نویسنده با مهارت تام و به مدد آ و ردن حکایات و لطایف نمکین ، خصوصیات اهل زمان به ویژه خراسان را برشته تحریر کرده بابرگشته ترین وضعی انعکاس داده است . این شیوه و روش میرزا بر خوردار یعنی بازتابدهی مسایل اجتماعی همراه با اندیشه های انسانسالارانه و چاشنی پند و اندرز است که ارزش اثر را مبرهن و روشن میسازد .

ضمناً باید گفت نویسنده در تصویر حوادث زمان ، مسایل روز مره حیات خود را باز تاب داده و مناسبش را به این یا آن طبقه ظاهر میسازد . مثلاً مؤلف در یک سلسله حکایات از جمله (( شوسه و قهقهه )) پادشاهان و حکمرانان را ابعدل و عدالت و رعیت پروری دعوت کرده و خود را چون حمایتگر طبقه زحمتکش نشان میدهد .

این اندیشه را در قصه های (( گنجورعابد )) و (( سر افراز )) کاملاً پرورانده است . مؤلف از زبان گنجور ، پادشاه را بعدالت گستری و آبادانی کشور دعوت می نماید :

مگردان رخ از عدل ای شهریار	که تاسازدت محرم گرد گار
چو امروز دست ترا داده اند	بکفر رشته حکم بنهاده اند
به معموری ملک غفلت مکن	تعدی به حال رعیت مکن (۱)

و در حکایت (( اسکندر و عجزه )) شاعر از بیان پیروز زجر کشیده چنین اظهار میکند که شاهی که در ملک او چبر و ستم روا باشد سزاوار شاهی نیست :

سزد بر کسی شاهی و سروری	که در عهد او ظلم باشد نهفته
نزید بزرگیش کز غفلت او	بود ظلم بیدار و انصاف خفته
اگر پادشاهی چرا سخن ملک	بجا روپ فرزانگی نیست رو فته؟
که خار و خس ظلم از باب طفیان	دل خستگان را چو الماس سفته
اگر نیستی شه برو تا که گرد	گل دیگر از باغ شاهی شگفته (۲)

در حکایات (( پادشاه خیره کش )) ، (( سه مسافر فقیر )) ، (( و سلطان محمود )) ، (( فرعون وزن طفل دار )) ، ممتاز بیمرودی ، و سفاکی ، و ظالمی و دیگر خصو صیتهای غیر انسانی شاهان را بیان کرده و در سیمای آنها شاهزادگان را بیگانه از زمان خود را ، که بر مردم زحمتکش عذاب و مصایب گو ناگون روا میداشتند ، بیرحمانه بیاد انتقاد میگیرد .

- ۱- میرزا بر خوردار . محبوب القلوب ، کتاب یکم بکوشش ابو بکر ظهور الدینوف ،  
دوشنبه ۱۹۷۰ ص ۱۵ .  
۲- همان اثر ، ص ۱۴۴ .

مؤلف در حکایت (( فرعون وزن طفلدار)) نه تنها از بیچارگان پشتیبانی میکند، بلکه موفقیت و توانایی آنها را در جمعیت و وحدت نشان میدهد و به حکمرانان ز مان اشاره میکند که بنیاد ظلم و تعدی بی اساس است بنابراین از ظلم باید دست کشیده، راه عدالت را پیشه خود سازند:

(( بنای گاخ بی اساس ظلم و بیدادگری بر روی آب است، یعنی بمجرد اهتزاز نسیم آه مظلومی بنیاد هستی آن زیر وزر گردد.

حدرکن ز نفرین بیچاره گان که یکدم د هد عالمی را بیاد)) (۱)

در سلسله حکایات خود، شیخان ر یاگار زمان، بازرگانان حيله ساز و غاصب را که ظاهراً خداپرست پاکدامن و عابد جلوه میکنند ولی باطن آنها چون ابلیس پر تلبیس با هزار نیرنگ و فریب سرشته است و دست آوردهای مردم را غارت میکنند، به باد انتقاد میگیرد.

در این اثر مؤلف به زنها به دیده احترام نگریسته و مقام آنها را در اجتماع بر جسته نشان داده است. وی بدون توجه به محدودیت زمان در چندین حکایت زنان را نمونه وار باصدق و وفا، ذکی، حاضر جواب، د لیرو مبارز انکاس میدهد که حکایات (( نتیجه بانو و حاتم طائی ))، (( خواجه بشیر و نهمت وزیر حاسد)) و (( رعنا و زیبا)) از آنجمله بشمار میروند.

روشن و بر جسته تصویر یافتن زنان در آثار او اگر از یکطرف تأثیر حکایات خلقی بوده باشد، از جانب دیگر زاده مناسبات نیک بینی و نیکخواهی مؤلف چون نویسنده روشنفکر زمان و حسن توجه او نسبت به زن خواهد بود که این خود در آن محیط جهل و تاریک فئودالی که زنان از هر گونه حقوق انسانی محروم و حتی چون کالا خرید و فروش میشدند، اعتراض سخت به زمان و حکمرانان دور محسوب میگردد.

مگر چه پند و اندرز های (( ممتاز)) با اندیشه های اخلاقی پیشینه گان چون عنصر المعالی، ابوالمعالی، سعدی، جامی، کاشفی و دیگران مربوط و سخت در پیوند میباشد، ممتاز آنها را با اسلوب خاص و موضوعات تازه زمانش در آمیخته آموزگارانه عرضه میکند. ویژه می دیگر این اثر در آنست که مؤلف افکار مهم اجتماعی و اخلاقی خود را به صنایع بدیعی پیچیده و با عبارات رنگین و آهنگین آراسته ساخته به خورد خواننده گان میدهد.



احیانا در آغاز بعضی فصلها و با بسای کتاب محبوب القلوب سخن پر دازیبهای طولانی بنظر رسیده باشد ، این طرز تفکر و بیازاسلوب کلی آنرا نشان نمی دهد . طرزتصویر واقعهها و مکالمه قهرمانان حکایات بیشتر بطور ساده و روان و هنر مندانه بیان شده است . قصه های (( محبوب القلوب )) ما نند (( هزار و یک شب )) ، (( سنباد نامه )) ظهیر سمرقندی )) ، (( کلیله و دمنه ابوالعالی )) و (( انوار سهیلی )) کاشفی با اسلوب قصه اندر قصه نگارش یافته و در آن قطعات شعری فراوان به کار گرفته شده است . اکثر این ابیات شعری که با مضمون متن ارتباط داشته و به مناسبت واقعهها و تقویت و تثبیت اندیشه های مؤلف آورده شده اند ساخته و پرداخته خود ممتاز میباشد .

زبان (( محبوب القلوب )) روان و فصیح بوده که در نثر بدیعی عنعنیهی پیشینان بخصوص از کاشفی ، و واصفی پیروی کرده و از غنا و صورخیال زبان دری رنگ گرفته است . از همین لحاظ این اثر نمونه بهترین نثر بدیعی قرن هفده محسوب میگردد خصوصیت دیگری که این اثر را با آرایش تر و بارزتر میسازد استعمال و کار برد صنعت سجع می باشد که جنبه بدیعی اثر را تقویت ویژهی بخشیده گوش شنونده و خواننده را چون آهنگ موسیقی نوازش میدهند .

## نکته

سخن چون برابر شود با خرد  
روان سرا یسنده را مش برد  
زبان با سخن گفتن آژیر کن  
کمان خرد را سخن تیر کن

پوهنمل عین الدین نصر

## آواز شناسی

آواز شناسی به پژو هس و فروکاوی هر گونه آواز یکه در جهان پیدا میشود ، می پردازد .

این آواز ، خواه آواز آدمی باشد و خواه ناآدمی در پیش دید و آزما-  
یش این دانش می ایستد و موردپژو هس و فروکاوی اش قرارمی-  
گیرد . این دانش هم به فزیک وابسته گی میدارد و هم به زبان شناسی  
من این نا مواژه را به جای نا مواژه «علم الصوت» به کار  
برده ام و به روی دو دلیل به این بررسی پر داختمند ام: یکی ، به  
روی پیشرفت و گسترش شگفت انگیزی که از زبان شناسی در این  
سده اخیر به چشم می بینیم ، دو ، بدون دید آواز ها به گونه کلی و  
همه گانی مطالعه زبانی آواز ها نارسا می نماید .

چون زبان در همه کار های آدمی سرو کار دارد یعنی هم در  
بیداری و هم در خواب با او ست زبان شناسی که دانش زبان است ،  
همین چگونه گی (صفت) را نیز با خود میداشته باشد . تمام دانش-

های جهان آدمی به زبا نشناسی نیاز سخت دارند زیرا این دانش جهانگیر شده است. به سخن دیگر این کودک يك شبه راه صد ساله را پیموده است. با اینهم میتوان گفت نیاز دو سوئی (دو جانبه) است زیرا که يك جانبه هیچ کاری را نمیتوان از پیش برد، پس زبا-نشناسی هم بی نیاز از دانشهای دیگر بوده نمیتواند. از همین جهت که از پیوسته گی زبانشناسی با فزیک و از فزیک باز با شناسی نمیتوان چشم پوشید.

آوازها از دو نگاه مورد پژوهش، کاوش و فرو کاوی قرار میگیرند: یکی به طور کلی و همه گانسی و دیگری به صورت مشخص و ویژه مرا داز پژوهش کلی و همه گانی، مطالعه تمام آوازهای زبانهای انسانی و در پهلوی آن هر نوع آوازی که در طبیعت پیدا میشود (این گونه پژوهش آوازها هم شامل آواشناسی فزیکی و هم شامل فزیک به معنای ویژه و دانشی نامواژه آن شده میتواند)، است. آواز به مفهوم زبانی آن در نامواژه شناسی دانشی ((آوا)) و در مفهوم فزیکی آن، همان ((آواز)) گفته میشود.

بنابراین چنانکه در بالا گفته آمد، موضوع مطالعه آواشناسی، مطالعه آوازها به صورت عموم است. در فرجام گفته میتوانیم که آواشناسی از صورت تشکل (۱) و آفرینش کمی و کیفی آوازها سخن میزند.

برافزود بر مطالعه آواز از نگاه تشکل و ایجادش به رنگ کلی و همه گانی، توزیع و گسترش، نقش و وظیفه آن در زبان نیز مورد تدقیق و مطالعه قرار میگیرد. این شیوه پژوهش را، پژوهش و فرو-کاوی آوازهای يك زبان بخصوص گویند در اینجا آواز به نامهای گوناگونی مانند فونیم، واك یا صوت سخن گفته شده است.

من نامواژه ((واج)) را در اینگونه شیوه مطالعه برگزیده ام و آن را به کار میبرم.

پس با استفاده از گفته های بالا آواشناسی را به دو بخش جدا مینماییم: آواشناسی همه گانی و آواشناسی ویژه. برای روشنی

## آواشناسی همه گانی :

آواشناسی همه گانی به مطالعه و تشریح آوازها می‌گردد که در تمام زبانهای جهان در ضمن گفتار به وجود می‌آیند، می‌پزد، در بارهٔ ماهیت و کیفیت آنها سخن می‌زند و آنها را به گونه‌های مختلفی مورد آزمایش، پژوهش و فروکاوی قرار می‌دهد.

زبان از آوازها ساخته شده است پس آوازها آخشیج‌های سازنده زبان انسانی‌اند. برای اینک به پژوهشگر زبان (زبان‌شناس) یا آواشناس، از فرایند کار و چگونگی ساختمان زبان اطلاع حاصل کند، نخست از همه به مطالعه آوازهای زبان می‌پردازد. بنا بر این مطالعه آوازها در زبانهای جهان مهم بوده سرآغاز و پایه پژوهش و فروکاوی زبان می‌باشد.

من خلاف معمول دانش پژوهش آوازهای زبانهای جهان را آواشناسی همه گانی نامیده‌ام تا از آن با آواشناسی همه گانی (دانشی که هم به زبان‌شناسان خدمت می‌نماید و هم به فزیک دانان) جلوگیری کرده باشیم و هم نامواژه آن را بربیک پایه یکسان جهانی به کار بریم و آن را یک دانشی که ویژه پژوهش‌های زبانی باشد بدانیم. به همین روی آواشناسی همه گانی را به بخش‌های آواشناسی چند زبانی و یک زبانی و چندزبانی را به آواشناسی آمیخته و برابر نمونی (مقایسی) و یک زبانی را به آواشناسی نا کارکردی و کارکردی جدا می‌نامیم :

باید گفت بخشبندی آواشناسی همه گانی به اساس ساحه پژوهش و مرزهای جدایی پذیر دانشی صورت گرفته است. این گونه جدا سازی هم از نگاه نظری و هم از نگاه آزمایش و کارکرد پیچیده گی‌های پژوهش و فروکاوی را از سر راه ما به دور می‌اندازد.

پس از این به خاطر رعایت روی مبارک مفهوم زبانی آواز، واژه «آوا» را در همه جا به کار می‌بریم و به خاطر آسانی در کار

و فهم بیشتر و روشنتر موضوع، واژه (همه گانی) را از آوا شناسی همه گانی انداخته در سخن های خود آوا شناسی میگویم.

آوا شناسی پاک، دانشی است که بی از مایشگاه پژو هش و فرو- کاوی آن چهره هستی به خود گرفته نمیتواند. برخی هابه آوا شناسی تنها از روی ویژه گی های فزیکتی آن روی میاور ند واز ویژه گی های دیگر آن چشم می پوشند (۲). با یدگفت ایشا ن به راه خطا میرو ند زیرا ویژه گی پز شکتی، زیستی و بدن کاوی (اناتومی) و دانش تشریح اعضا همراه با ویژه گی های فزیکتی به دانش آوا شناسی تند یسه می بخشند.

برخی از دانشمندان از اینکه آوا شناسی را در پهلوی دانشهای زبان شناسی به شمار آور ند در دور راهه شك ونا باوری واما نده اند. اما وبا اینهم آوا شناسی را يك دانش اساسی پشتوا نه یی و لازمه زبان شناسی دانسته اند (۳).

روشن است که آوا شناسی یکی از دانشهای اساسی سازنده زبان شناسی بوده هسته آن به شمار میرود و بدون آن زبان شناسی يك هستی ناقص مینماید. در واقع آوا شناسی سر چشمه زبان شناسی به شمار رفته زبان شناسی به آن آغاز مییابد، از روی همین آینه است که دیروز و امروز آوا شناسی اهمیت بیشتر داشته است و دارد. دستور نویسان عنعنه یی همیشه در آغاز دستور های خود بحثی در باره حرفها و نقش آنها داشته اند و حروف جز نماینده نوشتاری آوا چیز دیگر نمیباشد زیرا آنها از حقیقت آوا یا آواز و یا صوت در زبان بی خبر بوده اند. حتا این بی خبری بر سر بعضی هاسا یه انداخته است و در نتیجه ایشا ن آوا شناسی را یکی از بخشهای دستور میدانند و روان زبان شناسی از این اندیشه آنها سخت آزرده و بیزار است.

ابو علی سینا دانشمند بزرگ خراسان و خاور زمین، نخستین دانشمند خاور زمین است که آوا شناسی را جدا از دستور و برپایه دانش پزشکی کار کرده است. این نوشته ابوعلی سینا را دوکتور پرویز

خانلری زیر عنوان «مخارج الحروف» گزارش داده است و به چاپ رسانیده است (۴) نویسنده این نوشته راجع به این کتاب در مجله بلخ سخن گفته آمده است. (۵)

اکنون می آیم بر سر خود سخن یعنی آوا شناسی. از آوا گپ می زنیم و از ویژه گی های آن .

آوا ها در بر دارنده سه ویژه گی اند ، خصوصیت عضوی ، خصوصیت فیزیکی و خصوصیت شنوایی (۶) به روی این سه خصوصیت آوا شناسی رابه سه بخش میتوان دسته بندی نمود آوا شناسی تولیدی ، آوا شناسی فیزیکی و آوا شناسی شنوایی . به علاوه این شاخه ها ، آواز شناسی را دارنده شاخه های فرعی دیگری از قبیل آوا شناسی آزما یشگاهی و آوا شناسی آزموداری (تجربی) دانسته اند که این ها همه وابسته آوا شناسی فیزیکی بوده ، نمیتوانند به حیث شاخه های آزاد آوا شناسی به کار روند.

پیش از اینکه سخنی در باره آوا شناسی ویژه بز نیم ، نامواژه های راکه در با لایز آنها تنها یاد آوری کرده ایم ، اینجا به گونه بسیار کوتاه شنا ساسا مینماییم.

### آوا شناسی چند زبانی :

آوا های چندین زبان را به رنگ دانشی میپژ و هد و فرو میکاود . در این گونه مطالعه آواها هم به قسم آمیخته و هم به قسم مقایسه در نظر گرفته میاید .

### آوا شناسی آمیخته :

آوا های چندین زبان را با آنکه آنها را با هم مقایسه کند مطالعه میکند . در این رنگ مطالعه ، شمار آوا های زبانهای جهان را نشان میدهد و خصوصیتها و روی های ممیز و ناممیز و یکسانی و نایکسانی آنها را روشن میدارد .

### آوا شناسی برابر نمو نی مقایسه

آوا های دو یاز یاده از دوزبان را به تند یس دانشی مطالعه ، مقایسه و تحلیل مینماید. در این گونه مطالعه هدف اساسی آوا شناسی مقایسه است . در اینجا مقایسه یا بصورت مطلق علمی صورت میگیرد یا آمو- زشی . از نگاه علمی باز سازی آوا های زبان مادر و پیدا نمودن پهلو های همانند و ناهمانند زبانهای مقایسه شونده بیشتر در پیش نظر مهم مینماید .

اگر ما عادت های نو ی آوا یی را که دانشجویی پیش از آموختن زبان دوم باید به دست آورد به تند یس خیلی عینی توضیح کرده بتوانیم ، آموزان زبانهای نوین در دبیرستانها ، دانشسراها و دانشگاهها ی ما به بسیا درستی اصلاح و بهبود خواهد یافت (۷) چنانکه گفته آمدیم آموزش و درس دادن آوا شناسی و به ویژه تند یس مقایسه آن از ارزش ویژه یی برخوردار است . به سخن دیگر ، فهم و آگاهی به آوا شناسی برای آموختن زبان دوم بسیار مهم می نماید .

### آوا شناسی يك زبانى :

آوا های يك زبان را هم از نگاه خصوصیت های دانشی و هم از نگاه ویژه گی های زبانى آن می پژوهد .

### آوا شناسی ناکار کردی یاسره :

آوا های يك زبان ویژه راتنها از نگاه خصوصیت های دانشی آن مطالعه میکند .

### آوا شناسی کار کردی :

آوا های يك زبان ویژه را از نگاه ویژه گی های زبانى مطالعه و تحقیق مینماید .



### آواشناسی تو لیدی :

این دانش صورت تو لید و به وجود آمدن آوازهای گفتاری را از نگاه حرکتها و فعلیتهای اندامهای آوازی مورد مطالعه قرار میدهد. روشها و رهنمودهای این دانش بیشتر از دانش وظایف الاعضاء به خود هستی میگیرد. این دانش از کهنترین شاخههای آواشناسی بوده درحقیقت آواشناسی از روی مطالعه این گونه آواها پایه میدان هستی گذاشته است.

### آواشناسی فزیک :

این دانش چگونگی، ماهیت و کیفیت، جنبش و گذار ویژه گیمهای آواز را از نگاه معیارها و ارزشهای فزیک تو ضیح و تشریح میدارد. این دانش نسبت به دانش آواشناسی تو لیدی جوان تر میباشد و در اخیرهای نیمه نخست سده بیست پای به هستی گذاشته است.

این شاخه آواشناسی رفته رفته جای شاخه آواشناسی تو لیدی را گرفته ساحه گسترش خود را در همه بخشهای آواشناسی تحمیل نموده است. برای گرفتن، فرو کاوی و جداسازی بسپار دقیق موجهای آوازی ماشینهای زیاد حساس برقی درجهان پیشرفته اختراع شده است. این قسم ماشینها و بهرنک نمونه «بینابنگار» می تواند بسامدهای آوازی را به صورت بسیار دقیق و روشن نشان بدهد و بنگارد.

### آواشناسی آزمایشگاهی :

آواها یا آواهای زبان را در آزمایشگاه به وسیله ماشینهای بسیار نوین و حساس از نگاه فزیک مورد فرو کاوی و تجزیه قرار میدهد. از همین سبب است که این بخشی از آواشناسی را جزء آواشناسی فزیک گفته ایم.

### آواشناسی آزموداری (تجربی):

این دانش از حقیقت های فیزیکی آوازی و عضوی برای ما به گونه تجربه یی آگاهی میدهد. این دانش را، آواشناسی افزاری نیز میگویند. در اینجا آواشناسی چندین روش گوناگون را در کار خود به کار میبرد تا آوازهای زبان و آمیختارهای آنها را بیازماید (۸).

### آواشناسی شنوایی :

این دانش آواشناسی ادراکی نیز گفته شده است. این بخش آواشناسی ادراکی آوازهای زبان را از دیدگاه شنونده مورد مطالعه و بحث قرار میدهد.

اینکه کدام یکی از خصوصیت های شنوایی آواز در فهم پیام های زبانی در مغز شنونده نقش حساس و مهم را بازی میکند، مورد دلچسپی و پسند این دانش واقع میشود. بنابراین، این شاخه آواشناسی با روانشناسی ارتباط بیشتری پیدا میکند (۹). با وجود این، آواشناسی شنوایی به دور از سازه معیارها و ارزشهای فیزیکی نمیتواند مورد پژوهش و فروکاو قرار گیرد. پس این بخش سوم آواشناسی رویی به فزیک و رویی به روانشناسی دارد. در انجام این کارها ناگفته نماند که آواشناسی شنوایی از جدیدترین شاخه های آواشناسی به شمار میرود.

### آواشناسی کیست؟

کسی که آگاه به دانش شناخت آواست و آن را پژوهش، کاوش و فروکاو دانشی مینماید آواشناس گفته میشود.

آواشناس آوازهای فیزیکی راستین و مواد خامی را که از آنها زبان ساخته میشود مورد مطالعه قرار میدهد. (او جایگاه زبان، دندانها و تارآواها را در اثنای آفرینش آواز میپژوهد و موجهای آوازی را ثبت و فروکاو مینماید (۱۰). به سخن دیگر، او باید به تمام

نحوه عمل ، کار ، فعالیت و نقش اندامهای آوازی آشنا و وارد باشد و دانشهای پزشکی زیست شناسی ، فزیک ، بدن کاوی و دانهش وظایف اعضا را بداند .

از همه مهمتر ، آواشناسی در جستجوی آنست تا دریابد که این آوازها چه میباشند و چگونگی به وجود می آیند و به چه نحو در حالت های گوناگونی تغییر چهره میدهند. او میخواهد بداند که کدام پهلوی های آوازی انسانی برای انتقال معنا در سخن زدن ضروری اند . (۱۱). مگر نخستین وظیفه آواشناس آنست که نحوه سخن زدن و به سخن گوش فرادادن آدمیان را به بسیار خوبی درک و احساس کرده بتواند و به رنگ نیکو آن را فروکاوی و جدا سازی (تجزیه) نماید . در اینجا نخستین آله درک ، فروکاوی و جدا سازی آواز ، گوش حساس و توانای او میباشد .

### آواشناسی ویژه :

این دانش به پژوهش و فروکاوی صوتهای ویژه زبان ویژه میپردازد. این علم را آواشناسی کارکردی نیز میگویند . چون این نامواژه ها از نگاه راه و شیوه پژوهش علمی نارسا نمی آیند و در عین حال بایکدیگر متداخل اند ، دانشمندان زبان نامواژه رسا و روشن و اجتناب از بیکارمیرند و ما پس از این در بحثهای خود این نامواژه را مورد استفاده قرار میدهیم .

از اینکه امروز این دانش ، میدان کار خود را بیشتر پهن و گسترده ساخته است و در پهلوی دانشهای آزاد زبان شناسی جای میگیرد ، ما هم وی را به گونه دانش آزاد دانسته میبزرگ و فروکاوی می نماییم زیرا شیوه ها ، قانونها و رهنمودهای و اجتناب از آن دانشهای دیگر زبان شناسی ، به استثنای رابطه در میان ساختارهای زبانی ، به یکباره گسسته است .

از همین روی ، ما برای آن نام آزاد داده پژوهش مینماییم .

## واجشناسی

واجشناسی دانش آواز های سخن والگو های آوازی است . به سخن دیگر پژو هس و فروکاوی نظام آوازی زبان است . در این دانش به جای واژه «آواز» نامواژه دانشی واجرا به کار میبریم که کوچکترین یگانۀ آوازی است که نقش معنایی واژه ها و واژگرا می گزینند مگر خود بیرون از پیرامون سخن و به تنهایی بی معناست هر یکی از زبانهای جهان الگوی آوازی ویژه خود را دارا می باشد . مراد از الگوی آوازی (۱) تن فرآورده یی (مجموعه یی) از آوازها که در یک زبان ویژه روی میدهد ، (۲) به رشته کشی شا - یسته پذیرش این آوازها درواژه ها و (۳) روند های افزودن ، کاستن یا تغییر خوردن آوازها می باشد . اگرچه تمام زبانها برخی ازویژه گمی های انباز را در خود دارند ، این به گونه والا نا پذیر - فتنی است که دو زبان عین الگوی آوازی را به راستی داشته باشند . بدین روی الگو های آوازی در این سه راه از هم جدا می افتند :

(۱) سیاه های آوازی شاناهمگون باشند ، (۲) آوازها در رشته های گوناگونی شایده رخ بدهند و (۳) رهنمودها یا روند هایی که بر آوازها پرتو می افکنند شاید مختلف ازآب درآیند (۲) . از همین روی است که واجشناسی رادانش مطالعه نظام آوازهای یک زبان ویژه دانسته اند .

آوازهای زبان دوپهلوی بر جسته دارند ، پهلوی آوایی آن که در آواشناسی پژو هیده میاید وپهلوی روانی آن که موضوع مطالعه واجشناسی است . پس هدف واجشناسی پژو هس و فرو کاوی خصوصیت های نظام های آوازی است که گوینده گان آنها را ناگزیر بیا موزند و یا سخت آنها را از خود نمایند . این کار برای آنست تا زبان خود را بمنظورافهام و تفهیم ویا ارتباط به رنگ بهتر به کار برده بتوانند .

بنابر این در هنگام راهیابی به نظام صوتی زبان نه تنها نیاز آن راداریم که ویژه گمی های فزیک آوازها را مطالعه کنیم بلکه

ویژه گی های دستوری آنها را نیز در پیش دیده میگذاریم.

مطالعه آوایی از ساخته شدن و خصوصیت های فیزیکی صوت - ها گپ میزند و در برابر مطالعه آواز کنشی به ما میگوید که چگونه این صوتها به کار برده شوند تا معنی را گذار بدهند. در فرجام برپایه گفته یی و اجشنا سی به نقش و ساختمان توته های آوایی دل بسته گی میدارد (۱۳).

از گفته های بالا دو پایه را در مطالعه های آواز کنشی دیده می توانیم: پایه آوایی تو ضیح های آواز کنشی و پایه روانسی آواز کنشی.

با وجود این و اجشنا سی یک دانش پیچیده است. طوریکه در - آغاز این بحث گفته بودیم و اجشنا سی یک دانش آزاد و یکی از پایه های اساسی زبان شناسی است، امروز میدان کار آن بیشتر پهن و گسترده شده است و از آن مطالعه های و اجشنا سی کهن سخت با ز شناخته میشود. از همین سبب است که این دانش در تندیس یکی از دانش های نوین امروزی آراسته میاید. همین جاست که برخی از و اجشنا سیان جها نی بودن این دانش را میخوانند و میگویند اصول های و اجشنا سی نوین به گونه همه گانی استخدا م شده میتواند (۱۴). از این روی بادر نظر داشتن اصولهای همه گانی و اجشنا سی و اجشنا سی چیزها و پدیده های بسیاری را در باره نظامهای آوایی زبانها که در گذشته دیده نشده اند یا ز بان شناسان آنها را توضیح نکرده اند، پیشگویی کرده می توانیم.

از جانبی و اجشنا سی پدیدة طبیعی بودن را در خود دارد. از این نگاه و اجشنا سی دو هدف برجسته را در خویشتن میبروراند: نخستین پذیرش اصولهای عمومی است که همه زبانها از آنها برای خودمنش

میگیرند، و دوم، نوشتن تفسیرهای مناسب برای الگوهای آوازی  
زبانهای ویژه است.

و اجشناسی هم خواستاهایی رادرخود پرورش میدهد. این خواستها  
عبارت اند از:

ارایه آگاهی عملی و نظری به روانشناسی، دانش معرفت،  
فلسفه و آموزش زبانهای بیگانه (۱۵)، از این گفته ها بر میاید که  
واجشناسی دارای شاخه ها و برگهای فرعی زیادی باید باشد و مابیه  
دانش واجشناسی خود زور بازو میدهم و این دانشهای زیرین  
را شامل آن میسازیم: واجشناسی مدرسه ای، واجشناسی  
زبر زنجیری، واجشناسی پوسته ای، واجشناسی زایشی. باز و  
اجشناسی زایشی این بخشها رادرخود دارد: واجشناسی توتی،  
واجشناسی پویایی، واجشناسی سرشتی (۱۶).

پیش از اینکه این پارچه نبشته دیباچه ای رابه انجام برسانیم  
در باره شاخه های واجشناسی به گونه بسیار فشرده سخن میزنیم:

### واجشناسی مدرسه ای:

در این دانش بر اساس مقابله، نظامهای واجی برای زبانها  
برگزیده میشود. این بخش واجشناسی از کهنترین  
شاخه های آن به شمار میرود. تاکید این رنگ و واجشناسی  
بر زبان یگانه بیشتر میباشد و نه بر تمام زبانها.

### واجشناسی زبر زنجیری:

این دانش پهلویهای نظام آوازی فرعی زبان،  
یعنی چهره های موسیقی آن را می پژوهد. همچنان این دانش پهلوی

های راهیا بی چندین نظامی رانیزدر پیش دیده میدارد . هدف از راهیا بی چندین نظامی ، دراینجاشناختن عادت جدایی نمای آواز-کنشی واژه های بیگانه ودربرخی از مورد ها از دسته های ویژ • شناخته شده دستوری است .

### واجشناسی پوسته یی :

در این دانش تراز ها با هم آمیخته میگردد . در اینجا واجشناسی برای آینه بخشیدن به ترازهای پایین تر ، تراز های بالاتر را مورد فرو کاوی قرار میدهد . برای فهمیدن واجشناسی پوسته یی نیاز-مندی رابه دانستن سازمان کامل دستور پوسته یی احساس می نما-ییم .

### واجشناسی زایشی :

در این دانش هم پرتو های دستوری وهم پرتو های آواز کنشی در نظر گرفته می آیند . به سخن دیگر ، این شاخه واجشناسی پرتو های دستوری رادر رهنمود های آواز کنشی و پرتو های آواز کنشی رادر گذار های نحوی راه میدهد . واجشناسی زایشی به سه بخش جدا میشود :

### ۱- واجشناسی توتاهی :

این بخشی از واجشناسی از آواهای با سرشته زبان بحث میکند و دو آرمان رادر واقع پیروی میکند یکی پهلو ی تلفظی آواز های زبان رادر نظر میگیرد و دیگری پیا مددر برابری و دیگر گونی های آنها رامی بیند . همانا این دانش خانه رنگ و رورفته واجشناسی مدرسه یی را باز رنگ و روی نو میدهد و برزیبایی اش می افزاید .

## ۲ - واجشنا سی پویا یی :

این علم از پویا یی و جنبنده گی روند ها و رهنمود ها ی وا جی زبان بحث میکند . واجشنا سی پویا یی نمونه ها ی کار خود را هم از پژوهشها ی همزمانی و هم از پژوهشها ی در زمانه بر میگزیند .

## ۳ - واجشنا سی سر شتی :

این دانش از سرشت و طبیعی بودن توته‌های آوایی و نظام آواز- کنشی گفتگو میکند .

در انجام این گفته ها با ید گفت که این بخشبندی ها ی واجشنا سی آزما یشی بوده در بحث ها ی آینده خود به رساسازی هر چه بیشتر آن خوا همیم کوشید .

## واجشنا س کیست ؟

کسی که به دانش واجشنا سی سروکار میدارد ، وبه آن تخصص دارد واجشنا س گفته میشود . واجشنا س از الگوی آوازی زبان مورد مطالعه اش باید به کلی آگاه باشد . از نقش دستوری ، آوایی و معنایی واجها ی زبان معرفت تمام داشته باشد . به سخن دیگر ، او همچنانیکه متخصص و اجشنا سی میباشد ، در دستور ، آوا شنا سی و معنا شناسی نیز دستر — — متخصصا نه باید داشته باشد . اکنون با فشرده این پارچه نبشته که به زبان انگلیسی میاید ، سخن خودرا در اینجا به انجام می‌رسانیم .

### Summary:

The science of sound is the investigation and analysis of all sounds that we can find in the world. Because of the very close relationship between physics and linguistics we have used the terminology of "The Science of Sound" in this

We divide the science of sound in to two parts: general phonetics and phonetics. General phonetics studies and expl-



ains all of the sounds that we can find in all languages during speech. General phonetics in its turn embraces these disciplines: polylingual phonetics and monolingual phonetics. Polylingual phonetics is divided in to two subsiences: compound phonetics and comparative phonetis. Monolingual phonetics has also two branches by itself:

Pure phonetics and functional phonetics.

According to the properties of the sound, phonetics can be divided in to three parts: articulatory phonetics, aconstic phonetics and auditory phonetics. Acoustic phonetics includes two areas: laboratory and experimental phonetics.

It is necessary to say that from the final results of special phonetics, phonology will emerge. phonology is the science of speech sounds and sound patterns.

Phonology can be divided in to these parts: classical phonology, prosodic phonology, stratifictional phonology and generative phonology. Out of these disciplines generative phonology has three branches: segmental phonology, dynamic phonology and natural phonology.

One who studies the sounds of languages is called phonetician, and the one who studies the sound patterns of a language is known as phonologist.

نا منو یس برخی ازنا مواژه‌هایی که در این نوشته آمده‌است .	
فارسی دری	همان انگلیسی آن
آوا	Phone
آواز شناسی	The Science of Sounds
آواز کنشی	Phonological
آواشناس	Phonetician
آواشناسی	Phonetics
آواشناسی آزمایشگاهی	Laboratory phonetics
آواشناسی آزموداری (تجربی)	Experimental phonetics
آواشناسی آمیخته (مرکب)	Compound phonetics
آواشناسی برابر نمونسی (مقایسی)	Comparative phonetics

Articulatory phonetics	آواشنا سی تولید ی
Polylingual Phonetics	آواشنا سی چند زبا نی
Auditory phonetics	آواشنا سی شنوایی
Acoustic phonetics	آواشنا سی فز یکی
Functional phonetics	آواشنا سی کار کردی
Nonfunctional phonetics	آوا شناسی ناکار کردی یاسره
Special phonetics	آواشنا سی ویژه
General phonetics	آواشناسی همه گانی
Monolingual phonetics	آواشنا سی یک زبا نی
Anatomy	بدن کاوی
Frequency	بسامد
Spectrograph	بینا بنگار
Physiology	دانش تشریح وظایف الاعضا
Approach	راهیابی
Terminology	نامواژه (شناسی)
Phoneme	واج
Phonologist	واجشناس
Phonology	واجشناسی
Stratificational phonology	واجشناسی پوسته یی
Dynamic phonology	واجشناسی پویایی
Semantal phonology	واجشناسی توتہ یی
Generative phonology	واجشناسی زایشی
Prosodic Phonology	واجشناسی زبر زنجیری
Natural phonology	واجشناسی سرشتی
Classical phonology	واجشناسی مدرسه یی

## پابری گمی هاویاد داشت :

1-Francis p. Dinneen, An Introduction to General Linguistics, New York: Holt, Rinehart and Winston, INC., 1967, pp. 33-34.

۲ - منصور اختیار ، معنی شناسی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ ، ص ، ۵۴ .

۳ - جین ایچیسن (گزارنده : نصر) (زبان شناسی چیست؟) عرفان ، شماره سوم و چارم ، سال شصت و یکم ، ۱۳۶۲ ، ص ، ۳۰ .

۴ - شیخ الرینس ابو علی بن سینا (گزارنده : دکتر پرویز ناتل خانلری) ، مخارج الحروف ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸ ، صص ، ۶۱ - ۹۰ .

۵ - عین الدین نصر ، (ابوعلی سینا و زبان شناسی) ، بلخ ، شماره پنجم ، ۱۳۶۰ ، صص ۹-۱۲ .

۶ - دکتر منصور اختیاری (شیوه بررسی گویشها) مجله دانشکده ادبیات ، شماره دوم دی ماه ۱۳۴۴ ، ص ، ۳ .

7- Pirre Delattre, Comparing the Phonetic Features of English, German Spanish and French, Julius Groos Verlag Heidelberg, 1965, p. 7.

8- Bertil Malmberg, Phonetics New York: Dover Publications, INC., 1963 p. 87

۹ - محمد رضا باطنی ، زبان و تفکر ، تهران : کتاب زمان ، چاپ دوم ، ۱۳۵۴ ، ص ، ۱۸ .

۱۰ - جین ایچیسن ، همانجا ، ص ، ۳۰ .

11- Peter Ladefoged, A Course in Phonetics New York: Harcourt Brace Jovanovich, Inc., 1975, p.1.

12- Clarence Sloat and others Introduction to phonology, Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, INC., 1978, p. 1.

13- Larry M. Hyman, Phonology: Theory and Analysis, New York: Holt, Rinehart and Winston, 1975, p.2.

14- Ibid, p. 2., Clarence, op. Cit p. xi

15- Clarence, op. Cit p. 8.

16- Alan H. Sommerstein, *Modern Phonology*, University Park press, 1977 pp., 68., 70 Sanford A. Schane, *Generative Phonology*, Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, INC., pp. 3., 69.

۱۷ - از دانشپژوه ارجمند عبدالغیاث نو بهار ، از اینکه این فشرده را خواندند و نوشتند اصلاح‌ها ی لازم نمودند ، از تسه دل سپاسگزارم .

### نکته

از سخن حال خرابم نشد اصلاح پذیر  
 همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد  
 معنی بکر تراشی چه بود گوه کنی  
 خامه فکر کم از تیشه فرهاد نشد  
 هر زمان بر سر فرزند سخن می لرزم  
 در جهان کیست که دل بسته اولاد نشد

(گلیم)

دكتور بيگم‌راد سيمايف

و

پوهاند عبدالقيوم قويوم

## بعثت‌هايي در بارهٔ «سر» و «سر... را» در زبان دري سده‌هاي سوم تا ششم هجري

نگارش اين مقاله بر مبنای دو هدف عمده تحقق ميپذيرد . نخست اينکه واحد ((مر)) ساخت ((مر... را)) که سابقه وجود آن در زبان پهلوی معلوم نيست و در آثار قديم دري تداول فراوان دارد وظيفهٔ معين نحوی را اجرا ميکند ، تاکنون به صورت همه جا نـبه مورد پژوهش قرار نگرفته است . بنابران بايد اين موضوع را به شکل هر چه گسترده‌تر مورد تحقيق قرار داد .

دو ديگر اينکه در مؤسسات عالی تعليمی مضمون تاريخ زبان ادبی به حيث يك رشته جداگانه تدریس ميگردد ولي متأسفانه تاکنون راجع به اين مساله نه تنها دستورهای تعليمی، بلکه برنامه هاييکه وظيفهٔ ر هنمودی خود را به صورت کامل و عملی انجام دهد، در دسترس نيست . برای اينکه سطح آگاهی دانشجو يان در زمينهٔ شناخت ساحه های مختلف زبان ادبی قديم دري بلند رود و شيوهٔ رهنمودی برای محققان جوان علاقه مند فراهم گردد، مطالعه و تحقيق اينگونه خصوصيتهای نحوی زبان سده‌های پيشين اهميت ويژه يی دارد .

در این مقاله بعضی از اصطلاحات که شاید برای بعضی از خواننده‌گان تازه‌گی داشته‌باشد، آمده‌است. نویسندگان این مقاله نخواستند این اصطلاحات را که فبلا محققان ضمن پژوهش‌های خویش آنها را وضع کرده‌اند، تعدیل و یا تعویض نمایند، اما با بررسی مقایسی در سست‌ترین و موجه‌ترین آنها مشخص شده‌است. علاوه بر آن، این مسأله نیز در نظر بوده‌است که خواننده به تعداد اصطلاحات برای یک مورد خاص آشنایی بهم رساند.

باتذکر این مطالب، باید توضیح کرد که تعیین جریان انکشاف تداول واحد (مر) و ساخت (مر ۱۰۰۰ را) در مدت بیش از هزار سال (قرن ۳-۱۳ هـ) ، هر چند مسأله مهم بشمار میرود، ولی نویسندگان مقاله بر رسی آنرا در زبان ادبی تمام این مدت دراز در نظر نمی‌گیرند، زیرا برای انجام پژوهش در درازای این زمان طولانی مطالعه و تحقیق نسخ خطی فراوان ضروری است که این کار نه تنها دشوار است، بلکه از عهده آن به تمامی نمی‌توان بدرآمد. بنابراین برای روشن ساختن موضوع مورد پژوهش، از نظم و نثر سده‌های ۳-۶ هـ. شواهد گرد آمده‌است. در اینجا شاید در ذهن خواننده سوالی ایجاد شود که چرا جهت بررسی موضوع سده‌های ۳-۶ هـ. برگزیده شده‌است، پاسخ این خواهد بود که دوره‌های ذکر شده، در تاریخ تحول زبان دری مرحله نهایی مهم است و با بعضی از خصوصیت‌های آن، از مراحل دیگر فرقی می‌دارد. در همین مرحله، دوره گذار به انجام رسیده و زبان دری تشکیل یافته‌است. در این دوره هر چند زبان دری بدون تحول نامندولی حد اکثر یگانگی خود را حفظ کرد. بنابراین از روی مآخذ این دوره تصویر کردن خصوصیات واژه (مر) و ساخت (مر ۱۰۰۰ را) امکان می‌دهد که جریان انکشاف و تداول آنها در حدود چارصد سال تا اندازه‌ی معین شود.

از این دوره چارصد ساله آثار فراوانی باقی مانده‌است که احاطه بر همه آن‌ها کار دشواری است، بنابراین از میان آنها سه انبوه آثار، تعدادی از مآخذی که روشنگر موضوع مورد بحث خواهد بود، انتخاب شده‌است. مانند ۵۸ بیت از شاعران نخستین زبان دری، ۹۳۸ بیت از معاصران استانداردگی، ۱۲۲۰ بیت دقیقی بلخی (۱)، ۱۹۰ بیت رودگی (۲)، هزار بیت داستان بیژن و منیژه فردوسی (۳)، ۲۳۰۷ بیت شاعران اوایل قرن پنجم هجری: عنصری، فرخی، ابن سینا، ابوسعید ابوالخیر، باباطاهر عریان، اسدی طوسی (۴)، ۱۳۰۷ بیت از ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی (۵)، ۱۲۹۶ بیت از شاعران قرن ششم هجری: انوری ابیوردی، ظهیرفاریابی، خاقانی شروانی، نظامی گنجه‌یی (۶) پنج صفحه از نثر بلعمی

(۷)، ۱۰۶ صفحه از رساله منطق ابن سینا (۸)، ۴۵ صفحه از آثار ناصر خسرو :  
زادالمسافرین (۹) جامع حکمتین (۱۰)، سفرنامه (۱۱) .  
علاوه بر آن، مآخذ دیگر نیز در نوشتن این موضوع ، مورد بررسی استفاده قرار گرفته  
است، مانند : هدایت المتعلمین فی الطب (۱۲) ، کتاب التفهیم (۱۳) ، بعضی از قسمت  
های دیگر شاهنامه فردوسی (۱۴) ، ترجمه تفسیر طبری ، شرح تعرف ، تفسیر سوره آبادی،  
کشف المحجوب هجویری ، حدود العالم ، کتاب الابنیه مؤلفه موفق هروی، زین الاخبار  
گردیزی (۱۵) ، تاریخ بیهقی (۱۶) ، سیاستنامه نظام الملک (۱۷)، اسرار التوحید (۱۸) و گلستان  
سعدی (۱۹) .

این مقاله شش بخش را احتوا میکند :

بخش یکم : اصطلاح ((مر))

بخش دوم : پیدایش ((مر)) و ((مر...را))

بخش سوم: درجه کاربرد ((مر)) و ((مر...را))

بخش چهارم : ترکیباییکه با ((مر...را)) ساخته میشود .

بخش پنجم: وظیفه های ((مر)) و ((مر...را))

بخش ششم : ملاحظه های تکمیلی .

بخش یکم : اصطلاح ((مر)):

در دستورها و ادبیات تحقیقی، ((مر)) به اصطلاحات گوناگون یاد میشود . چنانکه در  
آغاز قرن کنونی ، ت . پلتس و گن . رنکینگ و احد ((مر)) را Particle of Emphasis  
نامیده اند (۲۰) در تحقیقات ل . ح . گری سال ۱۹۳۷ ، ((مر)) particle of preposition  
خوانده شده است (۲۱) بنویست در سال ۱۹۳۸ در مورد ((مر)) ، عقیده گری را تأیید کرد (۲۲)  
محمد تقی بهار ((مر)) را نشانه مفعول نامیده (۲۳)، در دستور همایون فرخ ، ((مر)) علامه  
مفعول مستقیم گفته شده است . ژیلبر دلازار، ((مر)) را Praticle خوانده است (۲۴)  
از محققان تاجیک ، رستم جوهره یف ((مر)) را پیشوند (۲۵) و مکرمه قاسموا آنرا  
(حصه چه) particle گفته است . بدین ترتیب دو تحقیقات آن دانشمندان ((مر)) به  
اصطلاحات مختلف یاد شده است که در تأیید و یادآوری بعضی از آنها گفتنیایی میتواند  
وجود داشته باشد . به حیث مثال هر چند اطلاق ((حصه چه پیشوندی)) برای ((مر)) از لحاظ  
محل وقوع آن در ترکیب مخالف نباشد، لیکن این اصطلاح از دو جهت برای ((مر)) ناموافق

میباشد . از یکطرف در موقعیت پیشوندی نه تنها ((مر)) بلکه تعداد زیادی از واحدهاییکه دارای معنای مستقل نباشد، از قبیل: در، بر، با، ازو پیشوندهاییکه به صورت متصل باکلمه میآید مانند : ب (دربرفت) ، نیز استعمال میشوند .

از این لحاظ معنای اصطلاح ((حصه چه پیشوندی)) وسیع ووسعت مفهوم برای اصطلاح نامقبول است . از جانب دیگر اصطلاح ((حصه چه پیشوندی)) از نگاه شکل دراز میباشد .

اصطلاح ((علامت مفعولی)) برای ((مر)) ، تقریباً از روی وظیفه گرامری آن اطلاق شده است ولی خصوصیت مفعول را در جمله، در آن مثالهاییکه واضح این اصطلاح به کار میرود بیشتر پسوند ((را)) افاده میکند تا کلمه ((مر)) در اصطلاح ((علامت مفعول مستقیم)) وظیفه نحوی ((مر)) بازهم محدودتر بیان شده است . اما در اینجا نیز واضح این اصطلاح و وظیفه پسوند ((را)) را ، استثنا کرده و به آن اعتبار نداده است .

اطلاق اصطلاح پیشوند برای ((مر)) ، تقریباً از لحاظ محل استعمال و بعضی وظیفه های آن ، صورت گرفته است . اما وظیفه ((مر)) با وظیفه های نحوی پیشوندها برابر نیست . زیرا ترکیبهاییکه در آنها ((مر)) به کار رفته باشد ، میتواند نهاد گرامری قرار بگیرند . اما چنین خصوصیت را ترکیبهای پیشوندی ندارند . از این سبب کلمه ((مر)) در اصطلاح پیشوند نمیتوان در ردیف ((از)) و ((در)) و امثال آن آنساکه بعضی از محققان ذکر شده در فوق پنداشته اند، قرار داد .

اصطلاح ((حصه چه)) نیز خصوصیت ((مر)) را به تمامی افاده نمیکند ، زیرا ((حصه چه)) ها همچون اقسام کلمه ها وظیفه گرامری ندارند، بلکه جنبه تأکیدی دارند . خلاصه اصطلاحاتی که در ادبیات تحقیقی برای ((مر)) تعیین شده است، خصوصیت آنرا همه جانبه انعکاس نمیدهد . پس اصطلاح ((مر)) چیست؟ تحلیل و تشخیص وظیفه های ((مر)) نشان میدهد که آن ، منق بعضی از اقسام کلمه ها و واحدی است که معنای زیادی دارد .

((مر)) اساساً دو وظیفه دارد . یکی اینکه گاهی چون پیشوند بر سر مفعول غیر مستقیم میآید و دیگر اینکه مانند ((حصه چه)) برای تأکید فکر اساسی استعمال میشود ، البته خصوصیت ((حصه چه)) را بیشتر تجسم میدهد . زیرا کلمه بیکه بر سر آن ((مر)) استعمال میشود ، فشار منطقی میگیرد . (۲۷)

خلاصه از روی محل استعمال و بخصوص وظیفه بیکه در بخشهای دیگر این مقاله توضیح خواهد شد ، ((حصه چه)) بودن ((مر)) نسبت به دیگر اصطلاحات ذکر شده بیشتر صدق میکند . بنابراین برای ((مر)) به نظر ما ، باید همان اصطلاح ((حصه چه)) را قبول کرد .



بخش دوم : پیدایش ((مر)) و ((مر...را)) :

در مآخذ تحقیقی به این مسأله کمتر توجه صورت گرفته است . مثلاً ، ت . پلنس و گ . رنکینگ باری در باره ((مر)) صحبتی دارند ولی از گفتار آنان راجع به تاریخ پیدایش آن چیزی مشخص استنباط نمیشود (۲۸) محمد تقی بهار بر آنست که این حرف را در پهلوی به نظر نمرسند (۲۹) لازار در ارتباط به کاربرد ((مر)) و ((مر...را)) در آثار یهودی - فارسی که از هواز بدست آمده است ، فکر، بنویسند را تأیید میکند .

اما راجع به تاریخ پیدایش ((مر)) و ((مر...را)) کدام نظر معینی ابراز نمیکند (۳۰) . علاوه بر این دانشمندان، بسیاری دانشمند معروف شوروی پروفیسور م . بگلوبوف در گفتار شفاهی خود ابراز نموده بود که شاید ((مر)) واحد جدا شده، بی از یک کلمه باستانی باشد که در جریان تحول زبان بدین صورت در آمده است . اما راجع به تاریخ دقیق تشکل آن نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد .

در این بخش پیدایش ((مر)) و ((مر...را)) به سبب نبودن مآخذ ، اگر به صورت کامل روشن شده نتواند، بعضی نظرهایی مربوط به آن اظهار میشوند که برای تکمیل شدن تحقیقات بعدی در زمینه کمک خواهند کرد .

ظاهراً چنین پیداست که ((مر)) در دوره تحول زبان دری - تاجیکی ( از آغاز پیدایش ادبیات دری به بعد ) به وجود آمده است . از این لحاظ بهار گفته است که ((مر)) به زبان دری اختصاص دارد (۳۱) .

اما یافتن تاریخ پیدایش ((مر))، مشکلاتی دارد . مشکلات اینست که مآخذ یکه در دسترس محققان قرار دارد از قرن دوم هجری پیشتر نیست . با آنکه مطابق نظر بعضی از دانشمندان تاریخ ایجاد زبان دری چند قرن پیش از سده دوم هجری تخمین شده است . هر چند ((مر)) در ۵۸ بیت شاعران نخستین زبان دری به کار گرفته باشد ، لیکن دور از امکان نیست که نخست واژه ((مر)) و سپس ترکیب ((مر...را)) در زبان دری پیدا شده است . این واحد ها بیشتر در آثار منظوم و منثور سر زمین خراسان و ماوراء النهر به کار رفته است و بدین سبب بهار اظهار میدارد که ((مر)) از اصطلاحات خراسان ... میباشد (۳۲)

بنابراین چنین نتیجه میشود که ((مر)) و ((مر...را)) در آوان پیدایش زبان دری بوجود آمده ، نخست در خراسان و ماوراء النهر و سپس در پارس در گفتار نوشتار تداول یافته است .

## بخش سوم : درجه کار برد ((مر)) و ((مر... را)) :

تعیین درجه کاربرد ((مر)) و ((مر... را)) یکی از مسایل مهم در دستور زبان میباشد. در ادبیات تحقیقی راجع به کاربرد ((مر)) و ((مر... را)) نظریه‌هایی موجود است. به نظر بهارکاربرد ((علامت مفعولی)) در نثر سده های چهارم و پنجم هجری گاهی شدت دارد و گاهی ضعیف است. از جمله در نثر بلعمی به اندازه به کاررفته است و در زاد المسافرین ناصر خسرو به افراط، و در تاریخ سیستان کمتر دیده میشود. (۳۳)

خسرو فرشیدورد درباره کاربرد ((مر)) در تاریخ بیهقی بر آنست که این کلمه در کتاب مذکور اندک به کار رفته است. (۳۴)

جلال متینی میگوید که اخوینی بخارایی، در کتاب هدایت المتعلمین، در بسیاری از موارد پیش از مفعول صریح لفظ ((مر)) را به کار برده است (۳۵)

درباره چگونگی کاربرد ((مر)) و ((مر... را)) در نثر سده های چهارم و ششم هجری لا زمست به اندیشه پرو فیسور لازار توجه نمود. به نظر او ((مر)) و ((مر... را)) در نثر ناحیه های ماوراء النهر و افغانستان بیشتر به کار میرود تا نثر نواحی ایران مرکزی و غربی (۳۶) همایونفرخ نیز کار برد زیاد ((مر)) و ((مر... را)) را تثبیت کرده است (۳۷)

خلاصه در مآخذ پژوهشی نه تنها چگونگی کاربرد ((مر)) و ((مر... را)) در این یا آن کتاب چاپ شده و یا نسخه خطی منشور، تشخیص گردیده است، بلکه در بعضی آنها و سعست استعمال این واحدها در ناحیه های مختلف مشخص شده است. ولی نظر محققان ذکر شده از دو جهت نیاز مند ایضاح میباشد. از یک جهت نتیجه گیری آنها عمومی است زیرا در کار آنان چگونگی کار برد ((مر)) و ((مر... را)) به طور مقداری تعیین نگردیده و از سوی دیگر در پژوهشهای آنها (اگر همایونفرخ را استثناء قرار دهیم) آثار منظوم سده های سوم - ششم هجری در نظر گرفته نشده است. حالانکه زبان دری کهن در صورتی میتواند از نگاه دستور به درستی مورد پژوهش همه جانبه قرار گیرد که، آثار منظوم و منشور، هر دو در نظر گرفته شود.

در این بخش نحوه کارما چنین است که کاربرد ((مر)) و ((مر... را)) را، نخست در نظم و سپس در نثر از روی مآخذ انتخابی با اصول مفاداری یا احصائیوی مورد بررسی قرار میدهیم:

۱- ((مر)) و ((مر... را)) در آثار منظوم: طوریکه از مآخذ انتخابی ما بر می آید، ((مر)) در پنجاه و هشت بیت نخستین گو ینده گان زبان دری، استعمال نشده، بلکه تنها ((مر... را)) یکبار در بیت ذیل از حنظله بادغیسی به کاررفته است:

یارم سپند گرچه بر آتش همی فگند از بهر چشم تانرسد مرو را گزند (۳۸)

((مر)) در ۹۳۸ بیت معاصران استاد رودکی به نظر نمیرسد ، ولی ((مر...را)) در همین مقدار بیت ها ، ۲۳ بار استعمال شده است . مثلا: ((مراورا)) در شعر فرالای ، شهید بلخی ، ابو شکور بلخی ، ابو العباس (۳۹) ، ((مرورا)) در شعر ابوشکور بلخی (۴۰) ، ((مرترا)) ( در شعر ابوشکور بلخی (۴۱) ، ((ممررا)) در شعر ابوشکور بلخی (۴۲) ، ((مرخویشتررا)) (در شعر عماره مروزی) (۴۵) ((مرگنچرا)) (در شعر ابواسحاق جویباری (۴۶) ، ((مرآن کوبه را)) (در شعر ابوشکور بلخی (۴۷) ، ((مرآن پایکه را)) (در شعر ابوشکور بلخی (۴۸) ، ((مرآن شاه را)) (در شعر عماره مروزی) (۴۹) ((مرتک خویشرا)) (در شعر عماره مروزی) . اما در اشعار دقیقی از جمله در ۱۲۲۰ بیتیکه ما به طور مقداری مطالعه نمودیم نسبت به ۵۸ بیت نخستین شاعران زبان دری ۹۳۸ بیت: بعضی از معاصران رودکی ، حالت دیگر مشاهده میشود . دقیقی علاوه بر ((مر...را)) به استعمال ((مر)) نیز توجه کرده است . اما تناسبات استعمال ((مر)) و ((مر...را)) در ۱۲۲۰ بیت دقیقی یکسان نیست . ((مر)) تنها دوبار به کار رفته است . مثلا ((مر آن زندواستا)) ، ((مرآن بندها)) ، (۵۱) ولی ((مر...را)) در ۱۲۲۰ بیت دقیقی ۳۸ بار به کار رفته است مانند: ((مرآن خانه را)) و ((مرمکه را)) ، ((مرسر و آزاد را)) ، ((مراوار)) ، ((مرآن تیر ناپاک را)) ، ((مرترا)) ، ((مر این دین به را)) ، ((مر این نامه را)) ، ((مر گفتنش را)) ، ((مر آنرا)) ، ((مرآن پور خود را)) ، ((مر جستن کینش را)) ، ((ممررا)) ، ((مرآن خواسته گان را)) ، ((مر جهانرا)) ، ((مر یکدیگر را)) ، ((مر زمین را)) و امثال اینها .

در ۱۸۹ بیت انتخابی از استاد رودکی تنها ((مر...را)) دو بار استعمال شده است ما نند : ((مرترا)) و ((مرآزاده را)) . بنابراین تناسب استعمال ((مر)) و ((مر...را)) در ۲۴۰۵ بیت نخستین شاعران زبان از لحاظ انکشاف تدریجی استعمال این واحد ها به شکل زیر است: ((مر)) در ۲۴۰۵ بیت انتخابی فقط دوبار به کار رفته است . ولی ((مر...را)) ۶۳ بار مورد استفاده قرار گرفته است . تناسب استعمال ((مر...را)) در ۲۴۰۵ بیت انتخابی از چند شاعر چندان فرق ندارد مثلا : تناسب آن در ۵۸ بیت شاعران نخستین زبان دری در ۵۸ بیت یکبار ، در ۹۳۸ بیت معاصران استاد رودکی در ۹۳۸ بیت ۲۳ بار و در اشعار دقیقی در ۱۲۲۰ بیت ۳۸ بار میباشد . همین تناسب استعمال ((مر...را)) در شاهنامه فردوسی اساسا رعایت میشود ، مثلا : در هزار بیت از داستان بیژن و منیژه که به قول محمود شفیعی از لحاظ زبانی از دیگر قسمتهای شاهنامه کمینه تر است ، ((مر...را)) ۱۴ بار مورد استفاده قرار گرفته است .

مانند: ((مرشاهرا))، ((مراین رزمگاهرا))، ((مردایهرا))، ((مراین خفته را))، ((مرگاخرا))  
 و امثال اینها. اما اگر ذکر((مر)) در همین مقدار بیت از داستان بیژن و منیژه، نرفته باشد،  
 در دیگر قسمتهای استعمال شده است.

محمود شفیعی در دستور زبان خویش پنج مثال را از ((مر)) آورده است که آنها بدون  
 پسوند ((را)) به کار رفته است. مانند: ((مراو))، ((مرآن پاکدل))، ((مراین دست))،  
 ((مرآن جمله))، ((مرآن نامدار)) (۵۲)

غیر از این در ۲۳۰۷ بیت شاعران آغاز نیمه اول سده پنجم هجری، مانند عنصری، فرخی،  
 ابوعلی سینا، ابوسعید ابو الخیر، باباطاهر عریان، فخرالدین اسعدگرگانی، کاربرد ((مر)) و  
 ((مر)) (۱۰۰۰را)) چنین است: در ۱۸۹ بیت عنصری، ((مر)) (۱۰۰۰را)) سه بار آمده است.

مثلا: ((مرمهند ساز))، ((متر)) (دوبار) در ۱۲۸ بیت فرخی از جمله در ۵۵ بیت از قصاید  
 او ((مر)) (۱۰۰۰را)) دوبار به کار رفته است مثلا ((مراورا)) (دوبار) • دوویس و رامین فخرالدین  
 اسعدگرگانی ((مر)) (۱۰۰۰را)) نیز چندان به وفرت به کار نرفته است.

در ۱۳۰۷ بیت این منظومه ۲۵ بار استعمال شده است. مانند: ((مروا))، ((۱۹ بار))  
 ((مرضعیفانرا))، ((مراآرا))، ((مر شاهرا)) (۳ بار) ولی در این تعداد ابیات  
 ((مر)) بدون پسوند ((را)) محض یک بار آمده است.

چنان لشکر بدر روز کینه که سندان گران مر آ بگینه

لیکن واحد ((مر)) و ((مر)) (۱۰۰۰را)) در ۸۰ بیت ابوسعید ابوالخیر ۶۸ بیت ابو علی ابن سینا  
 ۷۴ بیت باباطاهر عریان، ۳۸۸ بیت اسدی طوسی به کار نرفته است.

چگونگی استعمال ((مر)) و ((مر)) (۱۰۰۰را)) در آثار قرن ششم هجری به تناسب قرن های  
 پیشتر کمتر است و یا این واحد ها در اشعار بعضی از شاعران آورده نشده است چنانکه  
 در ۱۲۹۶ بیت انتخابی از شاعران: انو ری ابیوردی (۲۵۶ بیت)، ظهیر فاریابی (۷۴ بیت)،  
 خاقانی شیروانی (۱۴۲ بیت)، نظامی گنجوی (۸۲۴ بیت) واحد های ((مر)) و ((مر)) (۱۰۰۰را))  
 دیده نمیشود.

چنین است کار برد ((مر)) و ((مر)) (۱۰۰۰را)) در آثار شاعران سده های ۳-۶ هجری. البته  
 مواد و مآخذ مورد استفاده انتخابی است، زیرا مطالعه همه آثار منظوم این چهار قرن دشوار  
 است. با مطالعه تمام آثار منظوم آن سده ها ممکن است در ارتباط به استعمال واحد های  
 ((مر)) و ((مر)) (۱۰۰۰را)) مطالب تازه بیکه در این تحقیق ما وجود ندارد، پدید آید.

با در نظر داشت مطالب ذکر شده اکنون به توضیح فیصدی فیصدی استعمال واحد های ((مر))  
 و ((مر)) (۱۰۰۰را)) در سده های ۳-۶ هجری میپردازیم:

- ۱- در اشعار نخستین شاعران زبان دری:  
الف) واحد ((مر)) به کار نرفته است .  
ب) تناسب ((مر...را)) در ۵۸ بیت یکبار
- ۲- در ۹۳۸ بیت معاصران استاد رودکی:  
الف) واحد ((مر)) به کار نرفته است  
ب) تناسب ((مر...را)) در ۴۰ بیت یکبار
- ۳- در ۱۲۲۰ بیت دقیقی :  
الف) واحد ((مر)) در ۶۱۰ بیت یکبار  
ب) واحد ((مر...را)) در ۵۸ بیت یکبار
- ۴- در ۱۸۹ بیت استاد رودکی :  
الف) واحد ((مر)) استعمال نشده است  
ب) واحد ((مر...را)) در ۹۴ بیت یکبار
- ۵- دوهزار بیت از شاهنامه فردوسی :  
الف) واحد ((مر)) به کار نرفته است  
ب) واحد ((مر...را)) در ۷۱ بیت یکبار
- ۶- در ۲۳۰۷ بیت شاعران سده پنجم هجری:  
الف) واحد ((مر)) به نظر نمی‌رسد  
ب) واحد ((مر...را)) در ۴۶۱ بیت یکبار
- ۷- در ۱۳۰۷ بیت ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی :  
الف) واحد ((مر)) نیامده است .  
ب) واحد ((مر...را)) در ۵۵ بیت یکبار
- ۸- در ۱۲۹۶ بیت شاعران سده ششم هجری واحدهای ذکر شده به نظر نمی‌رسد . خلاصه در آثار منظوم سده های ۳-۶ هجری ((مر)) و ((مر...را)) با تناسب مختلف به کار رفته است . یعنی واحد ((مر...را)) نسبت به واحد ((مر)) بیشتر استعمال شده است .

### مآخذو یاد داشتہا:

- ۱- اشعار ہمعصران رودکی، (دو شنبہ) ، ۱۹۵۸، ص ۱۱-۳۰۱ .
- ۲- گلشن ادب ، مرتبان، کمال عینی ، بہرام سیروس ، اعلاخان الفصح زاد ، جابل دادعلی سایف، دوشنبہ ، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۱۹ .
- ۳- ابوالقاسم فردوسی ، شاہنامہ، دوشنبہ ۱۹۶۵ ، ج ۴ ، ص ۲۸۹-۳۷۵ .
- ۴- گلشن ادب، ج ۱، ص ۸۸-۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۵-۱۵۵ .
- ۵- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، بہ اہتمام محمد جعفر محبوب ، تہران، ۱۹۵۹ ، ص ۱-۶۲ .
- ۶- گلشن ادب ، ج ۱، ص ۳۱۵-۴۱۷ .
- ۷- تاریخ بلعی ، نسخہ خطی ، شمارہ ۲۰۰۰، گنجینہ دستخط های انستیتوت شر - قسناسی ، اکادمی علوم تاجیکستان .
- ۸- ابن سینا ، رسالہ منطق از دانشنامہ عالی، با مقدمہ و حواشی و تصحیح دکتور محمد معین و سید محمد مشکوٰۃ، چاپ دوم ، تہران ۱۳۵۳ .
- ۹- ناصر خسرو ، زادالمسافرین، بہ اہتمام محمد بذل الرحمن ، تہران ، ۱۳۴۱، ص ۵۷-۷۲ .
- ۱۰- ناصر خسرو، جامع الحکمتین، چاپ هنری کرین و دوکتور محمد معین ، تہران ، ۱۹۵۳، ص ۵۸-۷۲ .
- ۱۱- ناصر خسرو ، سفرنامہ ، چاپ کمال عینی ، دوشنبہ ، ۱۹۷۰ ، ص ۵۸-۷۲ .
- ۱۲- اخوینی بخارایی ، ہدایت المتعلمین فی الطب ، بہ اہتمام دکتور جلال متینی، مشہد ، ۱۳۴۴ .
- ۱۳- ابو ریحان بیرونی ، کتاب التفریم ، دوشنبہ ، ۱۹۷۳ .
- ۱۴- محمد شفیعی ، شاہنامہ و دستور یادستور زبان فارسی بر پایہ شاہنامہ فردوسی، تہران ۱۳۴۳ .
- ۱۵- راجع بہ این مآخذ رجوع شود :  
Gilbert Lozard. La Langue des plus aneiens monuments; dela prose perrsane, paris; 1963; \*dā 382-384; 575-776.
- ۱۶- خسرو فرشید ورد ، بعضی از قواعد دستوری تاریخ بیہقی ، مجموعہ ((یاد نامہ ابوالفضل بیہقی)) مشہد ۱۳۵۰، ص ۵۱۳ .

- ۱۷- رجوع کنید به مکرمه قاسموا، اوچیرکها عاید به سنتکس جمله‌های ساده نثر عصر یازده . دوشنبه ۱۹۷۶ ص ۳۶ .
- ۱۸- رجوع کنید به رستم جوهریف، اوچیرک‌دایر به تاریخ گرامر زبانهای تاجیکی و فارسی، دوشنبه ۱۹۷۲ ص ۱۴۱ ( متن روسی )
- ۱۹- گلستان سعدی ، تهیه ابراهیم علی‌زاده و عبدالسلام دهانی (دوشنبه) ۱۹۵۶ .  
20—T. platts and gr. Ang. Agrmmar of the Perisan langua ge oxford, 1911, p.31.  
21- L.H. Gray Journal of the Royal Asiatic Society, 1937, 305
- به حواصه لازار همان اثر ص ۳۸۲ پراگراف ۵۷۵ .
- ۲۲- لازار ص ۳۸۲ پراگراف ۵۷۵ .
- ۲۳- محمد تقی بهار ، سبکشناسی، تهران: ۱۳۲۱ ، ج ۱ ، ص ۴۰۰ .
- ۲۴- لازار ، همان اثر ، ص ۴۴۹ .
- ۲۵- رستم جوهریف ، همان اثر، ص ۱۴۱ .
- ۲۶- مکرمه قاسموا، همان اثر، ص ۳۶ .
- ۲۷- فشار منطقی ، آنست که باوارد شدن آن بر کلمه‌یی ، معنای آن کلمه را مؤکد میسازد و دقت اساسی را به آن معطوف می‌دارد .
- ۲۸- ت . پلتس وگت . رنگینگ همان اثر، ص ۳۱ . پاورقی ۱ .
- ۲۹- محمد تقی بهار ، همان اثر ج ۱ ص ۴۰۰ .
- ۳۰- لازار ، همان اثر، ص ۳۸۲-۲۸۴ .
- ۳۱- محمد تقی بهار ، همان اثر، ج ۱، ص ۴۰۰ .
- ۳۲- همانجا .
- ۳۳- همانجا .
- ۳۴- خسروفرشید ورد ، همانجا .
- ۳۵- اخوینی بخارایی ، همان اثر، مقدمه، ص ۱۸ .
- ۳۶- لازار ، همان اثر ص ۳۸۲-۳۸۴ .
- ۳۷- همایونفرخ، همان اثر ص ۱۰۹۱ .
- ۳۸- محمد جعفر محبوب ، همین بیت حنظله بادغیس را در ارتباط به کاربرد ((مر ... را)) ذکر میکند . رجوع شود به سبک خراسانی در شعر فارسی ، تهران ۱۳۴۵ ص ۷ .

- ۳۹ - رجوع شود به اشعار همعصران رودکی ، ص ۲۰۶، ۵۸، ۵۷، ۵۲، ۴۳، ۳۲
- ۴۰ - همان اثر ، ص ۷۴
- ۴۱ - همان اثر ص ۷۵، ۶۸
- ۴۲ - همان اثر ، ص ۸۲، ۷۶
- ۴۳ - همان اثر، ص ۵۰
- ۴۴ - همان اثر ، ص ۶۲ ، ۶۵
- ۴۵ - همان اثر ، ص ۹۲
- ۴۶ - همان اثر ، ص ۱۲۹
- ۴۷ - همان اثر ، ص ۴۷
- ۴۸ - همان اثر ، ص ۵۹
- ۴۹ - همان اثر ، ص ۹۰
- ۵۰ - همان اثر ، ص ۹۴
- ۵۱ - همان اثر، ص ۲۱۲ ، ۲۱۵
- ۵۲ - محمود شفیعی ، همان اثر، ص ۵۳

ناتمام

## نکته

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است  
اشک کباب باعث طغیان آتش است

\* \* \*

درمقام حرف ، بر لب مهر خاموشی زدن  
تیغ را زیر سپردر جنگ پنهان کردن است

(صائب)



## واژه نامه عروض و قافیه

-۳-

(م)

متدارك (ع) - مشتق از تدارك است و تدارك در لغت به معنای یافتن و پیوستن گفته اند که چون سببهای این بحر و تد های آنرا در یافته اند، متدارك نامیده شده است . گروهی هم بر آنند که چون اخفش (ابو الحسن سعید بن مسعود ف : ۲۲۱ ه . ق ) شاعر و خلیل بن احمد این بحر را پس از وفات استاد خویش دریافته این نام را بر آن گذاشته است .  
اصل آن بروزن فاعلن فاعلن فاعلن میآید .

از عدم حرف هستی نشاید همی      دعوی گبرو مستی نشاید همی  
(حبیب خراسانی)

افسانه نیما یوشیج در شاخه‌ی دیگر از همین وزن سروده شده است (فاعلن فاعلن فاعلن

فح ) :

ای فسانه ، فسانه ، فسانه

ای خدنگ ترا من نشانه

ای علاج دل ای داروی درد

همه گریه های شبانه

بامن سوخته در چه کاری ؟

نمونه‌یی دیگر از شعر امروز که در یکی از شاخه‌های همین وزن سروده شده است :

پاسبان منالک آنک

فجر فجر شکوه شگفتن

آن نخستین هجای جهان شهر بانوی آفاق

با گلو بندی از لحظه های بلورین اشراق

متدارک مثنی مخبون - در هر مصراع چهاربار فعلن (به حرکت عین) :

چو رخت نبود گل باغ ارم      چو قودت نبود قد سرو چمن

(سلمان)

متدارک مخبون شانزده رگنی- در هر مصراع هشت بار فعلن (به حرکت عین) :

می نغمه مسلم حوصله‌یی که قدح کش گردش سر نشود

بعل است سبکسری آن قدرت که دماغ جنونزده تر نشود

(بیدل)

متدارک مثنی مقطوع - فعلن فعلن فعلن فعلن (به سکون عین) :

افسون کن با چشم مستت      این دنیای افسونگر را

متدارک غیر ملقب - فعلن فعلن فعلن فعلن (نخستین و سومین به سکون عین و دو مین و

چهارمین به حرکت عین) :

آن توت سپید بر شاخ درخت

چو خیل نجوم بر کا هکشان

و آن توت سیه در پیش نظر

چون غالیه هادر غالیه دان

متدارک مسدس - در هر مصراع سه بار فاعلن :

روز سختی نما یان شود      شیر مردی و گند آوری

آنکه در بستر خز خزد      روز سختی شود بستری

متدارک هشت رگنی - در هر مصراع چهاربار فعلن فعلن (نخستین به حرکت عین و دومین

به سکون عین) :

چو زسر مستی نگه آویزده دلم از سایه مژگانها

چمنی مردم که سحرگاهان شگفتد از ریزش با رانها

( توللی )

متدارك (ق) - اگر از حرف ساکن آخر بیت تا اولین ساکن پیش از آن دو متحرك فاصله باشد، قافیه آن بیت را قافیه متدارك مینامند، به گونه مثال :

خدا کشتی آنچاکه خواهد برد  
 متدانی (ع) - ك • به متدارك •  
 اگر نا خدا جامه برتن دود

مترادف (ق) اگر در قافیه‌ی دو حرف ساکن بی‌درپی آیند ، آنرا قافیه مترادف میخوانند :  
 ز سبم ستوران در آن بهمن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت  
 متراکب (ق) - مشتق از تراکب است و تراکب در لغت به معنای برهم نشستن در اصطلاح  
 اگر از حرف ساکن آخر بیت تا نخستین ساکن پیش از آن سه متحرك فاصله باشد قافیه آن  
 بیت را قافیه متراکب مینامند :

نو بهار آمد و آورد گل ویا سمنای  
 باغ همچون تبت وراغ بسان عد نا  
 (منو چهری)

متقارب (ع) - از بحر های مشترک میان شعر دری و نازی است و آنرا از این رو متقارب  
 نامیده اند که سببها و وندهای آن به هم نزدیک اند •  
 متقارب مثنی سالم - فعولن فعولن فعولن

شنیدم که چون قوی ز یبا بمیرد  
 فریبنده ز او و فریبا بمیرد  
 (مهملی حمیدی)

متقارب مثنی مقصور - فعولن فعولن فعولن فعول :  
 نیمیم از این پس که من زنده ام  
 که تخم سخن را پسرانگنده ام  
 (فردوسی)

متقارب مثنی محذوف - فعولن فعولن فعولن فعل :  
 چو از زلف هسپ باز شد تابها  
 فرومرد قنندیل محرا بها  
 ( منو چهری )

نمونه‌یی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های همین وزن :  
 درو کرد خواب مرا بانگ فرزانه گمانی  
 کن آن سوی دیوار های بلسند آمدند و سرودند آوای در یا دلان را  
 رساندند بآبال سیمرغ تاقله قاف جان را

عبوری از آن شب

عبوری از آن پیچ در پیچ تاریک‌ای گره در گره، کور در کور

عبوری از آن رمز و راز غزل در غزل خون

( حسین سرفراز )

مقارِب مِثْمَن اِثْمَن - فَعْلَن فَعْوَلَن فَعْلَن فَعْوَلَن :

ای بخت سرکش تنگش به برکش

گه جام زرکش گه لعل د لخواه

(حافظ)

مقارِب اِثْرَم مَقْصُور - فاع فَعْوَلَن فاع فَعْوَل :

ای شب ز لفت‌غایه سای

وی مه ر و یست‌غایه پوش

( جامی )

مقارِب مَسْدَسِ سَالِم - در هر مصراع سه بار فَعْوَلَن :

ز در د جدایی چنانم

که از زنده‌گانی به جانم

مقارِب مَفِیْضِ اِثْمَن شانزده‌رکنی: فَعْوَل فَعْلَن فَعْوَل فَعْلَن فَعْوَل فَعْلَن فَعْوَل فَعْلَن :

زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم لعل مهر جویت

زبوی گل تا نوای بلبل‌فدای تمهید گفتگویت

(بیدل)

متکاس (ق) - مشتق از تکاوس است و در لغت به معنای انبوهی • در اصطلاح اگر از

حرف ساکن آخر بیت تا اولین ساکن پیش از آن چهار حرف متحرک فاصله باشد، قافیۀ بیت را

قافیۀ متکاس مینامند :

گریار من غم دلم بخوردی زین بهترک به حال من بگردی

یاد داشت : این گونه قافیه در شعر دری بسیار اندک است و سخن سنجان پیشین ما

آنها ناپسند دانسته اند •

متواتر (ق) - اگر از حرف ساکن آخر بیت تا نخستین ساکن پیش از آن یک متحرک فاصله

باشد، قافیۀ بیت را متواتر میخوانند :

من آتروز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که در باختم

مِثْمَن (ع) - بیت هشت رکنی را مِثْمَن گویند :

مجتث (ع) - در لغت به معنای از ریشه برگزیده شده و در اصطلاح نام یکی از بحرهای عروضی است . گفته اند که چون مسدس آنرا از بحر خفیف برگزیده اند، بدین نام یاد شده است .

سالم آن بروزن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن آمده است :  
 بر تختگاه تجرد سلطان نام آ و ر م من  
 بر شاخسار تو گل شهباز رو بین پرم من  
 مجتث مثنو مخبون - مفاعلن فعلا تن مفاعلن فعلا تن :  
 در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو با شمم  
 به این امیدهم جان که خاک گوی تو باشم  
 (سعدی)

نمونه‌ی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است :  
 طنین گام تو هر شب  
 به گوش میرسد از آسمان آمدن تو  
 خوشا گذار تو بر من  
 خوشا گشودن دل بر صدای در زدن تو  
 خوشا طلوع تو در من  
 خوشا دیدن خورشید عشق از بدن تو  
 ( نادرپور )

مجتث مخبون مقصور - مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فعلات :  
 کتون که در چمن آمد گل از عدم به وجود  
 بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود  
 (حافظ)

مجتث مخبون محذوف - مفاعلن فعلا تن مفاعلن فعلن (به حرکت عین) :  
 برهنه بود و به کنجی فاده پیرهنش  
 فروغ ماه در امواج نقره گون تنش  
 (نادرپور)

مجتث مخبون مقطوع - مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فعلن (به سکون عین) :  
 ز بعد ما نه غزل نی قصیده میماند  
 ز خامه‌ها دو سه اشکی چکیده میماند  
 (بیدل)

نونه‌یی از شعر امروز که بر پایهٔ همین‌وزن سروده شده است :

خوشا سپیده دما  
که سرخبوته خون شما درآینه‌اش  
میان مرگ و شفق  
به موج موج خزر جاودانه‌گی بخشید  
(شفیعی گدگنی)

مجری (ق) - در لغت به معنای محل رفتن است و در اصطلاح به معنای حرکت روی پیش از حرف وصل ، مانند حرکت (س) در این بیت:

چو گیتی نماند همی بر کسی  
محدث (ع) - ر - ك • به متدارك •  
نبا ید بدو شاد بود بسی

مدید(ع) - در لغت به معنای کشیده شده است و در اصطلاح یکی از بحر های ویژه شعر تازی است که شاعران زبان دری آنرا بسیار کم به کار گرفته اند. گفته اند که این بحر را از آن رومدید میگویند که از بحر طویل یا از بحر رمل کشیده شده است. بیشتر بینه پژوهنده‌گان بر آنند که مدید بحر مستقلی نیست و آنرا باید از شاخه های بحر رمل دانست. سالم آن بروزن فاعلاتن فاعلاتن آمده است :

غالیه زلفی سمن عا رضینی  
سروبالایی و ز نجیر مویسی  
گروهی از استادان پاردین در یکی از شاخه های دیگر این بحر (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن)  
شعر سروده اند :

ای غزال مشکموخیز وزی مشکو خرام  
پیشو از سده را ارغوان افکن به جام  
(سروش)

مراقبت (ع) - آنست که افگندن یکی از دو حرف با اثبات حرف دیگر ملازم باشد. چنانکه اگر از مفاعیلن (ی) را بیندازیم (ن) به جا میماند و اگر (ن) را بیندازیم (ی) •  
مربع (ع) - بیت چهار رکنی را مربع گویند.  
مزید (ق) - حرفی است که خروج بدان پیوندد ، مانند :  
این دل که به زلف دلبری بستیمش  
هرچند گسست باز پیو ستیمش  
مسدس (ع) - بیت شش رکنی را مسدس گویند •

مشاکل(ع) - در لغت به معنای همانند و همسان و در اصطلاح یکی از بحرهای ویژه شعر دری است . گفته اند که بخشی از فقهلیویات در این وزن سروده شده است . این بحر را از آنرو مشاکل گفته اند که به بحر قریب همانندی بسیار دارد .

مشاکل مکفوف مقصور - فاعلات مفاعیل مفاعیل :

ای نگار سیه چشم سیه موی      سروقد نکو روی نکو گوی  
مشاکل مثنی مکفوف مقصور - فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل :

خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن بوی  
گاه سنبل ترجین خواه زلف سمن بوی  
(جامی)

مضارع(ع) - در لغت به معنای همگون و مشابه و در اصطلاح نام یکی از بحرهای عروضی است که در شعر دری و تازی به فراوانی به کار گرفته شده است . این بحر را از آنرو مضارع نامیده اند که در داشتن و تد مفروق به بحر منسرح همگونی دارد .

سالم آن بروزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن می آید و در شعر دری جز چند نمونه ، که آنها را هم به تکلف ساخته اند ، دیده نشده است .

مضارع مثنی مکفوف محذوف - مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلن :

بدین خرمی چمن بدین روشنی بهار  
یکی چون بهشت عدن یکی چون ر خان یار  
(فرخی)

مضارع مثنی اخر ب - مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن :

بگذار تا بگیریم چون ابر در بها ران  
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یا ران  
(سعدی)

نمونه بی از شعر امروز دریکی از شاخه های همین وزن :

صبح آمده است بر خیز  
وین خواب و خسته گی را در شط شب رها کن  
مستان نیمه شب را  
بار دگر به فریاد  
در کوچه ها صدا کن

خواب دریاچه هارا بانره سنگ بشکن  
 دروازه های شب را رو برسپیده واکن  
 (شغیعی کدکنی)

مضارع مسدس مکفوف - مفاعیل فاعلات فعولن :

خوشا جلوء جمال تو دیدن      خوشا میوه وصال تو چیدن  
 (جامی)

مضارع مثنی اخر ب مکفوف مقصور - مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات :

باغ مراچه حاجت سر و صنوبر است      شمشاد سایه پرور من از که کمتر است  
 (حافظ)

مضارع مثنی اخر ب مکفوف محذوف - مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن :

امشب به قصه دل من گوش میکنی      فردا مرا چو قصه فراموش میکنی  
 (سایه)

نمونه‌بی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است :

در صبح آفتابی آفاق  
 غواص لجه های زمان بودم  
 میرفتم از کرانه به اعماق  
 تا گوهر جوانی جاوید آب را  
 برگیرم و به آدمیان ارمغان کنم  
 باشد که زخمشان نزد چشم آسمان  
 دیگر نبیند آینه جز چهره جوان  
 (نادرپور)

مطر(دع) - ر ک • به مشاکل •

معاقبت(ع) - در لغت به معنای آمدن یکی از پی دیگری و در اصطلاح آنست که حذف يك حرف بالزوم ابغای حرف دیگر همراه باشد، به گونه مثال از فاعلاتن یا (الف) را می‌اندازند یا (ن) را •

مقتضب(ع) - در لغت به معنای بریده شده و در اصطلاح نام یکی از بحر های شعر در زبانهای دری و تازی است • این بحر را از آن رو مقتضب نامیده‌اند که از بحر منسرح گرفته شده است • سالم آن بروزن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن می آید و در شعر دری، جز نمونه‌بی چند آن هم برای تفتن ، نیامده است •



مقتضب مثنی مطوی - فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن :

ای غبار دل نفسی اشک شو به دیده بیا  
یار میروند ز نظر یک قدم دویده بیا  
(بیدل)

مقتضب مثنی مطوی مقطوع - فاعلات مفعولان فاعلات مفعولان :  
درنگاه خاموش راز دل هویدا نیست از برون این مینارنگ باده پیدانست  
(ورزی)

شاخه بی دیگر از مقتضب که پیشینیان آنرا بسیار کم به کار گرفته اند :  
فاعلات مفتعلن فع فاعلات مفتعلن فع

دانه دانه سرخی و سبزی پرستاره کرده فضا را  
شعله شعله گرد سرم بین رقص تند دایره هارا  
(سیمین بهبهانی)

منتسوق (ع) - ر.ک. به متدارک .  
منسرح (ع) - در لغت به معنای آسان و در اصطلاح نام یکی از بحرهای شعر در زبانهای  
دری و تازی است این بحر را از آن رو منسرح نامیده اند که در آن سببها بیشتر از وتدهامی -  
آیند و خواندن آن آسان است :

سالام آن بروزن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات می آید .  
منسرح مطوی مکسوف - مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن :  
عکس شگوفه ز شاخ بر لب بام او فتاد راست چو قوس قزح بر کذر کبکشان  
( خاقانی )

منسرح مطوی موقوف - مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات :  
لمعه انوار کرد چنگل شهباز باز محمل پرواز بست سایه به بال غراب  
(بدل)

منسرح مطوی منحور - مفتعلن فاعلات مفتعلن فع :  
دیده اهل گرم به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم  
(سعدی)

منسرح ضرب مجدوع و عروض منحور :  
گرد گرمی را شرف به آل و تبار است  
من شرف و فخر آل و خویش و تبارم  
(ناصر خسرو)

منسرح مسدس معلوی - مفتعلن فا علات مفتعلن :  
 میر جهان باد تا ز مانه بود      کز گرمش خلق شاد مانه بود  
 منسرح مسدس اخب مکفوف - مفعول فاعلات مفاعیلن :  
 ای زود گرد گنبد بر رفته      خانه و فا به دست جفارفته  
 برمن چرا گماشته ای خیره      چندین هزار مست برآشفته  
 (ناصر خسرو)

منسرد (ع) - ر.ك.ه به قریب .

### (ن)

نایره (ق) - در لغت به معنای گریزنده و رمنده و در اصطلاح حرف یا حرفی است که مزید بدان پیوندد، مانند (مان) در این بیت:  
 ما کار زمانه نیک دید ستیمان      از کار زمانه زان برید ستیمان  
 نحر (ع) - در لغت به معنای کشتن شتر و گلو بریدن و در اصطلاح حذف هر دو سبب (و تاء) از مفعولات است که (لا) میماند و به جای آن فع میگذارند .  
 نفاذ (ق) - در لغت به معنای روان شدن فرمان و در اصطلاح حرکت وصل است مانند فتحة (م) در این بیت حافظ :  
 ای غایب از نظر به خدا می سپارمت      جانم بسوختی و به دل دوست دارمت

### (و)

وافر (ع) - از بحرهای ویژه شعر تازی است و سخنوران ز بان دری آن را بسیار کم به کار گرفته اند . این بحر را از آنرو وافر نامیده اند که در آن شمار متحرکها بر بسیاری از بحرهای فزونی دارد و در هر رکن آن پنج متحرک میتوان یافت .  
 وافر مثنی سالم - چهار بار مفاعلتن در هر مصراع :  
 چه شد صنما که سوی کسی به چشم وفا نمی نگری  
 ز رسم جفا نمیگذری طریق و فا نمی سپری  
 وافر مربع - دو بار مفاعلتن در هر مصراع :  
 بدی چه کنی به جای کسی      که او نکند به جای تو بد  
 وتد (ع) - در لغت به معنای میخ و در اصطلاح از ارکان عروض است .  
 وتد بر دو گونه است :

۱- و تد مقرون : کلمه یی سه حرفی است که دو حرف اول آن متحرک و حرف سوم آن ساکن است ، مانند وطن و ثمر . نشانه و تد مقرون دو صفر و یک الف است : ۱۰۰

۲- و قد مفروق : دو متحرک است که میان آنها حرف ساکنی فاصله پدید آورده باشد ، مانند زاله و ناله . نشانه و قد مفروق يك الف در میان دو صفر است : ۱۰۰  
 وصل (ق) - حرفی است که به روی پیوندوری ساکن را متحرک سازد ، مانند حرف (ی) دروازه های ((نفسی)) و ((بسی) این بیت :  
 هردم از عمر میرود نفسی  
 چون نگه دیکتم نمانده بسی  
 وقف (ع) - ساکن ساختن (تاء) مفعولات است که به جای آن مفعولان میگذارند .

(ه)

هتم (ع) - در لغت به معنای دندان از بن شکستن و در اصطلاح مجموع حذف و قصر است در مفاعیلین که مفاع میماند و به جای آن فعل میگذارند .  
 هزج (ح) - در لغت به معنای آواز خوش و سرود دلنشین و در اصطلاح نام یکی از بحر های شعر در زبانهای دری و تازی است .  
 هزج مثنی سالم - مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین :  
 نیامت کرده گل در پیرهن بالیدنت نازم  
 جهان شد صبح محشر زیر لب خندیدنت نازم  
 (بیدل)

نمونه‌یی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است :

اگر ننگت نمی آید بین آنک

نمیخواهی ببینی یا نمی بینی ؟

دوهم نسج توانسانک

تو نسجت بافته عیسی چنان مریم چنین رشته

دو همتای تو بی همتا

بین آنجا دو تا رکشا

یکی خمانده تن، افکنده سر، زنجیر بر سینه

دگر بار استای تن

زمین را میرد باز او یه تنگی

دو همتای تو بنگر شان و دیگر هیچ

اگر نام آور پاکی ، وگر آغشته ننگی

(مهدی اخوان ثالث)

هزج مثنیٰ اخرَب مسبغ - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان :  
ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی من چشم ترا مانم تو اشک مرا ما نی  
(رهی معیری)

هزج مثنیٰ اخرَب - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان :  
هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان  
ایوان مداین را آیینۀ عبرت دان  
(خالانی)

هزج مثنیٰ اخرَب مکفوف محذوف - مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن :  
صد سنگ شد آیینۀ و صد قطره گهر بست افسوس همان خانه خرا بست دل ما  
(بیدل)

هزج مثنیٰ اخرَب مکفوف مقصور - مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل :  
گو یند طرب شیفته عید صیام است  
گل مایه رنگینی ومی نشه جام است  
این وسوسه ها معتقد طبع عوام است  
عالم همه سودایی اندیشه خام است  
ماروی تو دیدیم دگر عید کدام است ؟  
بیدل

هزج مثنیٰ مقصور - مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل :  
زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا چه خوب است، چه نغز است، چه زیباست خدایا  
(جلال الدین محمد بلخی)

هزج مثنیٰ مقبوض - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :  
من ار شراب میخورم به بانگ کوس میخورم به بارگاه تهمتن به بزم توس میخورم  
(قائنی)

یاد داشت : بحر هزج مثنیٰ مقبوض را از لحاظ وزن با بحر رجز مخبون تفاوتی نیست .  
نونهایی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است :

دریچه های رو به باد را ببند

دریچه های یاد را ببند

نسیمی از گداشته میوزد

نسیمی از گذشته‌یی که باتو آشناست  
 دریچه های یاد را ببند  
 نسیم پر شکسته‌یی که از گذشته میوزد  
 صفای برگه نگاه روشن ترا  
 به خواب میکند  
 و نقشهای دلپذیر عاشقانه را  
 در آن نگاه مهربان  
 به باد میدهد .  
 (آزاده)

هزج مثنی اشتر - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن :

میروم که برگیرم دامن دلا را می      زلف یاسمن‌مویی دست‌سوسن‌اندامی  
 (توللی)

هزج مثنی اشتر مسبغ - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن:

می‌پرست ای‌بجامد نشئه ازل دارم      همچودانه انگور شیشه دربغل دارم  
 (بیدل)

یاد داشت : هر شعر که در بحر هزج اشتر تقطیع شود در بحر مقتضب معلوی (فاعلات  
 مفعولن فاعلات مفعولن ) نیز تقطیع میشود .

هزج مسدس مقصور - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :

خداوندا در توفیق بکشای      نظامی را ره تحقیق بنمای  
 (نظامی)

هزج مسدس محذوف - مفاعیلن مفاعیلن مفعولن :

لب سر چشمه‌یی و طرف جویی      نم‌اشکی و باخود گفتگویی  
 (حافظ)

هزج مسدس اخرپ مقبوض محذوف - مفعول مفاعیلن مفعولن :

سلطان سریر صبح خیزان      سر خیل سپاه اشکریزان  
 (نظامی)

هزج مسدس مقصور : مفعول مفاعیلن مفاعیلن:

کیخسرو بی کلاه و بی تخت      دلخوش کن صد هزار بیرخت  
 (نظامی)

هزج مسدس اخرَب مقبوض - مفعول مفاعِلن مفاعیلن :

ای نفس بزرگ خرد شو در تن      وی اختر سعادت نحس شو ایدر  
 ای بخت بلند پست شو ایدون      وی اختر سعادت نحس شو ایدر  
 (ناصر خسرو)

هزج مسدس سالم - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :

شب دوشنبه در سودای او خفتم      وزان امروز با تیمار او چفتم  
 (اوحدی)

یاد داشت: رباعی از نگاه آیش زحافهای گونه‌گون در بیست و چهار وزن سروده میشود که همه از شاخه‌های بحر هزج هستند . اینک نمونه‌یی چند از وزنهای رباعی :

- |                                |                         |
|--------------------------------|-------------------------|
| ۱- مفعول مفاعِلن مفاعیلن فاع   | اخرَب مقبوض اذل         |
| ۲- مفعول مفاعِلن مفاعیلن فع    | اخرَب مقبوض ابتر        |
| ۳- مفعول مفاعیلن مفعول فعول    | اخرَب مکفوف اهتم        |
| ۴- مفعول مفاعیل مفاعیلن فع     | اخرَب مکفوف ابتر        |
| ۵- مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع    | اخرَب مکفوف اذل         |
| ۶- مفعول مفاعیل مفاعیلن فعل    | اخرَب مکفوف مجبوب       |
| ۷- مفعول مفاعیلن مفعولن فاع    | اخرَب اخرم اذل          |
| ۸- مفعول مفاعِلن مفاعیلن فع    | اخرَب مقبوض مکفوف مجبوب |
| ۹- مفعول مفاعیلن مفعولن فع     | اخرَب اخرم ابتر         |
| ۱۰- مفعول مفاعیل مفاعیلن فعول  | اخرَب مکفوف اهتم        |
| ۱۱- مفعول مفاعِلن مفاعیلن فعول | اخرَب مقبوض مکفوف اهتم  |
| ۱۲- مفعول مفاعیلن مفعولن فعل   | اخرَب اخرم مجبوب        |

کتابها و فر هنگهایی که نویسنده در فراهم‌آوری واژه نامه عروض و قافیه از آنها بهره جسته است :

- ۱- اساس الاقتباس - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی ، تهران ، ۱۳۲۶ .
- ۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم - تألیف شمس قیس رازی، به تصحیح ومقابله مدرس

رضوی، تهران ، ۱۳۳۶ .

- ۳- بحورالاحسان - تألیف فرصت شیرازی، تبریز ، ۱۳۶۹ هـ . ق .
- ۴- برهان قاطع - تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی ، هند، ۱۲۵۹ هـ . ق .
- ۵- تحقیق انتقادی در عروض فارسی - تألیف دکترم پروین ناتل خانلری ، تهران  
۱۳۲۶ .
- ۶- رساله عروض رشید و طوط ، به تصحیح نویسنده، کتاب، ش چهارم، سال سوم، میزان-  
قوس ، ۱۳۶۰ .
- ۷- عروض حمیدی - تألیف دکتور مهدی حمیدی ، تهران ، ۱۳۴۲ .
- ۸- عروض علیرضا خوشانی ، بمبئی ، ۱۳۴۷ هـ . ق .
- ۹ غیاث اللغات - تألیف غیاث الدین محمد رامپوری ، هند ، ۱۳۴۱ هـ . ق .
- ۱۰- قافیه - تألیف حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۴۰ .
- ۱۱- معیار الاشعار - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی ، نسخه خطی متعلق به نویسنده .
- ۱۲- مفتاح الغموض در قافیه و عروض - تألیف استاد بیتاب ، کابل ، ۱۳۳۳ .
- ۱۳- وزن شعر فارسی - تألیف دکترم پروین ناتل خانلری ، تهران ، ۱۳۳۷ .

(پایان)

## نکته

عروض و قافیه معنی نسجد  
به هر طرفی درون معنی نکتجد  
معانی هرگز اندر حرف ناید  
که بحر قلمز اندر ظرف ناید

(محمود شبستری)

## بازتاب منش‌های انسانی

### در برخی از

### « لیلی و مجنون » ها

ادبیات به حیث هنر زبانی ، بهترین و پایاترین وسیلهٔ بیان احساس ، ادراک و خواست‌های انسانی تشخیص گردیده است . چه بدانگونه که روشن است ادبیات به‌ویژه شعر از جهت آهنگین بودن ، توانایی وساحه گسترش و نفوذ بیشتر دارد و از نگاه آراسته‌بودن به آرایش‌های گونه‌گون شعری و کار برد واژه‌ها و ترکیب‌ها به معانی غیروضعی ، و با بهره‌گیری از پرداخت‌ها و تصویرهای شاعرانه میتواند بار مفاهیم و اندیشه‌های عمیق و رقیق حتی نگفتنی را به‌دوش کشد .

شعر خوب و راستین که ((از دل بر خاسته و بر لب نشسته باشد)) خواننده و شنونده را افسون می‌کند ، میتواند غمگینی را شادمان سازد و شادمانی را غمگین ، تصمیمی را بشکند و یا استوارتر دارد ، ستمکاری را به دادگری مایل سازد و یا برعکس .

چنانکه آگاه خوانندهٔ ما میداند ، رودکی به‌نیروی افسونگر شعر و هنر هم‌زادش مو سیقی توانست نصر بن احمد امیر سامانی را بر آن‌دارد تا دل از مراتع شاداب و نعمات بی پایان



بادغیس بر کند و در گرو عشق ((جوی مولیان))، ((آب جیحون))، ((ریگ آموی)) و ((خطه بخارا)) بر نهد . (۱)

و عنصری با سرودن رباعی معروف و جافناده :

کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است  
جای طرب و نشاط و می خواستن است گاراستن سر و ز پیراستن است (۲)  
((محمود)) سلطان در اندوه خفته غزنوی را که از دستورش مبنی بر قطع زلفان ((ایاز)) سخت نادم بود، به نشاط آورد و حالتی بخشید. بادرک همین ویژه گی ها و خصوصیت هاست که اندیشمندان و بینشمدان پیشین و امروزین آنگاه که مجال بیان اندیشه و اظهار مطلبی را کمتر و یا پرخطر یافته اند، چنگ به دامن شعر زده با سودجویی و بهره گیری از امکانات و سهولت های هنری این هنر والا، خواسته ها و نگفته هایی را که بایست گفته آید، گفته و رنگ بیان داده اند .

در ادبیات دری، یکی از زمینه ها و گونه هایی که در آن عرصه بیان اندیشه ها، خواست ها و آرمانهای انسان سالارانه فراخناکی و گستردگی بیشتر دارد ، همانا مثنوی های داستانی میباشد که در آنها شاعر میتواند ، گفتنی ها و طرح های خود را از زبان سیمایا بیان دارد و یا خوبها و زشتیهای جامعه و محیطش را بانمایش جامعه و محیط داستان به بررسی گیرد و بر جبین پیامش رنگ نتیجه داستان را زده به گوش صاحبان رساند .

در شمار داستانهای معروف و شناخته شده که وسیعاً مورد توجه سخنسرایان زبان دری قرار گرفته، یکی هم قصه لیلی و مجنون است. این داستان با وجود داشتن پیوند عمیق با زبان و ادبیات عرب و رنگ و ریشه عربی، در ادبیات دری چنان رونق و شهرت کسب نمود که رنگ و بوی عربی آن به تمام جایش را به ویژه گی ها و ارزش های فرهنگی گلتوری جامعه و ادب ما وا گذاشت ، نخستین بار حکیم نظامی داستانسرای گنجه و بدبالوی امیر خسرو بلخی آن را در قالب مثنویهای زیبا و احساس برانگیز در آورده رگنی از ارکان خمسه خویش قرار دادند . نیکو بیان شاعرانه این توانا سخنوران باغستان شعر - به ویژه مثنوی - و سالاران خمسه سرایی، از داستان لیلی و مجنون ، دلربا شاهد آراسته و پیراسته بی ساخت که توانست بیشتر از چهل و دو شاعر دری ، سیزده شاعر ترکی، شش شاعر پشتو و شماری هم از شاعران اردو زبان را شیفته وار به خود مشغول دارد تا سمند تخیل را در جولانگاه این

داستان عشقی غم انگیز و انتباه آگین به تاخت آرنبد و منظومه های زیبایی در حد توان شان ایجاد نمایند (۳) .

درین نوشته پنج شاخهٔ برگل ازین گلبن گشن شاخرا بر می گزینم و به پژوهش میگیریم، نادیده آید که گل اندیشه های انسانی و مردمی را چگونه و تاکدام پایه به پرورش گرفته اند. این شاخه های گل انود، مثنوی های ((لیلی و مجنون)) نظامی گنجوی، امیر خسرو بلخی دهلوی، جامی هروی، مکتبی شیرازی و عبدی بیگ شیرازی است، که نه تنها شرح و بیان مفهوم ((وفا و عشق))، بزرگترین پدیدهٔ اخلاقی و انسانی را در بر دارند بلکه بسی از نکته های عمیق و برارزش دیگر اخلاقی و انسانی نیز در آنها با زتاب یافته که مشعل وار، چاده زنده گی را پرتو افشانی میکنند . به این معنی که ایجادگران این آثار بادرک رسالت اجتماعی و انسانی شان ، تنها به بیان محض و به نظم کشیدن یک داستان و افسانهٔ عشقی اکتفا نورزیده بلکه با استفاده از زمینه های مناسب در روند داستان به نکات ارجناک و پرمایه یی تماس گرفته اند که رعایت و به کار بستن آنها راه را به سوی جامعهٔ مرفه و زنده گی آبرومندانه و سعادتبار هموار می سازد. با کوتاه یادآوری های بالا می آغازیم به بیان برخی از فروهیده اندیشه های تابناک انسانی و مردمی که سرایشگران این مثنوی ها توانسته اند، در آثار شان بگنجانند :

### در « لیلی و مجنون » نظامی (۴)

نظامی آزاده شاعر رسالت مند کار و کوشش مشیت این پشتوانهٔ مطمئن و ضامن سعادت انسان و جامعه را به ستایش می نشیند . از بیکاری و بی شغلی بیزار است و آنرا مایهٔ بسی از دردها و آلام جامعهٔ انسانی به شمار می آورد. وی این باورش را در سر آغاز مثنوی ((لیلی و مجنون)) آنجا که سبب دست یازیدنش بدین امر را روشن ساخته ، بیان داشته است:

در خاطر م اینکه و قت کار است	کآقبال رفیق و بخت یار است
تاکی نفس تسهی گزینم	وز شغل جهان تسهی نشینم
دوران که نشاط فریبی کرد	پهلوی ز تپی ر وان تسهی کرد
سگ را که تسهی بود تپیگاه	نانی نر سد تسهی د رین راه

(ص ۴۴۱)

او شاعر مبارز است که از یکطرف کار و کوشش و سهمگیری در اعمار جامعه را تبلیغ و ترویج میدارد و از جانب دیگر شخصیت خواننده اش را رشد و پرورش داده او را از

افسرده گی، فروتنی بیجا و بر دوش کشیدن بارستم ستمباره گان که جز خوار مایگی و زبون  
پایانی ندارد بر حذر میدارد. از این هم قد می فراتر گذاشته خربه خار بر دوشش میدهد تا  
خرمن گل را در آغوش کشد :

تا چند چو یخ فسرده بود ن	در آب چو موش مرده بودن
چون گل بگذار نر مخویی	بگذر چو بغمشه از دور و یسی
پائین طلب خسان چه باشی	دست خوش نا کسان چه باشی
خواری خلل دونی آرد	بمداد کشی ز بونی آرد
جایی باشد که خار با ید	دیوانگی به کار با ید
میاش چو خار حر به بردوش	تا خرمن گل کشی در آغوش

(ص ۴۶۰)

دستگیری افنده گان و بر دوش کشیدن باره مانده گان را از توانندان آرزو می کند و  
آنانی را که به چنین زمینه هایی بی تفاوت و بی احساس مینگرد و می اندیشند با انتقاد تند،  
افسرده سنگ بی خاصیت میخواند :

افسرده میاش اگر نه سنگی	رهوارتر آی اگر نه لنگی
مرکب بده و پیاده گی کن	سیلی خو رو رو گشاده گی کن
بار همه کش ا رتوانسی	بهر چه ز بار ، کش رها نی
تا چون تو بیفتی از سر کار	سفت همه کس ترا کشد بار

(ص ۴۶۳)

نظامی ستاینده نیکی و نیکو کاری است ، آنچه میتواند فضای مطمئن زنده گی را به بار  
آرد و هرزه گیاهان بدی و بد اندیشی را از باغستان جامعه انسانی به دور افگند :

نیکی کن واز بدی بیندیش	نیک آید نیک را فرا پیش
بد باتو نکرد هر که بد کرد	کان بد به یقین به جان خود کرد
نیکی بکن و به چه در انداز	کز چه به تو روی بر کند باز
هر نیک و بدی که در نوایست	در گنبد عالیش صدا ییست
باکوه کسی که راز گو ید	کوه آنچه شنید باز گو ید

(ص ۵۴۱)

اوبه این حقیقت باورمند است که اتحاد و همبستگی نردبانی است به سوی اوج و قله های  
شامخ پیروزی در حالیکه نفاق و پراکنده گی جز شکست و خواری چیزی نمیزاید :

یاران چو کنند همعنا نی  
پیرگنده‌گی از نفاق خیزد  
از سنگ بر آورندخانی (۵)  
پیروزی از اتفاق خیزد  
(ص ۵۰۹)

شاعر همچون مدافعان راستین فرو دستان، ستمباره‌گی را نگاهیده و مردود می‌شمارد و این اندیشه را به گونه‌ی زیبا و سمبولیک‌آز زبان مجنون در خطاب به صیادی که گلرنگ گوزن به دام انداخته را آهنگ گشتن دارد به بیان می آورد، تاباشد که خون سیاه‌ستم - پیشگی بانشر زبان شعر از پیکر اجتماع بیرون رانده شود :

مجنون چو رسید پیش صیاد	بکشاد زبان چو نیش فساد
کای چون سگک ظالمان زبونگیر	دام از سرعاجزان برون گیر
بگذار که این اسیر بندی	روزی دو کند نشاطمندی
زین جفته خون کرانه گیرد	با جفت خود آشیانه گیرد
آن جفت که امشبش بجوید	از سم شدنش ترا چه گوید
کای آنکه ترا ز من جدا کرد	ماخوذ میاد جز بدین در د
صیاد تو روز خوش میناد	یعنی که به روز من نشیناد
گرترسی از آه درد مندان	برکن ز چنین شکار دندان
رای توجه کردی، اربه تقدیر	نخجیرگر، اوشدی تونخجیر (ص ۵۱۶)

او انسان را در اوج شکوه‌مندی که جز با کاروپیکار شرافتمندانه و بیگیر، رسیدن بدان مقدر نیست، آرزو میکند و میخواهد تپشها و تلاشهای مثبت و مثمر هر فرد، رهنوشه راه زنده‌گی و پاسخگوی نیاز مندی‌های او باشد تا به سنگ صفتی و گربه‌منشی تن درندهد و سیه مهر طفیلی‌زیستن از دامان پاک انسان و انسانیت زوده گردد :

تاهست به چون خودی نیازت	باسوز بود همیشه سا ز ت
آنگاه رسی به سر بلندی	کایمن شوی از نیاز مندی
هان تا سگ نان کسی نباشی	یا گربه‌خوان کسی نباشی
چون مشعله دسترنج خود خور	چون شمع همیشه گنج خود خور
تابا تو به سنت نظامی	سلطان جهان کند غلامی (ص ۵۷۲)

از خود گذری و توجه و پرداخت به حال دیگران در پیشگاه شاعر ارزنده و ارجمند است و شایان توجه • او باترسیم و تصویر عملکرد قهرمان داستانش (مجنون) بدر این اندیشه را در گلزمین ذهن خواننده می‌افشاند تا جوانه‌ها و شگفته گلپای آن بر ز یبنده‌گی

چمنستان جامعه انسانی فزاینده گی بخشد . به بیان نظامی ، مجنون این آواره وادی عشق و جنون ترك خانه و کاشانه گفت و باوحوش انس گرفت ، از خورد ونوش دست کشید و سخت زار ونحیف گشت . مامايش ((سلیم)) که مردی بود با احساس و پر عاطفه ، غذایی تهیه کرد و بدنالش آورد ، اما مجنون این سیمای آراسته به فضایل انسانی باآنکه نهایت گرسنه و نیاز مند بود ، گذارا به وحوش گرسنه دور و برش توزیع کرد و خود به نو شیدن غم باده عشق اکتفا ورزید .

چندانکه در او نمود ناله	زان سفره نخورد يك نواله
گفت ای چو دلم سلیم نامت	تو قیغ سلامتیم سلامت
زینسان که منم بدین نزاری	مستغنیم از طعام مگواری
اما نگذارم از خورش دست	گر من نخورم خورنده بی هست
خوردی که خوردن گوزن یاشیر	ایشان خایند و من شوم سیر
بود او ز نواله خوردن آزاد	زومی ستند و به وحش میداد

(ص ۵۶۶)

نظامی که دانش و سلوک نیکو را روشن چراغ راه زنده گی و دلیل اقبال و سعادت انسانی میدانست ، نسب پرستی و تفاخر به اجساد را مردود شمرده ، پایه بزرگی و شخصیت هر انسان را با معیار دانش و سلوک اومی سنجید که این خود ، آنگاهانه مبارزه بی است در برابر اشرافیت و برتر پسندیهای ناروای آن . آنجا که در نصیحت فرزندش گفته است :

دانش طلب و بزرگی آموز	تا به نگرند روزت از روز
نام و نسبت به خرد سالی است	نسل از شجر بزرگ خالیست
جاییکه بزرگ بایدت بود	فرزندی من ندادت سود
دولت طلبی سبب نگرمدار	با خلق خدا ادب نگرمدار

(ص ۴۵۶)

### در « لیلی و مجنون » امیر خسرو بلخی ( ۶ )

این مثنوی نخستین تقلید و پیروی از ((لیلی و مجنون)) نظامی است که شاید بتوان از بهترینها نیز به شمارش آورد . سراینده نه تنها در بیان و باز تاب دهی داستان به زبان هنری

توانایی و مهارت از خود نشان داده، بلکه ماهرانه توانسته است با آبدار مروارید های اندیشه های انسانی نیز پیکره داستان را آذین بندد.

آنچه بیشتر از همه توجه و ذهن شاعر را به خود مشغول و معطوف داشته، هنر اندوزی و کسب علم و دانش است. خسرو به این حقیقت انکار ناپذیر که علم و هنر، روشن چراغ جاده پر خم و پیچ زنده گی و بکار بستن آن باورین پشتوانه تحقق آرمانهای انسانی است، سخت دل بستگی و ایمان دارد و آنانی را که در آموختن علم و هنر گاهلی میورزند جز تازیانه وسیلی سزاوار چیزی دیگری نمیداند و لیهای سعادت و خوشبختی را سایه افکن بر سر آن رهروان پرتلاش می بیند که با تهور و مردانگی این شاهراه را به پیمایش میگیرند:

آنکه به هنر نشد طلبگار	چون بی هنران بود قفا خوار
اسپی که نه خانه خانه گردد	مستوجب تا زیانه گردد
آن خواجه که گاهلیست خویش	کاهلتر ازوست آرزویش
جان کن که غرض به چنگ یابی	کان کن که گهر به سنگ یابی
تاجه نکنند کی د هد نم	تاره نروند کی شود کم

(ص ، ۳۷)

جای دیگر اهمیت شایان هنر و دانش و پذیرش هر گونه رنج و دشواری را در جهت هنراندوزی و دانشجویی به فرزندش گوشزد نموده، زنده گی جاویدان را جز ازین راه ممکن و میسر نمی بیند :

خواهی که دلت نماند از نور	اندرز مرا زدل مکن د و ر
پیوند هنر طلب چو مردان	وزبی هنران عنان بگردان
خضر از پی آن نهاد مت نام	کت عمر ابد بود سر انجام
لیکن نبود حیات جا و ید	تاسر نکشی به ماه و خورشید
و آن راست به اوج آسمان سر	کز جوهر علم یافت افسر

وان خواجه برد کلید این گنج  
کوبرتن خویشتن نهد رنج (ص ۴۹)

(خسرو)، همانند نظامی مردیست پراساس و انسان دوست. همدردی با هموع و دستگیری از افتاده گان را می ستاید. سخاوت را از اوصاف مردمی و سرمایه انسانیت به شمار می آورد در حالیکه بغل و خست و بی تفاوتی و سرد مهری نسبت به آدمیان را به نکوهش میگیرد. روشن است که شاعر میخواست است با نگوئشهایی ازین دست و ستایشهایی از

آنگونه، مردمان روزگارش را به شاهراه انسانی رهنمون گردد که انتهای جز سعادت و رفاه همگانی ندارد :

زن مایه که افتدت به دامان	تنها نخوری چو نا تما مان
چون مرد به گرد مردمی گرد	نی همچو بخیل نا جوا نمرد
سر مایه مردمی مکن گم	کز مردمیست نو ر مردم
	(ص ۵۳)

یا آنجا که گفته است :

بی غم که دلش گره نبندد	از گرمیه پر غمان بخرند
آنرا که نه سینه داغ باشد	داغ دگرانش لاغ (۷) باشد
دریغ چو کس آتشی فروزد	گریه به گداز از نسوزد
از یخ بتر است سینه سرد	کز گرمیه کس نباشدش درد
آنکو دل غیر دید نا خوش	آتش زنش از نگیرد آتش
از گل بود از چراغ خانه	آتش ز نیش ز ند زبانه
گل بهتر از آن دل گل اندود	کز شعله کس نباشدش دود
	(ص ۱۹۰)

شاعر آنگاه که ابراز همدردی و مردانگی نوفل به مجنون را به ستایش می‌نشیند ، بیدردان و بیخبرانی را که رنج مردمان را نادیده می‌انگارند آماج تیر انتقاد و ملامت قرار داده ننگین لکه دامان پاک آدمیت میخواند :

آنگ آدمیست و آدمی زیست	داند که گزند آدمی چیست
حیوان دگر که پیشما رند	از درد کسی خبر ندارند
	(ص، ۱۲۱)

و خواننده را به یاد سفته گهر پر بسا و ارچناک استاد سخن سعدی می‌اندازد که سروده است :

تو کز محنت دیگران بیغمی      نشاید که نامت نهند آدمی (۸)

آنانیکه شاهراه زنده‌گی را با همه فراز و نشیب آن به پای همت و کوشش پی سپر می‌گردند در پیشگاه شاعر شکوخته‌اند و فرشته سیرت، در حالیکه کاهل رهروان این جاده را جز خواری و خوار مایگی مقداری نیست :

کاهل مشوی به هیچ سویی  
میکوش به همتی که داری  
مردم نگری ولی فرشته‌است  
(ص ۶۷)

باین همه زجست و جو یی  
خواهی شرف بزر گواری  
کان تن که به همتی سرشته‌است

پایداری، استواری، متانت و پیگیری، نیروهای پرتوان و پشتوانه‌های نیرومندی اندکه بدون تردید انسان هدفمند را در جهت رسیدن به آرمانهای انسانی یاری میرسانند و پستیاریاس و شکست را از سر راه او به دور میرانند. در گیرودار رویداد های زنده‌گی آنانی میتوانند شاهد پیروزی را در آغوش و جام موفقیت را سرکشند که باتدبیر و متانت زمام اختیار را در کف داشته باشند نه آنانیکه اسیر دیو بیخودی و جهالت گردند. خسرو در بیان این مفهوم گفته است :

دودی ندهد برون ز ر و زن  
وز جام نخست مست گشتن  
مردی زپی کدام رو زست  
گردآر عنان خویشتن را  
(ص ۹۹)

مرد ارچه بسوزدش همه تن  
سستییست به لطمه پست گشتن  
گرواقعه چند سینه سوزست  
مسپار به دست دیوتن را

او ستمبارگی را می نکوهد و ستمباره را از نهایت کارش که جز افسوس و ندامت باری ندارد برحذر میدارد. این مفهوم را با تمثیل عینی و زیبایی از تابیدن رشته توسط درزی در پیرایه‌یی از حسن تعلیل چنان نیکو و جاسافتاده بیان داشته‌است که بردل چنگک میزند :

قاروره (۹) بهره شکست نتوان  
آخر بود از ندا متش ر نچ  
مالد بفسوس دست بر دست  
کز خوردن آدمی شود شا د  
(ص ۱۶۴)

دلها به ستیزه خست نتوان  
بربی‌گنه آنکه شد ستم سنج  
درزی که به تاب رشته پیوست  
آن گرگ بود نه آ د میزا د

((خسرو)) باآنکه به زوال و نابودی ظالمان و ستمگشان باور مند بود، تحمل ظلم و ستم را ناروا می‌انگاشت و بر خورد قاطعانه و بیرحمانه با این گروه را کمال مطلوب می‌دانست :

کازرده شوی تو نیز روزی  
برندرش چو سر بر آرد  
سیری نبود به هیچ ر و یش  
باشد به نیام سر نگو نسا ر

آزار مچو چو سینه سوزی  
ناخن که سر خراش د ا ر د  
آتش که به ظلم گشت خویش  
شمشیر که کار اوست آزار



آزار کسی طلب همیشه	کازردن خلق کرد پیشه
ناکس که خراش چون خسان کرد	باو آن کن که باکسان کرد
گردست رسد به بد فعالی	رحمت نکنی به هیچ حالی
آنها که سزای تیغ باشد	رحمت کنیش د ریغ باشد

(ص ۵۶-۵۷)

با اینهمه هیچگاهی نمیخواهد انسان از جادۀ انصاف به بیراهه رود یا کوردلی و کوچ اندیشی را پیشه سازد. این داد پسندی و گستره نگری در بیان او با زتاب نیکو یافته است تا بدانجا که ترجیح میدهد از گفتن سخنی که دلی را برنجانند پرهیز گردد چه اینگونه سخنان تیری را ماند که بر هدف نیاید :

هر نکته گزان کسی برنجد	رنجیده شود کسی که سنجد
گفتن گنه آن ز داد باشد	پیمودن باد باد با شد
تیری که نه بر هدف گراید	آن به که ز جعبه بر نیاید

(ص ۱۱۱)

### در «لیلی ومجنون» جامی ( ۱۰ )

مولانا جامی عارف شهیر ادب زمین هرات تقریباً دوسده پستر از نظامی و یک سده بعدتر از خسرو میزیست . ((جامی)) به پیروی از این خمسه سرایان نخستین ، به سرایش منشوی های هفت گانه یی دست یازید به نام (( هفت اورنگ )) که (( لیلی ومجنون )) یکی از بالنده ارکان آن به شمار تواند رفت . مولانا همانند اسلافش و حتی بیشتر از آنان شاهد داستان را با معطر اندیشه های انسانی و بهی خواهانه که میتواند در سمت دهی جامعه انسانی به سوی هدمندی و رفا هیت همگانی کار آیی داشته باشند، آذین بسته است . فزونی چنین موارد در (( لیلی ومجنون )) جامی ناشی از دودلیل خواهد بود :

نخست آنکه شاعر اثرش را با بهره گیری و سود جویی از خوش گفته ها و پر بار نکته های شگفته بر شاخسار آثار پیشکسوتان آفریده و دو دیگر آنکه، شاید اجتماع و محیط زیست او بیشتر از وزگاران نظامی و خسرو، در غبار ناراستیها و نارواییها و کمپها و کاستیهای اجتماعی فرو خفته بوده است .

به هرحال ((جامی)) میخواهد انسانها زیر چتر دوستی و صمیمیت و در فضای مملو از صلح و صفا به سر برند که جز در پرتو رفق و مدارا میسر نیست . به نظر او دوستی واقعی

وخلل ناپذیر آنست که هیچیک از طرفین ، سود خود را در زیان دیگری جستجو نکنند .  
 مبتنی بر این شیوه که میتوان ((آئین زنده‌گی و دوستیابی)) نامش کرد ، ه تنها بانسا نها  
 بلکه با حیوانات نیز بر قرار ساختن و تحکیم رشته های انس و الفت بعید از امکان نخواهد  
 بود . برخلاف لقمه خوردن و سود جویی از پهلوی دوست ، یا به بیان شاعر ((سید کردن  
 دوست)) کار دادن است و بنا بر همین علت است که جامعه و دوستان از چنین آدمان ددمنش  
 همواره دوری میگزینند . جا می این مفکوره عالی انسانی و اجتماعی را به گونه  
 سمبولیک آنجا بیان داشته است که با غبان مردی، به رسم مهمانی برای مجنون خوان آراسته  
 و مرغ بریان تهیه دید ولی آن عاشق آزاده که مفهوم دوستی راستین را در یافته بود لب از  
 خوردن غذا فرو بست ، زیرا او که از مدت‌ها بدینسو با جانوران محشور گردیده و رشته  
 های انس و الفت برقرار ساخته بود، خوردن گوشت آنها را دلیل پایمال کردن حرمت  
 دوستی می انگاشت و به دور از کرامت انسانی:

کای باز سیاه گشته چون زاغ  
 زینت ده آشیان من باش  
 جنید و هوای آشیان کرد  
 در پیش گزیده مهمانی  
 شه صافی و مرغ بریان  
 وز خوردن آن لب و دهان بست  
 در خورد گلو و کام من نیست  
 وز پهلوی گشته لقمه خوردن  
 زانرو با من همیشه را مند  
 ناچار کنند از تو پر هیز

(ص ۱۷۹)

آمد به نیاز خوا چه باغ  
 منت نه و مهمان من باش  
 همچون ز نیاز آن جوا نمرود  
 او هم ز کرم کشید خوانی  
 و اما ده نهاده بر سر خوان  
 همچون نکشاد سوی خوان دست  
 گفتا کاینها طعام من نیست  
 آیین دو ست سید کردن  
 بر من همه جا نور حرا مند  
 دندان کردی به خوششان تیز

فتر ، غربت و رنج مشترک چون رشته دوستی و خویشاوندی، بلکه متین تر و مستحکمتر  
 از آن است چه انسانها را نزدیکتر و فشرده میسازد تا در جهت رفع عوامل درد و رنج شان  
 سبیل توفانزایی شوند. از همدیگر دستگیری نمایند و بر متانت پیوند طبقاتی شان بیفزایند.  
 بازتاب این پدیده در کلام جامی آنجا رخ میکشاید که شاعر از زبان مجنون در خطاب  
 به پیرزن محنت کشیده‌یی که مدت‌ها از او پرستاری بعمل آورده بود ، بیان میدارد :

بیگانه گمی ز هم ندا ریم

ما هر دو غریب این دیاریم

هر کس که ز غربتش نصیب است  
 آزار غریب ازوغریب است  
 در نامه نسبت نسیبان  
 خویشند به هم همه غریبان  
 (ص ۱۰۲)

شبهات و آزاده‌گی که لازمه زنده‌گی و افزایش شخصیت و وفار فرزند آدم است، نباید در بند حرص و طمع قرار گیرد، چه در آن صورت انسان جز برده‌یی نخواهد بود که حیوان صفت مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌گیرد. در بخشش این معنی تزییده در کلام شاعر آنجا دیده می‌آید که خلیفه زمان دستور احضار مجنون را داد. گماشتگان او، آن شیفته‌عشق پیشه‌را به پوشیدن لباس و رفتن به پیشگاه خلیفه دعوت کردند اما او امتناع ورزیده گفت:

گفتا که ز رخت داشتیم دست  
 تا رخت به جز نبایدم بست  
 درکوه و کمر، کمر فگندم  
 تا بهر کسی کمر نبندم  
 و چون از خشم خلیفه بر حذرش داشتند بامتانت غرور آفرین و صراحت لهجه پاسخ داد:

گفتا که طمع نکرده زیرم  
 بر نارفتن از آن دلیرم  
 تا گشته طمع مهار بینی  
 توان به خلیفه هوشینمی  
 بر خلق که کارها دراز است  
 از شومی‌های حرص و آزاست  
 عاشق که به ترک این دو خاص است  
 از کشته‌کش جهان خلاص است  
 (ص ۱۵۰)

احساس نوع دوستی و دلجویی از محرومین نزد شاعر، چنان زبینه و گزیده است که مجنون را با وجود همه رقابتها و محنت برداری‌های ناشی از ازدواج آن جوان قبیله بنی ثقیف بالیلی، در مرگ او به ماتم می‌نشانند. اشک‌تأثر را از دیده‌گانش سرازیر می‌سازد و با رنگین بیان او، انسانی پیام خود را ابلاغ می‌دارد:

امروز سرشک از آن فشانم  
 کافتاد آتش درون جانم  
 دل از همه طاق، جفت او شد  
 مرغ گل نو شگفت او شد  
 همخانه و همسرای او بود  
 روشن نظر از لقای او بود  
 محروم ز وصلش اینچنین مرد  
 جان ازغم عشقش اینچنین برد  
 (ص ۲۰۲)

## در « لیلی و مجنون » مکتبسی شیرازی (۱۱)

مکتبی منظومه‌اش را در دههٔ اخیر سدهٔ نهم اندکی بعد تر از ((جامی)) به سرایش گرفت. زیبا شکوفه‌هایی از اندیشه‌های انسانسالارانه برشاخسار ((لیلی و مجنون)) او نیز بانده‌گی دارند که نماد های زیرین را بر سیبل مشت نمونهٔ خروار به‌گزینش میگیریم :

او که از هوا داران تپش و کوشش است، کاهلی و ایستایی را نهایتی جز مرگ نمی‌بیند و بیان این مطلب را در تمثیل زیبایی‌بدینگونه پروراند است :

کاهل شدن تو طبع را گشت      میرد کشف فتاده بر پشت

(ص ۱۱۶)

این شاعر هدف و مقصود را که خرافی و زیانبار نباشد، گرامی میدارد و بسایداری و استواری در راه رسیدن بدان را تأکید میکند، درحالیکه از بوالهوسی بیزار است و فریفتگان این دام را تلویحاً از پایان کارشان بر حذر میسازد، چنانکه بیان بابرهان مجنون، از محبت بی‌شائبه او نسبت به لیلی راستین گواهی تواند بود بدین گفته :

لیلی ز دو عالم ضرور است      میلیم نه به هر پیری و حود است  
خورشید کند شب مرا روز      انجم بود از چه عالم افروز  
گر بگذرد آفتاب صد بار      پروانه به شمع باشدش کار  
یکروی نبودن از دورویی است      خاطر به دو یار زشت خوبی است  
بر خاک درش به پهلوی آیم      گر سر ز بدن برند و پایم

باز هم گفته است :

گو گشته عشق یار باشد      آن ز ندهٔ پایدار باشد  
کاین دانه در آن زمین دهد بار      سر به که فتد به پای دلدار

(ص ۵۱)

این اندیشهٔ عالی و انسانی که هر که دردی دارد از سوز درد متدان آگاه مییابد در منظومهٔ ((مکتبی)) نیکو پرورش یافته است. باز تاب این واقعیت که تو صیهی است از جانب شاعر مبنی بر جدو چهندومبارزه در راه رهایی در بند کشیده‌گان ، آنجا چهره‌نمایی میکند که پاسخ مجنون به صیادی را که نسبت رها کردن صید از دام او، مورد عتاب قرار گرفته بود به خوانش نشینیم:

مجنون به جواب گفت غم نیست      آزادی بی گنه ستم نیست  
کی عقل پسندد این و تدبیر      دیوانه من، آهویی به زنجیر

بگذار که آن غزال ر نجور  
من چاشنی فراق دا نم  
چون من نبود ز همدی دور  
آنرا که گزیده مار نا گاه  
کز یار بریده آسما نم  
از مار گزیده باشد آگاه  
( ص ۷۲ )

بابیره برداری از زمینۀ ازدواج غیر قا نونی لیلی با ابن سلام که خلاف معیار های اسلامی و انسانی و بدون رضایت عروس و به میل پدر و مادرش صوت پذیرفت ، شاعر روشن نگر اثرات و پیامدهای بیوندهای اجباری را بدین زیبایی ترسیم میکند تا آیینۀ عبرتی باشد برای دیگران :

آورد به حجله گاه خویشش  
وان ماه شکسته حال ر نجور  
بنشا ند و بایستاد پیشش  
از دیده بهم زدن چو مجنون  
از یار و دیار خویشتن دور  
هر لحظه جگر فشردی از خون  
فانوس مثال هر شبا نگاه  
هر لحظه جگر فشردی از خون  
با سایه نکیر و منکر او  
یا دوزخی جگر کبا بی  
دردست مو گل عذا بی  
( ص ۸۶ )

آنانی که در عرصۀ زنده گی تمام همت و توجه شان را به خود و مقصود خود مقصور ساخته و به دیگران نمی اندیشند، از تیغ زبان شاعر با احساس در امان نمانده اند. ((مکتبی)) با سودجویی از موقعیت و حالت مجنون که جز یار، همه ، حتی پدر و مادر را به دست فراموشی سپرده بود، گهر مطلب را در صدف بیان صیاد پیر و باتدبیری پرورده که در خطاب به ((مجنون)) گفته است :

صدتیر سخن زدش پیا پی  
گفت ای زحلاوت جهان دور  
حیران پر یرخی به کپسار  
از مادر و از پدر ر میده  
هم آدمی زدد نزا دی  
گویا خبر از پدر نداری  
کان پیر شکسته حال غمناک  
رحلت ز جهان بی وفا کرد  
پیکان زبان نشانده در وی  
بر سفره شهید خورده زنبور  
چون شیفتگان نقش دیوار  
چون ددیچه بادد آر میده  
افتاد ز پا چنانکه شد خاک  
در آرزوی تو جان فدا کرد

باآنکه ز دور روز گارش  
 چون خانه خراب شد مزارش  
 یکبار بغاظر تو نگذشت  
 کایا بکجا شد آنکه گم گشت  
 روزی طلبم سراغ گورش  
 داغی نهم از چراغ گورش  
 (ص ۱۰۱)

((مادر)) این فرشتهٔ محبت و پاسبان زنده‌گی بشریت همواره مورد احترام و ستایش بوده است. درین مثنوی عظمت مقام او آنگاه نمایانده میشود که مادر رنج کشیدهٔ مجنون به خاطر دیدن فرزند رهسپار گوه نجد میشود، چه شاعر هنرمند مجنون را باآنکه از آدمیان بریده و باددودام انس گرفته بود به پیشگاه مادر به زانو در می‌آورد تا قدسیت مقام او را ارجی نهاده باشد شایسته:

مجنون چو نظر به مادر افگند  
 برجست و به پای او سرافگند  
 گفت ای فلک از ضرورت من  
 بر لوح تو بسته صورت من  
 نه مه شده حامل و جودم  
 آ ورده ز نه فلک فرودم  
 بیهوده برم چه رنجه گشتی  
 کا ما جگه شکنجه گشتی  
 پرسیدن من که داد یادت  
 کاین جای عزاست نی عیادت  
 چون سایه غلام خانه زادم  
 هر چند گریز پا فتادم  
 (ص ۱۲۵)

### در (( مجنون و لیلی )) عبدی بیک (۱۲)

این مثنوی پنجاه واند سال دیرتر از ((لیلی و مجنون)) مکتبی، یعنی در سال ۹۴۷ و به اسلوب امیر خسرو دهنوی به سلیک نظم کشیده شده است. سرایندهٔ آن که به بیان خودش:

کنم شیراز را خرم دگر بار  
 که آمد سعدی ثانی به گفتار  
 نوای سعدی ارگم شد به تقدیر  
 بود آوازهٔ عبدی جهانگیر  
 به سان حافظ از نظم دل فروز  
 لسان الغیب دارد عبدی امروز

خواسته است حافظانه و سعدی‌وار مرغزار همیشه شاداب شعر دری را بازم طراوت و خرمی بخشد، در پهلوی بیان زیبا و هنرمندانه، بسی از گهرهای آبدار اندیشه های انسان-سالارانه رانیز در صدف داستان پرورده و به پالایش گرفته است. نمونه‌های زیرین از آن جمله اند:

یکی از جالب نکات سودمند اجتماعی که در حقیقت کلید پیروزی در امور است، بذل توجه جدی به خواست زمان و مردم عصر میباشد، چنانکه ((عبدی بیگ)) بیان میدارد، دست‌یازی او به سرایش داستان ((مجنون و لیلی)) نیز بارعایت همین اصل و بنابر ضرورت و خواست مردم صورت پذیرفته که بیانی است آموزنده و چراغی است یرتو افگن هر خواننده را :

دارند چو مردم ز مانه	میلی به حدیث عا شقانه
باید که برای سمع یاران	نقلی کنم از سخن گدا ران
حرفی که توان سرود اکنون	افسانه لیلی است و مجنون
اینک سر حرف کردم آغاز	گشتم پی جادویی فسو نساز

(ص ۴۱)

شاعر، علم و دانش و در نهایت کار و کوشش را کلید باغهای پیروزی و وسیله شگوفائی کشور تلقی میکند و برای رسیدن به این‌که نیاز مند شرایط و تلاش میباشد، و جایی برپردان و وظایفی بر فرزندان معین میدارد که سخت باارزش است. آنجا که در خطاب به فرزندش گفته است :

گویم چه بود و ذلیفه من	از بهرتو ای دو چشم روشن
زا نچمله معلمی خرد مند	کز علم دهد به عقل پیوند
دیگر ز کتب هر آنچه باید	آماده کنم چنانکه شاید
خود حاضر و ناظر تو باشم	در درس مذاکر تو باشم
باید که تو در او ان تحصیل	ضایع نکنی زمان به تعطیل
وقتی که شوی بلاغت انجام	هر جا به مراد خود زنی گام
در مدرسه رنج برده باشی	کسب از همه علم کرده باشی
زی‌نسان ز علوم چون شوی پر	ملك از سرفت کنند تفاخر
باطل منشین که وقت‌کار است	دوران فلک نه استوار است
ناچار بود ز کسب کاری	تا نبودت از معاش با ری

(ص ۴۷)

در نصایح پدر مجنون به فرزندش، نکات ارزنده و جالبی چون: حرکت و تلاش در راه به دست آوردن هنر، نشست و برخاست با خردمندان، رعایت دقت و هوشیاری در امور زنده‌گی و حفظ نام و ننگ گنج‌ناییده شده است که در روزگار ما هم رهروان جاده پر پیچ و خم زنده‌گی را رهنمای خوبی خواهند بود :

این است نصیحت من زار  
کای نور دودیده باش هوشیار

این هرزه روی مساز پیشه  
اندیشه ننگ و نام میکن

(ص ۹۷)

با اهل خرد نشین همیشه  
در راه هنر خرام میکن

پاره‌یی از گفته‌های شاعر می‌نمایاند که وی در برابر غاصبان و زورگویان جا معه . مبارزه بی‌امان کرده‌است، تا بدانجا که گردن نهادن به‌حق تلفیهای آنان و تأخیر و تعلل ورزیدن در راه حصول حق را، سفاهت و تذبذب تلقی میکند :

آن چیز که حق توست بستان  
از قسم سفاهت است و تذبذب

(ص ۹۵)

تا خیر مکن درست بستان  
در راه حق از فتاد تقصیر

ی‌آنجا که دفاع از حق و حقیقت را که موجب برافرازی و آزادی روح و وجدان در هر دو جهان است با تاکیده بدیشان توصیه میکند:

کازاد شوی ز هر عقابی  
وز پیاک روان خاص با شی

(ص ۵۱)

از حق مگذر به هیچ بابی  
در هر دو سرا خلاص باشی

این مقوله که درد دردمندان را کسی داند که از درد شان بهره داشته باشد، از دیر بازو به بیانهای گونه‌گون، اظهار گردیده است. چنانکه اندیشه ((مکتبی)) را در زمینه پیش ازین یاد کردیم و شاعر دیگری درین مصراع ز سبأ ((در پیش بیدردان چرا فریاد بی حاصل کنم)) همان معنی را باز تاب داده است. جلوه این مفهوم را در سخن ((عبدی)) آنجا به بینش میگیریم باشنیدن حکایت آواره‌گی و سوز و گداز مچنون از زبان پدرش ، غبار تأثر قلب ((نوفل)) را که از چاشنی این درد بهره‌مند بود ، مکرر ساخت :

غم کرد به خاطرش سرا یت  
دلدا ده حور پیکری بود  
بگر یست به هایبای بسیار  
وین زنگ ز خاطر ز دایم

(ص ۱۵۵)

نوفل چو شنید این حکایت  
او نیز اسیر دلبری بود  
چون بود ز درد دل خبر دار  
گفتا که من این گره گشایم

شاعر با دادن تصویر نفرت انگیز، از بی‌وزال‌فتان که تربت شکستن عهد و وفا برگیلی‌بست و همواره در پی ویرانی بنیاد سعادت و آمال مردم بود، در حقیقت خواسته است این عمل شنیع را مورد نکوهش قرار داده، چهره عاملین آنرا که از رموز انسانیت بی بهره اند بسه جامعه معرفی دارد، تا باشد آیینۀ عبرت دیگران گردد :



عفریت به پیش او پری بود  
 ابلیس به نزد او ملک بود  
 بر رسته به جای شاخ گیسو  
 افروخته بهر شعله کبریت  
 در غار زبان چو سو سماری  
 چون پارهٔ یخ فتاده درماست  
 از بد خبری بلای جان  
 بردی خیر بدش به خانه  
 صد نیک و بد از زنش بگفتی  
 از ماتم و از عزا ز دی فال  
 دستش به سماع بر فشاندی  
 او پردهٔ راز بر کشو دی  
 میرفت که خاطری کند تنگ  
 پرسید ز زال چیست احوال  
 تبسمتگر ز شت فعل غدار  
 دیو از حرکات او به پرهیز  
 دیوانهٔ یار نا وفا دار  
 بغیر تو مهر در گرفته

(ص ۱۶۹)

گوش نسپردن ((مجنون)) به گسهای آن عفرینهٔ ستیزه انگیز و پاسخ سرد و خجالت زای او که موجب خشم آن دیو سیرت گردید و نیز فرستادن نامه به ((لیلی)) و پرسش حقیقت چگونگی از وی، رهنمایسهای بر نمری است که شاعر پیشکش اجتماع میکند تا در مواردی چنین، نابگردانه و عجولانه تصمیم نگیرند و به سخن بدگویان دیو نهاد، بنیاد هستی شان را واگون نسازند :

با صد شغب و فغان بدو گفت  
 غول ره صد هزار گفتار  
 بر جان و دلم چه خواهی این سوز  
 باور نکنند دل ر میسده  
 یک مشرب و یک دلیم و یکروی  
 بیوند و فای او گسسته

زالی که ز نیکویی بری بود  
 درفته قرینهٔ فلک بود  
 چون گاو سیاه بر سر او  
 از چشم کی بود زال عفریت  
 بوده دهنش به سان غاری  
 چشمش خنک و کی بود و ناراست  
 شومی به خسی سیه زبانی  
 هر کو به سفر شدی روانه  
 هر کو ز سفر به خانه رفتی  
 در روز عروسی آن بد افعال  
 در روز عزا سرود خواندی  
 هر جا خبر بدی که بودی  
 بودی ره اگر هزار فرسنگ  
 مجنون چو بدید روی آن زال  
 آن زال ستمگر جفا کار  
 نا خوش سخن ستیزه انگیز  
 برداشت فغان که ای دل افکار  
 لیلی است دل از تو بر گرفته

مجنون ز حدیث او بر آشت  
 کای هرزه درای یاهو گفتار  
 تهمت چه نهی بر آن دل افروز  
 این سحر که از لب تدمیده  
 اکنون من و لیلی وفا جوی  
 گر مهر و وفای من شکسته

اندک خللی نیا فته راه  
جز مهر و وفا نباشدش کار  
در سینه فتاد اضطرابش  
این نامه نوشت سوی یارش  
(۱۷۲)

چون در دل من زعشق آن ماه  
شک نیست که آن بت وفادار  
هر چند که داد این جوابش  
از حال درون بیقرارش

با یاد هدین گزیده‌ها که اندک اند و خیلی اندک ، بسنده می‌کنیم و بدین باوریم که فرو-  
روی و غواصی در لابلای امواج شفاف و فرحت بخش این داستانها موارد بیشتر و زیباتر و  
نکته‌هایی هر چه نابتر و سود مندتر را به دست خواهد داد که تابنده چراغی باشند راه‌گم -  
کرده‌گان وادی انسانیت را .

### یاد داشت ها :

- ۱- چار مقاله عروسی سمرقندی . به کوشش محمدقزوینی ، تهران : چاپخانه خاور ،  
۱۳۱۹ ، ص ۲۷ و ۲۹ .
- ۲- همانجا ، ص ۳۰ .
- ۳- رجوع شود به :  
- تاریخ ادبیات فارسی . هرمانه‌انه ، ترجمه رضا زاده شفق ، تهران : ج ۲ ، ۱۳۴۶ ، ص  
ص ۸۰-۸۳ .
- لغت نامه . علی اکبر دهخدا ، ذیل نام لیلی .
- فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، تهران ۱۳۴۹ ، ج ۴ ، ص ص ۳۱۰۰  
- ۳۱۱۵ .
- لیلی او مچنون . سکندر ختک . کابل : اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳۵۸ ، ص ۱۰-۱۷ .
- ۴- کلیات خمسه . نظامی گنجه‌بی . تهران : ج ۳ ، ۱۳۵۱ .
- ۵- خانی : چشمه .
- ۶- مچنون و لیلی . امیر خسرو بلخی دهلوی . مسکو : انتشارات دانش ، ۱۹۶۴ م .
- ۷- لاغ : شوخی و مسخره‌گی
- ۸- گلستان سعدی . به تصحیح عبدالعظیم گرمائی ، تهران ، ۱۳۱۰ ، ص ۲۹ .
- ۹- قاروره : شیشه ، ظرف شراب .
- ۱۰- لیلی و مچنون . جامی . مسکو : شعبه ادبیات خاور اکادمی علوم تاجکستان ، ۱۹۷۲ .
- ۱۱- لیلی و مچنون . مکتبی شیرازی ، شیراز : کتابفروشی محمد شیرازی ، ۱۳۴۳ ش .
- ۱۲- مچنون و لیلی . عبدی بیک شیرازی . مسکو ، انتشارات دانش ، ۱۹۶۶ م .

## واژه‌های از یاد رفته

در لغتنامه‌های کهن و احیاناً مستحدثت واژه‌های انبوهی سر بر بالین بستر صفحات گذاشته و یکی بر دیگری انباشته اند. در باره برخی از این واژه‌ها که آهنگین اند و زنگدار و زمانی زیر چکمه تهاجمات فرهنگی خرد و خمیر شده‌اند و مگر تاهنوژ هم نمرده اند و فراری نشده‌اند گاهی اصطلاح متروک و مهجور را به کار برده اند که نادرست می‌نماید، زیرا میشود آنها را از آن دنیای مکدر شان بیرون آورد و شفافیت بخشید. هر چند در گستره تاریخ شواهدی مینوان یافت در زمینه فرهنگ کشیبا و کتاب سو زیبایی که عربهای بادیه نشین و چنگیزیان مهاجم و دیگرانی نموده‌اند، چنانکه علاء الدین جهانسوز کتابخانه‌های غزنه را به آتش کشید و حمله آوران دیگری در یاهارا از مداد و مرکب، سیاه گردانیدند اما تاریخ گواه است که با وجود این همه فروپاشیها و ویرانگریها باز هم نتوانستند، مردم را از زبان و فرهنگ شان به کلی جداسازند.

ترتیب لغتنامه‌ها را از دیر باز به ابو حفص سغدی و قطران تبریزی نسبت میدهند که با دریغ از اینها چیزی بر جای نمانده است. تاکنون لغتنامه‌های زیادی از لغتنامه فرس اسدی -

طوسی گرفته نالغنامه دهخدا و محمد معین به هم آمده و واژه های فراوانی را گرد آوری کرده از زبان و ادب دری پاسداری شایسته بی را به انجام رسا نیده اند.

اما دوژمره واژه گان نغز و خود مانی بسیاری که به پایمردی این فرهنگ نویسان از دستبرد زمان در امان مانده به تعداد معتنا بی برمی خوریم که در زندان لغتنامه ها جا به جا شده اند، بخواب رفته اند و کسی به قصه آنها نیست. جز فرهنگیان راستین که واژه های آهنگین و خوش آواز را از خواب سمورشان بیدار میکنند و آنها را در صحنه رقص سایه ساز و ازگان قرار میدهند تا آنها نیز هنر نمایی کرده معانی و مفاهیم خود را جولانی دهند و هستی آفرینی نمایند تا آنها نیز پا بر جای واستوار زنده گی نموده معانی موجدار خود را آینه داری کنند.

سرنوشت واژه ها و پریشانی آنها و سیروانزوای شان، زندانی و بخواب رفتن های شان شنیدنی است. که در اینجا مجال گفت و گو پیرامون همه احساس نمیشود. مگر گفتنی است که از فراوان واژه های سفر کرده میتوان امروز جهت غنا مند گردانیدن زبان دری سود برد چنان که از واژه هایی که به هند سفر کرده اند و بخواب اندر نشده اند میتوان ازده های آنها واژه درزی را بجای خیاط عربی به کار گرفت و همزلف را به جای باجه، پاپوش را به جای کفش، و رفوگر را بجای پاره دوز انتخاب کرد.

و اما در مورد آنکه چند واژه يك معنی را افاده میکنند ادیبان فحول را عقیدت بر آنست که واژه ها هر يك موسیقی خاص دارند و همین آهنگینی واژه ها مرز مفاهیم شانرا مشخصند. این شکست پذیری در معانی شان رخنه بیناندازد. بطور مثال برای ترکیبات دو ست داشتن، خوش داشتن، عاشق بودن، محبت رزیدن و فریفته گردیدن نمیتوان کار برد واحدی قابل شد، زیرا اگر معنی مشترکی در کاربرد بین جملات و فقره ها داشته باشند، موسیقی جداگانه دارند و نمیشود يك واژه ترکیبی را بصورت کامل و همه جانبه جانشین واژه دیگر نمود که نعل بالنعل افاده آنرا بنماید بگونه دیگر ترادف و همسانی واژه ها باور کردنی نیست و در معنی شناسی دیروز و امروز این مطلب به تفصیل یاد شده است.

گفتم که واژه ها ولغت ها در بین گنجواژه ها و فرهنگ ها زنده گی میکنند و حیات آرامی دارند در خواب و بیداری به سر میبرند، واژه هایی که به فراوانی هم در کتابهای نثر به کار گرفته شده وهم در بستر بیتها و موجهای دیوانهای شعرای ما حیات خود را ادامه میدهند، و دل اشعار را گرم نگه میدارند، چنان که از شاهنامه فردوسی فر هنگی بوجود آمد، و از مثنوی مولانای بلخی بزرگمرد عرفان و سازنده اندیشه انسانی گنجواژه ((لطایف اللغات)) هستی یافت

واگر ما لغات کلیات حکیم سنایی، حکیم ناصرخسرو و با هرابر سیرایشگر دیگری را گرد کنیم از آن نیز فرهنگی به خود هستی میگیرد و کار فرهنگ نویسی زبان دری که بیشتر بر پایه رنجهایی که هندیان برده اند، سروسامانی یافته، شایسته گی بیشتری می یابد بیجاست که ما از دانشمندان و فرهنگ نویسان هند به نیکی و قدر دانی یاد کنیم و پاس و سپاس خود را پیشکش ایشان نماییم که هشتاد فیصد فرهنگها را فرهنگیان ایشان به ما میراث گذاشته اند و با صداقت و ژرفنگری به ثبت و ضبط واژه ها دست یازیده به خوبی از عهدۀ کار بر آمده اند .

وقتی ما به تفسیر هایی که در هند نوشته شده نظر می اندازیم نعل بالنعل لغات را و برابر های آنها را خالی از تصرف می یابیم چنانکه واژه ((مزگت)) در ترجمه به جای مسجد آمده است . و مثالهایی ازین گونه بسیار میتوان آورد که ازان صرف نظر میشود . فرهنگیان ما هم در خلال سده ها گنجواژه های دری به دری را نوشته اند که این خود بیانگر وسعت واژگان و غنا مندی زبان دری است و نشان دهنده ضرورت فرهنگ نویسی .

ازین حرفها که بگذریم میرسیم بدین سخن که این واژه ها چرا هنوز به خوانند و پستان ما در مرز های فرهنگ ساز خود را نمی نوشند و در گمبواره به خواب ژرفینی فرو رفته اند . چنانکه یاد آور شدیم واژه گان دری با پدر و مادر و خودمانی در فرهنگها ، در سینه اشعار کلاسیک در تفسیر و ترجمت در آنها که مفسران بزرگ ما برابرهای گذاشته اند در مقابل هرواژه عربی، به کار برده شده اند و این واژه ها در اثر کار برد درست و خرد مندانه و با مهارت و بینش ویژه برگرسی حقیقی خود نشسته اند .

زبان عربی با هجوم اعراب درسرز مین خراسان بزرگ کمتر جای پای به واژه های دری گذاشت ، از خانه زاد خود بدر آمد و در کتابها دری جابجا گشت . در دوره سامانیان گویا ترجمۀ تفسیر طبری توسط ترجمان بزرگ خراسان آغاز شد و این بار از توبیخاد واژه های اصیل زبان دری ریخته شد، باز هم هنوز درخت عربی گراییی سخت در بالنده گی و باروری سر میکشید ، چنانکه دانشوران و دانش آوران خراسان بزرگ به زبان عربی تالیف مینمودند که نوعی ر و حیه تسلط زبان عربی از آن استشمام میشده هر چند زبان دری زبان مردم این سامان بود اما به روشنی می بینیم که اگر پیر هرات تفسیر عرفانی به زبان دری بهم آورد و آنرا میبیدی در ده جزوه املانود، فخر رازی متوفی ۶۰۶ تفسیر کلامی خود را به زبان عربی در ده جلد نگاشت اما باز هم فرهنگیان را ستنگر با زبان مادری خود بی توجه نماندند .

چنانکه کسانی چون ابن سینای بلخی هرچند آثار خود را به زبان عربی می نگاشتند اما آنگاه که تالیفی به زبان دری پدید می آوردند، به زبان مادری خود توجه ویژه‌ی می نمودند مثلاً ((دانشنامهٔ علایی)) را که به ابن سیناء منسوب است و به نام علاء الدین کاکویه از بنی کاکویه (۳۹۸-۴۳۳)، مصدر شده است، به نگاه آرید. در این اثر علم طبیعی را علم زیرین والهیات را علم برین یاد کرده است و علم منطق را علم ترازو و کوشیده است که برای اصطلاحهای عربی برابر های دری بیابد که نمونه‌های زیرین سخن ما را استواری میبخشد:

کثیرالاضلاع مساوی بسیار پهلو، متحرک مساوی جنبان، مثلث مساوی سه سو قایم الزاویه مساوی راست گوشه، مستقیم‌الاضلاع مساوی راست پهلو، سدس مساوی شش پهلو، استوانهٔ قایمه مساوی ستون راست، محاسب مساوی شمارگر، مختلف‌الاضلاع مساوی ناراست پهلو و ...

ابوریحان بیرونی التفهیم را در احکام نجوم نخست به زبان عربی تألیف نموده بود به اساس خواهش ریحانه به دری ترجمه کرد. بیرونی در این اثر لغات ناب و باشکوهی بکار برده است که قسماً باواژه های که در کتاب دانشنامهٔ علایی به ذکر آمده مماثلت دارد که به حیث مثال از تعداد زیاد واژگان دری که معادل کلمه‌های عربی به کار گرفته شده چند نایی را بر می چینم:

مربع مساوی چهارسو، شریک مساوی‌انباز، دین و قرض مساوی وام و گاه در آغاز همزه دار آمده مثل ((اوام)) در برخی از متون دیگر، صبح کاذب مساوی با مداددروغین، کیفیت مساوی چگونگی، کمیت مساوی چندی، قصیرالعقل مساوی خرد کوتاه، سمت فوقانی مساوی برسوزبرسو، واجب و لازم مساوی بایست، قسمت مساوی بهره، عالی‌النظر مساوی زیرنگر، طویله مساوی ستورگاه، فجر و فلق مساوی سپیده، کثیرالحم مساوی گوستاور، ذراع مساوی ارش، گزو و ...

چنانکه یاد آوردیم گنجوازهٔ هر دیوانی از استادان و شاعری دری زبان را میشود ترتیب داد و مسلماً از هر تفسیر قرآن به دری نیز لغتنامه‌ی می‌توان تهیه نمود. چون در تفاسیر مفسران فحول و دانشی مردان ما کوشش بسیار به عمل آمده تا در مقابل هر واژهٔ عربی با کمال غرور و غمی و نیایش برابری بیافرینند و این برابرها را از ذهن و

زبان و لجه خود فرا آورند • گاه این واژه ها و در مجموع ترکیبات و فقره ها آنقدر مهذبانه و باهنجار آورده شده که انسان در شگفتی آید: در تفسیر با میان (۱)

در چایبکه معجزت خود را موسی ع از عصای خود نشان داد ، فرعون در حالت خاص قرار گرفت توجه کنید : ((فرعون نشستگاه تپاه کرد، بدنبال بر خاست )) و آنچایبکه گو یا کسی بسر غضب آمده گفته شده ((وآن نهاد! بروان بر کشید)) ((و ز بان من آنگاه نیکو نرود برسائید پیغام تو ))

لغات چالبی در این تفسیر موجود است •

زفادانان در مقابل ز بان شناسان، دستان مساوی حیلت ، هوازی مساوی غفلت، بزه مساوی معصیت •

در گرشاسب نامه اسدی طوسی نیز لغات زیادی داریم که میشود جای پای بدنها باز کرد :

قوس قزح مساوی آز فنداق ، غریب مساوی بیواره، طاق مساوی پایاب ، عقوبت مساوی باد افراه ، جاهل مساوی غرچه ، کثیف مساوی فزه ، طعنه مساوی گواژه ، مرد مبارز مساوی نستوه، دعا مساوی نیایش ، بل صراط مساوی چنود ، بد خلق مساوی دژخیم ، عصا مساوی دستوار ، بخیل مساوی زفت ، شاخ نوشجر مساوی ستاک ، طرف مساوی سون و ...

برخی واژه های چالبی دیگر در کتاب لطایف اللغات حافظ اوبهی (۲) یاد شده است، که میشود آنها را به کار بست و از اینها برای غنا مند ساختن بیشتر زبان دری سود هایی گرفت •

زیرک و بیدار مساوی آژیر ، رعد و برق مساوی آذرخش ، غضبناک و دلیر مساوی ارغند، احصاء مساوی آمار ، طعنه و ملامت مساوی بیغاره، آواز دندان یا آواز جوال بادام مساوی زغزغ ، شرار آتش مساوی بلک ، مقا بله مساوی برهش ، خراج مساوی باژ ((گزیت ))، اجابت مساوی پیواز ، مگر ، زرق، گلدب مساوی ترفند آماس گلو مساوی چخش ، نعوذ بالله مساوی پرکس ، کینه مساوی ریغ، تهدید و بیم کردن مساوی زلیفن ، جولاهه

(۱) این تفسیر را ازینرو تفسیر با میان نام گذاشتم که از یکی از باغهای با میان که دهقانی بیل میزده است پیدا شده و در آرشیف ملی موجود است و نگارنده آنرا از طرف

کتابخانه عامه در سال ۱۳۵۱ خورشیدی چاپ نمود •

۲- این اثر را محقق جوان آقای حسین فرمند در دست تصحیح دارد •

مساوی پای باف ، طمع مساوی بیوس، شراب مساوی بگماز ، خیمه مساوی تاژ ، مقر و هتفر مساوی خستو و ...

در فرهنگها ، لغات زیادی داریم که نگارنده همه را ندیده و در زمینه باتذکر کوتاهی از گلستان واژهها چند گلی را چیدوبه ذکر آورد ، تا از خرمن بزرگی ، خوشه چند وانمود شود و این واژگان مطلق باشند از خیل انبوه گنجواژههاییکه درون مایه های پر از معانی وآهنگ دارند، از جانبی نشاندهنده این گپ باشد که در مقابل لغات عربی واژههای فراوان دری داریم که تاهنوز هم بمیدان نیامده درطاق نیشان گذاشته شده اند. در واقعیت امر واژههای مثل پتیاره، نستوه، تندیس ، ترفند ، باز تاب ، آزرخش، پدرام، فرهیخته، فرجامین، چکاد وده ها واژه دیگر که امروزه باترکیبات خیلی عالی واستوار به کار برده میشوند نویدی است که میشود لغات گوشه گیر خوابیده را در صف لغات رایج و متداول قرار دارد و هر روز مسلماً در افزونی کاربرد این واژگان تابنده وزنگدار کو شش وکششهایی به خرچ داده میشود که بیگمان سبب فروغناکی و شکوهنده گمی ز بان دری میگردد .

در فرجام این مقاله مختصر این مطلب مورد فحص و بازگویی است که : در باره سودگیری از واژه گان دری باید چگونه بر خوردی نمود و چه قانونی وضع کرد آیا واژه گان را از خواب سمور بیدار کرد و کرسی کاربرد آنها را معین نمود و سطح زبان را بالا برد و یا در برابر این امر بی تفاوت باقی ماند.

جامی که طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری هروی را با اضافاتی از زندگینامه عارفان برافزود ، آنرا از کسوت سنتی و زبان شسته دری بدر آورد و عبارات آنرا به دندان ماشین واژه زبری عربی خرد کرد و به آهنگ ز بان متعارف عصر در آورد. آیا امروزه هم فرهنگیان ما باید بازبان چنین بر خوردی داشته باشند؟

جای یادآوری است که در دوره تیموریان ادبیات شکوه پارینه خود را از دست میدهد و نظم و نثر به فتور میگراید و هنر های زیبامثل خط و میناتور اوج میگردد. و از آن شکوه وجلالی که زبان دری در عصر سا مانیان داشت، کاسته میشود ، مثلاً در تاریخ نویسی نگاه کنید ترجمه تاریخ طبری و تاریخ بیسقی را که به چه واژه گان زیبا و گویایی آفریده شده اند در حالی که تاریخ و صاف و دره نادره میرزا مهدی منشی نه تنها منشیا نه نوشته شده بلکه بگردار فقه اللغه زبان عربی نگارش یافته است . کارهای دیگران را هم از همین دست میتوان به حساب آورد. هر چند زبان دری صدروسیعی دارد و لغات عربی را در آغوش خود نرم و هموار ساخته است و حوصله غنا مندی بیشتری را در تداخل زبانها دارد جای شگفتی است که



قبل از دوره تیموریان هرات ده ها تفسیر به زبان دری مثل تفسیر طبری، نسفی، اسفراینی، درداجگی، سوراآبادی، شنششی و میبیدی وغیره تألیف گردیده که در همه آنها فراوان لغات اصیل دری را میتوانیم به خوانش گیریم .

هرچند درین چند سال اخیر که نقطه عطفی است برای چرخش و تحرك ادبیات زبان دری واژه‌هایی از لای کتابها برون آمدند و خامه‌زنانی با عبارات زیبا و آهنگین نبشته‌هایی مینمایند و اما این سخن هنوز هم بمیان است که ما ادبیات دری را از نگاه واژه‌هایی که به خواب رفته اند غنا مندتر بسازیم و یک تعداد واژه های زیبا و مطبوع، زنگدار و دلنشین را از صفحات کتابهای کهن از دندانه اشعار از سینه تفاسیر بزرگ زبان دری از میان لپچه‌هایی که تاکنون در کوهپایه های کشور ما در توج است بر چینیم و به هم آوریم و دانه دانه چون نگین بر انگشتری تر کیبات جای بد هیمن تا واژه های اصیل و خوب همه جمع گردند، واژه‌های به خواب رفته بیدار گردند و راه خود را در زنده‌گی باز کنند تا در سرحد امکان، تاجاییکه ماهیت زبان آسیبی نیندبد بنویسند جای لغات عربی را آهسته آهسته پر ساخته بتوانیم . تا بدینوسیله ادب دری را پر مایه تر گردانیم و گنج واژه زبان دری را رونق بسزاتری بخشیم و چه نیکوست که به عوض یک تعداد واژه‌هاییکه از سایر زبانها و لپچه‌ها در زبان ما جا گرفته‌اند و به ترکیبات دری پیچ نمی‌خورند، اگر به جای آن واژه داریم، بدان واژه بیگانه خدا حافظی کنیم. ولی اگر یک واژه عربی آنقدر پالش خورده و بافت یافته و نرم گشته و در زبان دری هضم گردیده باشد که دیگر گاملا خود مانی می نماید در به کار گرفتن آن میشود دست آزاد داشت . اما باز هم یاد باید کرد که به هر لغتی بی اعتنایی کردن و جای آنرا از لغات بیگانه پر نمودن کار ناصوابی است. اگر واژه بخصوص در لاتین و یازبانها دیگر داریم که در زبان خود نداریم، کاربرد آن بی مصلحت نیست، و اما اگر لغت بیگانه را در زبان خود بدون ضرورت داخل کنیم و واژه های خود را سبک برداریم این کار فضل فروشی نیست بلکه فرهنگ فروشی است .

مانبوه در انبوه واژگانی داریم که به لغات غیر نیازی نیست آنقدر پیشوندها و پسوند های زیبا و آهنگینی در زبان ما موجود است که توانمندی آن را دارند تا زبان را لبریز از غنا و دارایی سازند پس باید ازین ویژه‌گی زبان دری در آفریدن ترکیبهای به جا و سازگار سود برد و به یاد داشت که زبان از نگاه سا ختمان و اصالت خود واژه بیگانه را قبول نمیکند، زیرا به گاهش و کمبودی دچار میگردد، کوتاه برداز میگردد و بر پیکرش آسیب میرسد .

کاخ ساختار زبان و واژگان آن از باد و باران بی‌گزند باد .

نویسنده : ش.ق.فاطمی  
گزارنده : پوهاند سرور همایون

## تازه گفته‌هایی درباره‌ی ال‌بنیه

۷- ((حکمای هند)) درین کتاب چندین بار به ((حکمای هند)) رجوع داده شده است مثلاً باری به رابطه‌ی اساسات فن پزشکی ( در صفحه ۴۰۳) که در فوق مورد بحث واقع شد، و نیز به رابطه‌ی غذای درمانی از قبیل برنج (در صفحه ۶) و باقلی (در صفحه ۴۱) و فندق ( در صفحه ۴۴) و باری هم به اختلافات نظریات اطبای قدیم و جدیدهند، به رابطه‌ی مقدار اعظمی بید انجیر که برای تولید اسهال و تطهیر و تصفیه معده به کار میرود اشارت رفته است (در صفحه ۱۳۰) .  
شاید دلچسپ باشد اگر بدانیم که ابو منصور در اقتباسات خود در باره‌ی فندق آنها را به ((هندوان)) راجع می‌سازد . ابو منصور هر وی ظاهراً از اصطلاح ((هندو)) مفهوم جغرافیایی می‌خواسته است . بهر صورت این گونه اصطلاح باید تاسده هفتم هجری دوام یافته باشد، زیرا که در مثنوی مولانا جلال الدین بلخی قصه‌ی شوخی آمیز چهار هندو آمده است که ایشان آن گاه که می‌خواستند در مسجد نماز بگذارند با موذن در جدال افتادند . (\*)  
بررسی فهرست فوق منابع هندی ابو منصور هر وی و طرز استفاده‌ی که از آنها در نظر

---

چار هندو در یکی مسجد شدند      بهر طاعت راکعو ساجد شدند

(جلد ۲ ص ۱۸۰ از خط امیرخانی)

نویسنده می‌خواهد بگوید که در متن فوق‌تراد از هندو ، هندوستانی، ولابد مسلمان است نه هندو .

هندوان به معنای هندوستان در گر شاسب‌نامه‌ی اسدی صفحه ۸۱ .

بر انگیخت پس چرمة گرم خیز      بیفگند در هندوان ر ستخیز

(مترجم)

داشت انگیزه‌ی برخی سوالهای مهم میگر دد : ((کراگا)) ، ((سوسروتا)) ، ((مدهاواکارا)) و ((واگیپانا)) که مراجع تفه و معتمدشیوه ((ایورویدا)) به شمار میروند از فهرست فوق غایباند. متون اساسی اینها به زبان تازی و عده محدودی از آنها به زبان دری نیز بر - گردانیده شده بود (۱۱۱). و علی بن ربیع که صرف یکبار مورد مراجعه ابو منصور هروی بوده آنرا در اثر خود به نام ((فردوس الحکمه)) به کار برده و مورد بهره برداری قرار داده است. ابو منصور هروی جای جای از هر یک در محلش از منابع دیگری نیز سود برده که اکثریت در دستنویس ((باور)) شامل شده است. مادر فوق به فرضیه ((زیمه)) اشاره کردیم که از قرار آن شیوه مشخص و مستقل از ((ایورویدا)) نیز وجود داشته که دستنویس ((باور)) نماینده آن است و ما ارتباط آنرا با ((سلسپیکاکنکاکنکا یانا)) حدس زدیم. حرف این است که آیا این شیوه و سبک پزشکی ، به بالنده‌گی و حیات خود در منطقه بلپیکا (بلخ) تا اواسط سده چهارم هجری ادامه داده بود؟ و آیا ابو منصور به همین روش و شیوه تعلق داشته است ؟ باری میتوانیم این گونه پرسش‌ها را بیشتر کنیم و برای برخی از آنها پاسخ‌هایی تهیه نماییم و لیکن این پاسخ‌ها باید پس از بررسی و خوض محتاطانه در متن اقتباسات هستند. ابو منصور هروی و بعد از مقابله با متون اصلی آنها باشد .

ابو منصور هروی به رابطه خصوصیات گواهن و استفاده های طبی آن به نظریات منکبه رجوع کرده است (ص ۱۲۱) . لیکن ما میدانیم که منکبه اصولا مردی مترجم بوده است و معلوم نیست که کدام اثری در موضوعات پزشکی از شخصی خود داشته باشد . در قطار ترجمه هایش یکی در موضوع مواد دارویی هنداست . اسم مؤلف و عنوان اثر اصلی را ما نمی‌دانیم (۱۱۲) . آیا آن ((سبداچاریتا)) از قلم ((سری چکرات)) که خیلی مورد استفاده و مراجعه و دلپسند ابو منصور هروی میباشد ، نبوده است ؟

اقتباس مذکور راجع به گواهن است ، گسه ماده‌ی است فلزی و که ((سری چکرات)) چنانکه در فوق دیدیم ، در آن زمینه متخصص بوده است . به نظر میرسد که در هنگام اقتباس از منکبه مراجعه او به ترجمه اش از اثر ((سبداچاریتا)) بوده است .

درباره منابع دیگر سنسکریت چطور؟ آیا ((سمپیتا)) های دیگر از قلم ((هاریتا)) ، ((ودوالی)) و ((ببیله)) در ترجمه دری یا غربی‌ویا در اصل سنسکریت در دسترس او بوده است ؟ حقیقت اینست که استفاده‌های احتمالی او از ((ودوالی)) و ((جته کارنا)) دارای ارزش بیش از حد است ، زیرا که آثار این دانشمندان به زمان ما نرسیده است .

ابو منصور هروی یکبار هم اشاره‌ی دارد که او به هند رفته بوده است : ((... و من آنجا که آن روید (آملج در هندوستان منظور است) حاضر آمدم و دیدم ، (صفحه ۱۶) . و بدینصورت

ابومنصور دربارهٔ کشوری که يك نظام پزشکی به‌عرضه وجود آورده و این نظام خیلی مورد پسندوی بوده‌است کم از کم مقداری دانش‌دست اول داشته است. لیکن به دلیل پیش جهان وطنی که خط اساسی حکومت سامانی‌ها در زمانی تشکیل میداد که هنوز نیروی سیاسی رو به سقوط نرفته بود میتوان قبول کرد که ابو منصور آموزش متداول خود را در فضایی دیده بود که ((حکمت‌هند)) اندر کار بوده‌است. يك قرینهٔ تأثیر هندی در جامعهٔ سیاسی روزگار عبارت بوده‌است از نصیبارشتی الهندی در وظیفهٔ مهم حاجی در بار - الامیرالحمید نوح بن نصر (۳۳۲-۳۴۳ق) (۱۱۳) . فرهنگ مفی تالیف الفارابی (متوفی حدود ۳۵۰ق) که شاید مطابق و به تقلید ((انکار تاگوسا))ی منکبه تصنیف شد شاید يك قرینهٔ دیگر نفوذ فرهنگی هند در سرزمین سامانی و در روزگاری که ابو منصور هروی الابنیه را (نمی‌گویم املا می‌کرد) مینوشت، شمرده شود .

به قول آذربری ((کلیده ودمنه)) حکمت مشرق زمین را ، که سنن سادهٔ عربستان را تکمیل نمود خلاصه و باشکوه تمام تمثیل مینماید. این میراث ((الهند)) به دربار شاه ساسانی موسوم به انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) برده شد و این بزرگمهر حکیم بود که همراه با سایل پزشکی و تختهٔ شطرنج آنرا رسانید. گزارش پهلوی این قصه های جا - ودانی را ابن المقفع (متوفی ۳۴۳ق) به زبان عربی ترجمه کرد، و به هدایت یحیی بن خالد برمکی شاعر دوره عباسی موسوم به ابان لاحق به زبان تازی در شعر در آورد .

اندکی پس از سقوط برامکه سعی به عمل آمد که نفوذ ((مغرب)) این قصه ها را ریشه کن کنند . سهل بن هارون که پیشوای ((بیت الحکمه)) معروف بوده تحت قیادت جا نشین برمکیان ، یعنی حسن بن سهل چند قصه‌ی ترکیب نمود ، که به کلمات جاحظ ( ۱۶۷ - ۲۵۶) ((در معارضهٔ کلیده ودمنه)) ایجاد شده بودند . و لیکن صرف عناوین این عمل تحمیلی باقی ماند و بس (۱۱۴) ، در صورتی که کلیده و دمنه در روزگار سامانی خون جدیدی در رگهای خود یافت، به طوری که ابو الفضل بلعمی وزیر (متوفی ۹۴۰م) آنرا به نثر زبان دری در آورد و امیرنصر بن احمد (۳۰۲-۳۳۲ق) از سلطان شاعران یعنی رودکی (متوفی ۳۲۹ق) طلب نمود که آن را به نظم دری در آورد . او چنین کرد و در برابر این کار جایزهٔ هنگفتی دریافت داشت. رودکی ، بازم ، قصهٔ دیگری از سرزمین سندراکه ((سدادنامه)) نامیده میشود و مانند کلیده ودمنه به دنیای عرب از راه ترجمهٔ پهلوی وارد شد و همان شاعر فوق یعنی ابان لاحق در بجهوهٔ نیروی برامکه به نظم در آورد ، به شعر دری گزارش داد .

(۱۱۵)

یگنفر لغت نویسی زبان دری از اوایل سدهٔ نهم هجری موسوم به قدر خان اقتباس از شعر

رودکی دارد - و باید گفت باین عمل خود آنرا برای ما حفظ نموده است - که در ذیل نقل می شود :

خاری که به من در خلداندر سفر هند بیچون به هدر (کذا) در کف من دسته شب بوی  
 (۱۱۱) .

آیا رودکی در سرزمین کلیله و دمنه و سندیباد سفر کرده بود ؟ حقیقت اینست که درباره این هومرادیببات زبان دری وزنده گی او معلومات ارزشمندما خیلی اندک است . و شاید هیچوقت نتوانیم پاسخی که قناعت بخش باشد برای آن پرسش به دست آریم، ولیکن اسلاف یکی از معاصران رودکی که در بین شاعره های زبان دری هم رتبه او بود ، چنین سفری به سرزمین هند انجام داد و در قصدار (خضدار)، که پایگاه بزرگی در سرزمین کاروانی قدیم دلتای بولان - کرتار - سند واقع بود، ساکن گردید . وی رابعه دختر کعب القصداری نامیده میشد . رابعه نه فقط نخستین و نیز پیشروترین شاعره ادبیات زبان دری بوده بلکه شخصا خودش نیز نغز ترین چکیده های ادبی این زبان را تولید نموده است . داستان غم انگیز او انگیزه برخی از شاعران شد تا مثنویهای درباره اسرار عشق او بسرایند که از آن جمله شاعر بسیار مشهور صوفی ز بان دری یعنی شیخ عطار را میتوان یاد کرد که داستان عشقی او را بازگویی نمود و در الهی نامه به صورت کتابی به کار برد (۱۱۷) .

سومین سوغات سرزمین سند عبارت است از بازی شطرنج این بازی هم به ذروه تکامل خود در اراضی شرقی خلافت و درین دوره یعنی در نیمه اول سده چهارم هجری رسید . ابوبکر محمد بن یحیی الصولی (متوفاه ۳۳۵ق) مشهور به شطرنجی درین فن چنان شطرات و مهارت حاصل نمود که یکی از دانشمندان عرب نشأت او را به وی نسبت داد . این مهارت به او چندان محبوبیت بخشید که ازش به دربار خلیفه دعوت شد و بالنتیجه سمت ندیمی خلیفه مکتفی (۲۹۰-۲۹۶ق) و خلیفه مقتدر (۲۹۶ - ۳۲۰ق) و خلیفه الراضی (۳۲۳-۳۲۹ق) را به دست آورد . او رساله یی نیز نوشته که در همین زمینه و به نام ((کتاب الشطرنج)) بوده است (۱۱۸) .

بدینصورت روند بالذمه انتقال فرهنگی از سرزمین سند به آسیای غربی و میانه ، که در اواسط سده ششم میلادی آغاز یافته بود، در اواسط سده دهم میلادی به ذروه خود نایل گردید .

سیاسمداران و دانشمندان اسلامی درین زمینه بعضی بر چینه دانسته اند، زیرا که مولای زوگوار شان گفته بود (( حرف حکمت ما یمکنه هفوده مسلمان است . او باید از هر جا که میشود آفریننده گفته ... ))

تیزی که در فوق ارائه شد یعنی اینکه کتاب الابنیه تألیف فاصله سالهای (۳۳۷-۳۴۰ ق) ابو منصور هروی را در مرافقت شاندار رودگی، رابعه خضداری، ابو بکر الصولی شطرنج باز و الفاذا بی لغت نویس قرار میدهد. فضای هندوستان دوستی ابو منصور هروی به حساب علاقه و دوستی اش از طبابت سر زمین سندگذاشته می شود.

خراسان دوره سامانی اواسط سده چهارم هجری شاهد اعتلای این شهرت و نفوذ هند بوده است. با مرگ نوح بن نصر و جلوس عبدالملک اول (۳۴۳-۳۵۰ ق) تحول در ماتیکه اتفاق افتاد. بدین معنا که در دوره سلطنت نوح، البتگین رتبه رشیق الهندی را اشغال نمود و منصب حاجبی به او داده شد و این حادثه آغاز پایان اعتلای سلطنت سا مانیان را اعلام داشت و همچنین سیاست جهان وطنی دیگر از رونق افتاد. به قول بار تولد (( در حدود پایان سلطنت عبدالملک، نیروی دولتی تقریباً به طور کامل به دست افسر محافظ سلطنتی یعنی در اختیار البتگین رفته بود )) (۱۱۹).  
 بالنسبه حرکت زیرکانه البتگین در جهت تصرف غزنه در سال ۳۵۲ ق و اجتناب موقتی او از سمت امرای سا مانی سنگ تهداب چیزی را که معمولاً مرحله غزنوی تاریخ اسلام خوانده می شود، استوار گردانید. این هم البته قابل توجه است که پس از این حرص لجام گسیخته حاکمان ترک نورو مند متوجه شرق و در ماورای هندو کش می شود.

(( حکمت الهندی ))، درین فضای سیاسی دیگر گونه ناچار باید جای خود را به چیزی دیگری مثلاً به لشکر هندی میداد، زیرا که، عبادات پروفیسور بوسورت (( هندیان در لشکر غزنوی شبیه ترکان عاری از علاقه و وطنیت و خالی از دلچسپی هایی که احتمالاً وفاداری شان را خدشه دار می گردانید بسو دند )) (۱۲۰). عوض (( حکیمان هند )) الابنیه ابو - منصور هروی، اکنون (( هندیان )) را مالک کوچه و محله خاص خود شان در شهر غزنه می یابیم که حتی سیه سالار شان به نام سیه سالار هندوان ویژه خود شان است (۱۲۱).  
 خاطره آن اقامت هنوز در خانه خیال عنده بی از قبایل نظامی پاکستانی تازه است که سر چشمه خانواده گی خود را به (( گمپر گنجی )) ( یعنی قلعه غزنی ) میرسانند (۱۲۲). و به تدریج هندو به معنای (( غلام و کافر )) شناخته شد و این تحول آخری ناشی از چیزی بوده باشد که به تعبیر پروفیسور بوسورت (( جنبه ایدئولوژیکی نیروی سلطان )) خوانده شده است (۱۲۳).  
 ز مان بهترین پزشک است. معتقدین بر همینمزم این نامگذاری را پذیرفتند و بالنتیجه آن واژه یعنی اصطلاح (( هندو )) مفهوم تحقیر آمیز خود را از دست داد.

بدینصورت تحول سیاست در آثار و نوشته های پزشکی این دوره منعکس گردیده است. هدایه المتعلمین که دو مین رساله پزشکی دانسته می شود که تاکنون شناخته شده و به

زبان دری تالیف گردیده است و این شامل «دانش نامه» نیست که گزارش منظوم رساله المنصوری رازی می باشد و کوچکترین اشارتی به نظام پزشکی سرزمین سند و طرفداران آن نمی کند . تاریخ دقیق ایجاد این کتاب هنوز روشن نشده و لیکن عموماً فکر می شود که در حدود سال ۳۷۱ هجری تصنیف گر دیده باشد (۱۲۴) .

کتاب الصیدنه که حدود صد سال پس از کتاب الابنیه تالیف شده آن تحول سیاسی اجتماعی را کاملاً انعکاس میدهد . موضوع دو کتاب مطابق همدیگر است و مؤلف اولی در موضوع هندشناسی استادی نه کمتر از البیرونی بوده است . نویسنده فصلی را در باره فقه اللغه اصطلاح صیدنه اختصاص داده و گفته که معنای آن «داروشناسی» است و عنوان کتاب هم همین است و نتیجه بحث او این گسه واژه «صیدنه» از سنسکریت می آید: چند نه (چوب صندل) ، که این و دیگر گیاهان و بوته های خوشبوی ، و سایل کار دارو شناسان دنیای عرب را تشکیل میداده است (۱۲۵) . غیر ازین که حتی عنوان کتاب بیرونی به زبان هندوستان مربوط است صرف دو بار اشاراتی هم در موضوع دارو شناسی در آن شده است . یکی از آن اشارات عبارت است از یساد (سوسروتا) که وی گفته بوده که سودیوم کاربونیت از فلزات و نیز از نباتات به دست می آید (۱۲۶) . و اشارت دیگر عبارت است از ذکر روش «کراکا» در به دست آوردن berbes و حقیقت بسیار دلچسپ آن است که البیرونی اشاره میکند که اقتباس کراکارا خودش از ائرمگان\* گرفته است (۱۲۷) .

در کتاب مالکیند به کراکا دو بار اشارت شده است . بار اول به رابطه جدول اوزانسی که اشتباه آشکار آنها را متوجه گردیده، و درین مورد تشویش زیادی از گرفتاری و مشکلی که ازین بابت برایش پیدا می شود نشان میدهد، میگوید: (( اینگونه تعریفات در خط والقبای عربی ناگزیر است ، بالخاصه آنکه در روزگار ما که مردم درباره آنچه استنساخ می کنند این اندازه بی پروا و لابلایی با شدند )) (۱۲۸) . اقتباس و ذکر دو می در باره بیان منشاء اسطوره ای داروشناسی است که چنانکه خود نوشته آنرا از علی بن ربن و از کتاب فردوس الحکمة او برداشته است (۱۲۹)

چنین نیست که ابو ریحان نتوانسته باشد از خدمت هندوان در زمینه دانش داروشناسی و پزشکی تقدیر کند چنانکه مینویسد: (( در زمره مردمان مشرق زمین هیچ ملتی به اندازه مردم

\* ساقه نباتی است که زیر زمین میرویسواز آن مقوی بی بدست می آید که برای توقف

ماهیانه زنان مفید است (مترجم) .

\*\* کالن : نویسنده و پزشک سده دوم میلادی یونان (مترجم)

هندوستان درین علم پیشرفت نداشته است ولیکن در عین زمان میفزاید که : (( ما و مردم هندوستان در بارهٔ زبان، دین، عادات و اخلاق و مراسم اجتماعی در قطب مخالف قرار داریم )) (۱۳۰) و سخن خود را چنین ادامه میدهد : (( چون ایشان موضوع پاکیزگی را به مبالغه میکشاند و اجتناب از ناپاکیزه‌گی را به افراط بیان میکنند مخرج مشترکی برای صحبت دو جانب مان حاصل نمی‌شود )) (۱۳۱) (( پردهٔ پاکیزگی )) هندوکش را جدا میکند - به قول ابوریحان سدهٔ پنجم هجری آنچه به نظر جغرافیا نویسان سدهٔ چهارم هجری مکتب بلخی زبان عربی ، بخشی از (( دارالاسلام )) تلقی می‌شد از بیخ و بن به اسلام بیگانه گردید . بدینصورت آن گاه که دولت غزنوی جای دولت سامانی را اشغال نمود در حقیقت صرف یک تغییر سیاسی رخ نداد بلکه منطقه شا هدیک انقلاب فرهنگی نیز بوده است . کتاب - الاشبیه سندی است که اندکی قبل از افتادن (( پرده )) تألیف یافته است، و همین است اهمیت عظیمی که به آن نهاده می‌شود .

نظریات (( کلارک )) دربارهٔ تأثیر هند بر داروشناسی ایرانی - عربی مبالغه ناک بوده است . او مینویسد که : (( تمام سرپای داروشناسی و مواد آن از هند گرفته شده و کوچکترین نشانه‌یی از دارو شناسی یونانی و یا اخذ و اقتباس ازان درین جا دیده نمی‌شود )) ابومنصور هروی با او موافقت نمیکرد ، ز یرا که غیر ازان که ابومنصور (( روش و شیوهٔ هندی را مرجح دانسته )) و آنرا بر (( پزشکان فیلسوف یونانی بیزانثینی رومی )) برتری داده)) (( اقتباسات بیشتری در کتابش از (( گالن )) و (( دیوسکورها )) نسبت به (( هاریستا )) ، (( سری چکرت )) و سایر (( حکمای هند )) دیده میشود . کسی که درین زمینه بررسی خود را با حوصله همراه گردانیده عبارت است از (( لوفر )) که این نویسنده در منشاء محتویات داروشناسی ابومنصور تحقیق میکند و توجه دارد که اندازه حقیقی عناصر (( هندی )) داروشناسی طبابت یونانی - اسلامی اواسط سدهٔ چهارم هجری را بدست دهد .

خلاصه ، تفحصات علمی همه جانبه و نه اکتفا به یک کتاب ، تنظیم مواد فراهم شده از تمام منابع موجود و رد و قبول آن مطابق فرمودهٔ حضرت پیغمبر اسلام که گفت : خذها صفادع ما کدر، این بود پردهٔ کاتا لیستی پر جر و بحث دانشمندان ایرانی در دورهٔ شگو فانی علمی شان و اخذ و اقتباساتی که اعراب از ایشان می‌کردند . تا آنجا که به موضوع داروشناسی تعلق می‌یابد این نوع تقرب التقاطی و لیکن انتقادی پزشکان اسلامی به وسیلهٔ حکیم محمد سعید بر جسته ساخته شد . او میگوید : (( بدینصورت داری سا سوریا لابه )) به قول کلارک اعراب گاستوس میگویند در شیوهٔ (( ایوروید )) دارای خاصیت‌های ذیل است : گرم ، تلخ ، بدبوی و در موارد ذیل مفید است : سرفه ، ضیق النفس ، تب ، هاضمهٔ بد ، و امراض



جلدی • ازسوی دیگر پزشکان اسلامی آنرا چنین و صف میکنند : بوی دهنده، محرك سلس البول ، ضد گرم روده ، مقوی جگر ، و داروی تب و ضد درد شکم • (( (۱۳۳) • کلارك ، با این وصف به حق چنین نتیجه میگیرد : ((احتمال قوی میرود که سهم عنصر هندی در موارد اسلامی بیشتر از آن باشد که تاکنون دانسته شده است •)) (۱۳۴) • تحقیق و مطالعه در کتاب الابنیه ثابت میکند که این گفته حقیقت دارد ، زیرا که بغض مؤثر فن پزشکی سرزمین سند در میراث فر هنگی مسلمانان معتنا بوده است •

### یاد داشتها :

- ۱- بار تولد لوفر، نشریه موزیم تاریخ طبیعی، شیکاگو (۱۹۱۹) ، ضمیمه سوم، عناصر هندی داروشناسی ایرانی ابو منصور موفق •
- ۲- سارتن ، مقدمه بر تاریخ علم، بالتیمور (۱۹۲۷) ، جلد اول ، ص ۶۷۹ •
- ۳- براون، طبابت عرب، کیمبرج (۱۹۲۱) ص ۹۳ - الگود ، تاریخ پزشکی ایران و خلافت شرقی ، کیمبرج (۱۹۵۱) ، ص ۳۶۳ - لوفر، ص ۱۹۴ - بارتن، جلد اول ، ص ۶۷۸ •
- ۴- محمد فزونی ، بیست مقاله، چاپ پور داود ، تهران (۱۳۳۲) - اردکانی متن مکمل را با مقدمه خود چاپ کرده، تهران، کتاب الابنیه •
- ۵- کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ، بنیاد فرهنگ ایران، تهران (۱۹۶۷) مقدمه بی صفحه شماری •
- ۶- محمد تقی بهار، سبک شناسی ، تهران (۱۹۷۱) ، جلد دوم، ص ۲۴-۲۵ •
- ۷- یان ریپکا ، تاریخ ادبیات ایران، رایدل (۱۹۶۸) ، ص ۱۵۰ ، ۴۷۶-۴۷۷ •
- ۸- بروکلیمان ، آثار عربی ، لیدن (۱۹۴۳) ، تکمله، جلد اول ، ص ۴۱۷ •
- ۹- ابن ندیم ، الفهرست ، فلوگل، بیروت، ص ۲۹۸-الفلفطی تاریخ الحکما ، لیبیرت ، لایپزیک (۱۹۰۳) ، ص ۲۴۷ - ابن اصیبه ، عیون الانباء ، بیرون (۱۹۶۵) ص ۲۷۴ •
- ۱۰- برو کلیمان، تکمله ، جلد اول، ص ۴۱۶ •
- ۱۱- بروکلیمان ، ایضاء ، جلد اول، ص ۳۷۳-۴۱۶ •
- ۱۲- بروکلیمان ، ایضاء ، جلد اول، ص ۴۱۴ ، آثار عربی ، جلد اول ، ص ۲۳۱ •
- ۱۳- بروکلیمان، آثار عربی ، جلد اول ، ص ۲۰۵- تکمله ، جلد اول ، ص ۳۶۶ •
- ۱۴- يك عدم نویسنده گان طبابت هست که نام شان عیسی بوده • زلیگمان گمان میکند که عیسانی که مورد استفاده ابو منصور بوده عبارت است از عیسی بن یحیی بن ابراهیم ، شامرد مشهور حنین بن اسحاق، یاد داشت ۹۵ ، ص چهل و نه - نیز دیده شود مایرهوف ، روشنی جدید در باره حنین و عصراو، ایزیس ، هشتم (۱۹۲۶) ، ص ۷۰۹ •

- ۱۵- ز لیگمان ، یاد داشت ۱۰۹- ابن ابی اصیبه ، ص ۲۶۰ .
- ۱۶- بروکلیمان ، آثار عرب جلد اول ، ص ۲۰۴ ، ۱۷ .
- ۱۷- بروکلیمان ، آثار عرب، جلد اول، ص ۲۳۳ ، تکمله ، جلد اول ، ص ۴۱۷ .
- ۱۸- برو کلیمان ، آثار عرب ، جلد اول ، ص ۲۱۸ ، تکمله ، جلد اول، ص ۳۸۶ .
- ۱۹- برو کلیمان ، آثار عرب، جلد اول، ص ۳۳۷ .
- ۲۰- ابن ندیم ، ص ۳۰۳ - ابن بی اصیبه، ص ۳۰۴ ، ۳۰۷ .
- ۲۱- دیده شود مثلاً علی بن العباس المجوسی و اشاره او که براون اقتباس نموده ، ص ۵۶
- ۲۲- ریپکا ، ص ۱۵۰ .
- ۲۳- آدم متز ، رنسانس اسلام، انگلیسی، خدا بخش ، مارگلیوت ، فصل سوم در باره ((شاهدخت امپراتوری )) .
- ۲۴- قزوینی ، ص ۲۶۵ .
- ۲۵- بار تولد ، ترکستان ، چاپ د و م (۱۹۵۸)، فهرست اعلام .
- ۲۶- بار تولد ، ص ۱۹۸ .
- ۲۶- بار تولد ، ص ۱۹۸ .
- ۲۷- بارتولد ، ص ۲۴۲ .
- ۲۸- بار تولد ، ص ۲۵۰ .
- ۲۸- بار تولد ، ص ۲۵۰ .
- ۲۹- ابن خلکان ، چارم ، ص ۲۴۵-فؤادسید این مسأله را به تفصیل بررسی نموده ، در این جلجل ، طبقات الاطباء، قاهره (۱۹۵۵) ، یاد داشت ۸ ، ص ۷۸ - ۷۹ .
- ۳۰- ابن اثیر، الکامل ، بولاق ، جلد ۸ ، ص ۲۵، ۲۴، ۲۱- یاقوت ، معجم البلدان، وستن فیلد ، لایپزیک (۱۸۶۷) ، جلد ۲، ص ۹۰۱- بارتولد ، ص ۲۴۱ .
- ۳۱- ابن اثیر ، جلد ۸ ، ص ۳۰ .
- ۳۲- بارتولد ، ص ۲۲۸ .
- ۳۳- ابن اثیر ، جلد ۸، ص ۱۵۸ .
- ۳۴- ابن اثیر ، جلد ۸، ص ۱۵۸ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷- میرخواند ، روضه - الصفا ، تهران (۱۳۳۹) ، جلد ۴ ، ص ۴۵- بارتولد ، ص ۲۴۸ ، ۱۷۶ .
- ۳۵- متز ، ص ۱۷۸-۱۷۹ .
- ۳۶- زلیگمان ، پنجم و ششم - مینوی ، ص سوم مقدمه .

- ۳۷- بارتولد ، ص ۲۳۴- بوسورت ، غزنویان ، اندنبرگ (۱۹۶۳) ، ص ۱۸۴ .
- ۳۸- گردیزی ، زین الاخبار ، تهران ، بنیاد فرهنگ (۱۳۴۷) ، ص ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ .
- ۳۹- خواندمیر ، حبیب السیر ، خیام ، تهران (۱۳۳۳) جلد دوم ، ص ۳۶۲ .
- ۴۰- ابن اسفندیار ، تاریخ طبرستان ، ترجمۀ انگلیسی براون (۱۹۰۵) ، جلد اول ، ص ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳ .
- ۴۱- برای دو رسالۀ دیگر پزشکی (۱) دانشنامه رجوع به شماره ۲۰ فوق و (۲) هدایۀ الهتعلمین رجوع شود به یاد داشت ۱۲۴ درذیل :
- ۴۲- ربیکا ، ص ۴۷۶، ۴۷۷- بهار ، جلد دوم ، ص ۲۴-۲۵ .
- ۴۳- برای ارزشیابی جنبۀ ادبی دیده شود بهار ، جلد دوم ، ص ۲۹-۲۶ - سارتن (جلد اول ، ص ۶۷۹) دربارۀ معلومات داروشناسی ابومنصور هروی مطالب مفیدی ایراد کرده است .
- ۴۴- الگود ، ص ۳۷۱ .
- ۴۵- ایضاء .
- ۴۶- نیز دیده شود محمد زبیر صدیقی ، مطالعاتی در آثار دانش پزشکی ایرانی و عربی چاپ دانشگاه کلکته (۱۹۵۹) ، فصل ششم ، دیده شود برای مطالعه مو شگافانه مزید در نظریات صدیقی بر مو ضوع .
- ۴۷- مایر هوف ، بهشت حکمت (( یکی از کهن ترین کتب حاوی ، تألیف علی الطبرن ، ایزیس ، شانزدهم (۱۹۳۱) ، ص ۱۲ .
- ۴۸- فردوس الحکمه ، چاپ صدیقی ، برلین (۱۹۲۷) ، ص ۵۹۱، ۵۹۲-۵۹۳ :
- روشی ((روشی)) نزدیکترین شکل است برای : روشی ((روشی)) در زمرۀ اشکال گوناگون این نام (ابن ندیم ص ۳۰۳) برای ((ورگسی)) دیده شود : مو خوپدایایا ، تاریخ طبابت هندی ، کلکته (۱۹۲۶) جلد دوم ، ص ۵۱۱ .
- ۴۹- مایر هوف ، ایزیس (۱۹۳۱) ، ص ۴۶- لیکن اقلا در یک مورد او به صراحت مینویسد : ((دربارۀ چیزی که نوشته ام نکات زیادی هست که هندوان و یو نانیان موافق اند و بازنکاتی هست که ایشان موافق نیستند . درین حالات من نتوانستم دلیل هندوان را بفهمم .))
- ۵۰- فردوس الحکمه ، ص ۵۵۷) دیده شود صدیقی ، ص ۱۱۱-۱۱۲ .
- ۵۰- فردوس الحکمه ، ص ۵۸۸ .
- ۵۱- رقابت بین صالح بن بهله هندی و جبریل بن بختیشوع ، از پیروان شیوۀ یونانی جندی شاپور ، چنانکه در القفطی روایت شده ، ۲۱۵-۲۱۷ ، و ابن ابی اصیبه ، ۴۷۵-۴۷۷ میلادی که در دوره اقتدار بر مکیان بلخی در بغداد نظام هندی بر نظام یونانی سوریانی یک اندازه رجحان پیدا کرد . ابن ابی اصیبه (صفحه ۴۷۴) نیز عنوان رساله بی ((درموضوع

- اختلاف نظریات هندی و رومی به رابطه طبایع گرم و سرد، و توانایی های داروها و تفصیلات سنن پزشکی)) را نقل میکند .
- ۵۲- یکنفر دانشمند اندلسی وارد فرهنگ های مقایسی، قاضی ساعد (متوفای ۱۰۷۰) که از مدارک کشمکش های سیاسی خلافت شرقی دور بود میگوید که: ((مردم هند در قطار سایر ملل عالم در دانش پزشکی پیشرفته ترین است و تحقیقات و دانش شان در باره قدرت داروها و درباره خصلت غذا های دارویی و سایر مشخصات آنها خیلی عمیق است. دیده شود: طبقات الامم، قاهره (مکتبه سعاده)، ص ۱۷ .
- ۵۳- ریگویدا، ششم، ص ۸۳، ۳۳، ۱۸ - مجموعمدار، وپوسالکر، تاریخ و فرهنگ مردمان نیم قاره هند، جلد اول (۱۹۵۱)، ص ۲۴۵ - ۲۴۷ .
- ۵۴- کنت، فرس باستان (۱۹۵۳)، ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱ - ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶ .
- ۵۵- احمد حسن زرنی، روشنایی جدید بر تاریخ باستانی سرزمین سند، مطالعات سند شناسی تابستان ۱۹۷۷، ص ۱۰ .
- ۵۶- پانی نی (پنجم، ۱-۷۷) درباره ((اوتاریته)) اشاره دارد و نیز معلومات کاملی در باره آبرسانی اودیچیا به دست می دهد، دیده شود اگر او را، هندوستان به نظر پانی نی و راناسی، (۱۹۶۳)، موریها این شاه راه را ترمیم نمودند و آنرا به شاهراهی در پراچیا سا خستند و وصل کردند .
- ۵۷- کریستن سن، ایران در دوره ساسانی (۱۹۴۹)، ترجمه اردو، ص ۶۹ - دریگا، ص ۵۵ .
- ۵۸- مجیدی کتایی، شطرنج در داستانهای ایرانی، هنر و مردم، جلد ۱۲ شماره (۱۳۴) (۱۳۵۲)، ص ۳۳ .
- ۵۹- الگود، ص ۵۳ - سارتن، ص ۴۳۵ - ۴۳۶ .
- ۶۰- ابن ندیم، ص ۳۰۳ - ابن ابی اصیبه، ص ۴۷۳ .
- ۶۱- شاهنامه فردوسی، تهران، امیر کبیر، جلد سوم، ص ۳۳۴ - ۳۴۰ و ۳۹۷ - ۴۰۳ و جلد ۴ ص ۴۳۸ - ۴۴۵ و غیره .
- ۶۲- مهدی غروی، قلمرو خاندان رستم، هنر و مردم، جلد ۱۴، ش ۱۵۸ (۱۳۵۴) ص ۱۸ - ۱۹ .
- ۶۳- برای استعمال اعراب اصطلاح ((الهند)) را دیده شود مقاله نویسنده این سطور در نامه از مهارجه به خلیفه و ((اسلحه ماژربایی در آثار عربی))، مطالعات اسلامی، جلد دوم (۱۹۶۳)، ص ۱۲۲ - ۱۲۴ - جلد سوم (۱۹۶۴)، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ .
- ۶۴- رابرت سن، گفار هندوکش (۱۹۷۴)، ص ۶۴۵ - فوسکو ماریانی، جایی که چهار

- دنیاملاقی می‌شوند، (۱۹۶۴)، ص ۲۵۷، وپلیت‌های ۱۴۲، ۱۴۳.
- ۶۵- اگراولا ، هندوستان به نظریاتی نی ، واراناسی (۱۹۶۳) ، ص ۴۵۶-۴۵۷ .
- ۶۶- توجی ، مقابر آشوه‌گایانا- آساکینوی، ایست اندوست ، دوره (۱۴) (۱۹۶۳)، ص ۲۸.
- ۶۷- سته‌پته براهمانا، چارم ، ۱- ۵- تسای تیریا سمپیتا، چهارم ، ۹، ۴- موخوپدیایا، جلد دوم ص ۲۵۶- تاریخ و فرهنگ مردمان هندوستان، جلد اول، ص ۴۵۹- برای اسطوره جنبش‌ابهار که اراده فوق طبیعی را بیان میکند، تولد دنده‌وانتری ، اسطوره‌های هندو ، سلسله پنگوین (۱۹۷۵) ، ص ۲۷۳-۲۸۰ و ۳۳۶ دیده شود.
- ۶۸- خوانین مانو ، کتب مقدس مشرق‌زمین، بیست و پنجم ، ۲۳-۳۳ ( جلد دوم ۱۷-۲۴) - قوانین مقدس آریاها، کتب مقدس مشرق‌زمین، چاردهم ، ص ۱۴۷ .
- ۶۹- هانری زیمر، پزشکی هندویی، بالتی‌مور (۱۹۴۸) ، ص ۲۲ .
- ۷۰- ایضاء ، ص ۲۷ .
- ۷۱- رودلف هورنل ، مطالعاتی در پزشکی هند قدیم، اسکورد (۱۹۰۷) ، ص ۱-۷۰.
- ۷۲- فلیوزات ، دوکتورین کلاسیک داروشناسی هندو، دهلی (۱۹۶۴)، ص ۴-۵ .
- ۷۳- ایضاء ، ص ۳۲-۳۴ .
- ۷۴- ایضاء ، ص ۷ و یاد داشت ۴ .
- ۷۵- رای ، و گوپتا ، گراکاسمپیتا، خلاصه علمی ، دهلی (۱۹۶۵) ، ص ۲ .
- ۷۶- نیز دیده شود انسایکلوپیدی آف بودیزم ، کولومبو (۱۹۶۸). Bhasaijyaguru. ' Bhesaja' Bhaisojya-Vastu' B hasaijyagura Sutra .
- ۷۷- ایضاء ، بلخ، و بلیکا .
- ۷۸- گاویا- میامسه، اقتباس در بوسورت، ایران و اسلام، ادنبرگ (۱۹۷۱) ، ص ۶۵ .
- ۷۹- ابن ندیم ، ص ۳۴۶ .
- ۸۰- المقدسی ، ص ۴۸۳-اصطخزی، ص ۸۴-ابن حوقل ، ص ۲۲۸-۲۲۹- همه در سلسله چاپ بریل ، دخویه - ساخاو، هندوستان از نظر البیرونی ، لندن (۱۹۱۰) جلد اول ص ۱۱۶ و غیره .
- ۸۱- هورنل، گزارش سروی باستان‌شناسی هند ، بیست و دوم ، کلکته (۱۸۹۲)، ص ۱۶۶- موخوپدیایا، جلد دوم، ص ۴۶۳- باشام ، تاریخ فرهنگی هندوستان ، (۱۹۷۵)، ص ۱۵۰ .
- ۸۲- زیمر (۱۹۴۸) ، ص ۵۲ .
- ۸۳- موخوپدیایا، جلد دوم ، ص ۴۶۴- صدیقی ، ص ۳۹ .
- ۸۴- صاعد ، ص ۲۲- لفظی ، ص ۲۶۵- ابن ابی اصیبه ، ص ۴۸۳ .

- ۸۵- انسایکلوپیدی آف اسلام ، چاپ اول، شهاب‌الدین احمد بن ماجه .
- ۸۶- بلازری ، فتوح البلدان، لیدن ، ص ۳۴۱- الطبری ، تاریخ ، لیدن. جلد دوم ، ص ۲۰۱۶، ۲۳۷۸، ۲۳۸۳ .
- ۸۷- هیوان تسنگ و دیدارش از ویهارای نوبلخ در سال ۶۳۰ بود که برخی متون بودایی را دریای ((پراجناکارا)) مطالعه نمود. صورت کوتاه شده این نام : پرجنک ، لابد به صورت برمک معرب شده است بدینصورت که کلاستر((جن)) به میم تبدیل گردیده است. توضیحات زبان شناسی ابن فقیه مبتنی است بر ز بان شناسی وفقه‌اللفه عامیانه و برای قبول معنای این نام. نمیتوان برآن اعتماد کرد . هیوان تسنگ در باره برمک معلومات دلچسپی میدهد (واترز، اسفار هیوان تسنگ در هندوستان ، چاپ مجدد هند ، ۱-۱۱۱) .
- پراچنه (عقل کامل) راهنمای موکتی (نجات) یا پراموکتی (نجات کامل) است . بنابراین ((پراموکتی)) یا (( پراموکه))، شاید درست ترین نامی باشد برای برمک بن برمک در داستان ابن فقیه که در متن هیوان تسنگ و الطبری تأیید و تکمیل می شود .
- ۸۸- ابن فقیه ، کتاب البلدان، ص ۳۲۳- الطبری ، جلد ۲ ، ص ۱۱۸۱، ۸۴۰- برای مدانی و تاریخ نخستین تصرف بلخ ، تاریخ خلیفه بن خیاط ، چاپ ضیا عمری ، بغداد (۱۹۶۷) ، ص ۱۴۱- انسایکلوپیدی آف اسلام، چاپ دوم ، برامکه .
- ۸۹- برای مطالعه بسیار عالی دوره سامانی دیده شود بار تولد ، ص ۲۰۹-۲۵۳ اولیاری، چگونه علوم یونانی به دست اعراب رسید، لندن (۱۹۵۷) ، ص ۱۱۰، بازرگانی و عناصر بودایی انتشار تاثیرات فکری هند در منطقه‌یی که بلخ مرکز آن بوده بر رسی و تحلیل مینماید. بهر صورت سهم امرای سامانی دران را باید اندازه گیری کرد .
- ۹۰- البیرونی ، کتاب الصیدنه، حکیم محمد سعید ، کراچی (۱۹۷۳) ، ص ۸ ( متن عربی ص ۱۴) ، و نیز دیده شود یاد داشت ۱۰۴ در ذیل .
- ۹۱- زلیگمان ، نوزدهم و بیست و یکم .
- ۹۲- تاریخ و فرهنگ مردمان هندوستان (۱۹۵۷) ، ص ۳۲۸ .
- ۹۳- ز یمر، اسطوره‌ها و سمبول‌ها در هنر و مدنیت هندوستان ، پرنتستون. (۱۹۷۲) ص ۱۴۶- الاین بانی لو، کثرت‌الپه درگیش هندو، (۱۹۶۴) ، ص ۳۵۹ .
- ۹۴- باشام ، ص ۱۵۸- عجائب هند ، فونتاناکولنز (۱۹۷۱) ، ص ۵۰۰ .
- ۹۵- ز لیگمان ، بیست و یکم .
- ۹۶- هورنل (۱۸۹۳)، ص ۱۱- موخوپدایا، ص ۵۵ - ۶۰ .

- ۹۷- زليگمان ، بيستم .
- ۹۸- هورنل (۱۸۹۳)، ص ۱۰۹ .
- ۹۹- اگراوالا، ص ۱۲۲، گزارشى معلومات طبيه كه درپاى نى ميسر است به دست مى دهد و معلوم مى دارد كه اصله هاى پتالوژى طبائع بشرى دران يافته مى شود . او درعين زمان تحليلى همه جانبه و مفصلى از مناطق تقسيم قبائل جنگجو در گنه پته به عمل مى آورد . مطالعه همانندى در بارهٔ خانواده هاى ديگر پزشكان ضرورى و مفيد خواهد بود .
- ۱۰۰- هورنل (۱۸۹۳) ، ص ۱۱ .
- ۱۰۱- مو خويديا ، سوم ، ص ۵۴۷- ۵۵۹ .
- ۱۰۲- هورنل ، ايضاً ، ايضاً .
- ۱۰۳- ابن نديم ، ص ۳۰۳، ۲۴۵- ابن ابى اصيبه ، ص ۴۷۵- الجاحظ (۷۸۳-۸۶۹) نوشته كه منكبى مسلمان گرديد و اسلام آوردن او پس از تحقيق و سيعش در بارهٔ حقيقت بوده و او مردى بود باايمان ، كتاب الحيوان ، چاپ عبدالسلام محمدهارون ، قاهره ، (۱۹۴۵) ، جلد هفتم ، ص ۲۱۳ .
- ۱۰۴- اشتين ، راجاترنگينى ، ترجمه انگليسى ، دهلى (۱۹۶۱) ، جلد دوم ، ص ۲۶۲ .
- ۱۰۵- صابر آفاقى ، راجاترنگينى ، ترجمه درى از قلم ملاشاه محمد شاه آبادى ، راولپنڊى (۱۹۷۵)، ص ۳۴۲ .
- ۱۰۶- تاريخ و فرهنگ مردمان هندوستان، پنجم ( ، ص ۲۹۹- باشام ، ص ۱۹۲ .
- ۱۰۷- ابن ابى اصيبه ، ص ۴۷۵ .
- ۱۰۸- بلاذرى ، ص ۴۴۴- ساخاو، جلد دوم، ص ۵۱- شتتين ، جلد ۲ ، ص ۱۰۸ تاريخ و فرهنگ مردمان هندوستان ، جلد ۴ (۱۹۵۴)، ص ۱۱۵ .
- ۱۰۹- انسايكلوپيدى آف اسلام ، چاپ اول، خليل - ها يود ، لغت نويسى عرب ليدن (۱۹۶۰)، ص ۳۷ - رجوع شود به چاپ احمد عبدالغفور عطار ، الصحه، مقدمه اهتمام كننده، ص ۵۵- ۶۱- اينكه خليل سيستم سنسگر يبت نظام صوتى الفباها را اقتباس نموده د لالت برنبوغ او بينمايد و دليل ابتكار علمى او است و نشان مي دهد كه اين شخص به زبان خود عشق اصيل داشته است . شايد هزين جاسا اشاره بايد كرد كه نه موسيقى بلکه سر - سپردگيش به مطالعات دستورى ز بان بوده كه نظام لغت نامهٔ او را تحت تاثير آورده و سمهت بخشيده است، زيرا كه او نمونه و امثال عربى را جنبه فرعى تصنيف خود در نظر گرفته است .

- ۱۱۰- تاریخ و فرهنگ مر دمان هندوستان (پنجم ، ۳۱۷) منکبه مورد بحث ما و همناش را با مؤلف کتاب ((سریکنتاچاریا)) بدون استدلال تطبیق نموده است . برای الفارابی و مدرسه اش ، عطار ، ص ۱۰۱ دیده شود ، عالیود ، ص ۶۸-۷۶ .
- ۱۱۱- ابن ندیم ، ص ۳۰۳- ابن ابی اصیبه ، ص ۴۷۳-فلوگل ، ZDMG دوم (۱۸۵۷) ، ص ۱۵۳-۱۴۸ .
- ۱۱۲- ابن ندیم ، ص ۳۰۳- ابن ابی اصیبه ، ص ۴۷۴ .
- ۱۱۳- المقدسی ، ص ۳۳۷ .
- ۱۱۴- آربری ، جلوه هایی از مدنیت اسلامی، نیویارک (۱۹۶۴) ، ص ۷۲-۱۱۸ ، مخصوصاً ص ۷۴- این ندیم ، ص ۱۱۸-۱۲۰- جاحظ، کتاب الثبیبان والتبیین ، چاپ عبدالسلام محمد هارون ، قاهره (۱۹۴۸) ، جلد اول ، ص ۵۲ ، انسایکلوپیدی آف اسلام چاپ دوم ، کلیله و دمنه .
- ۱۱۵- سعید نفیسی ، احوال و آثار رودکی، تهران (۱۳۱۰ ش) ، جلد ۲ ، ص ۵۸۳ - ۵۹۵ ، جلد سوم ، ص ۱۰۷۶ ، یاد داشت ۳- صفا ، جلد ۱ ، ص ۳۷۸- رپیکا ، ص ۱۴۵ .
- ۱۱۶- عبدالغنی میرزایف ، ابو عبدالله رودکی و آثار منظوم رودکی ، ستالین آباد (۱۹۵۸) ، ص ۲۶۰، ۲۶۰ .
- ۱۱۷- صفا ، ص ۴۴۹- رپیکا ، ص ۱۴۴- انعام الحق گوثر ، بلوچستان می فارسی شاعری (اردو) ، گوپته (۱۹۶۸) ، ص ۲۱-۳۴ .
- ۱۱۸- بروکلمان، ایضاً، ص ۱۴۳ ، تکمله، ص ۲۱۸- انسایکلوپیدی آف اسلام، چاپ اول، الصوکی .
- ۱۱۹- بارتولد ، ص ۲۴۹ .
- ۱۲۰- بوسورت ، ص ۱۱۰ .
- ۱۲۱- ایضاً، ایضاً .
- ۱۲۲- وایکلی ، پنجابی مسلمان ، اوان (۶۷)- دهمیال (ص ۵۸۲)- گمبار (ص ۸۸)، لایلا (ص ۱۲۳)، تراز (ص ۱۴۵)، وریچ (ص ۱۴۸)- ابستون ، طبقات در پنجاب، (۱۹۷۴)، تراز و ریچ (ص ۸۴) ، گمبار (ص ۱۲۲)، اوان (ص ۱۲۴)، ختار (ص ۱۲۶) ، کپو گمبار (ص ۱۲۷)، کپوه (ص ۱۴۸) .
- ۱۲۳- بوسورت ، ص ۵۱ .



- ۱۲۴- جلال متینی ، هداية المتعلمين، ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی ، مشهد (۱۹۶۵) ریپکا، ص ۱۵۰ .
- ۱۲۵- البیرونی ، الصیدنه ، ص ۲-۶ (متن عربی ، ص ۹-۱۱) .
- ۱۲۶- ایضاً ، ص ۱۲۷ ، (متن عربی ، ص ۱۵۹) .
- ۱۲۸- ساخاؤ ، جلد ۱ ، ص ۱۶۲ .
- ۱۲۹- ایضاً ، جلد ۱ ، ص ۳۸۲-۳۸۳ .
- ۱۳۰- کتاب الصیدنه ، ص ۷ (متن عربی، ص ۱۱) .
- ۱۳۱- ایضاً ، ایضاً .
- ۱۳۲- گارات ، میراث هند (۱۹۳۷) ، ص ۳۵۳ .
- ۱۳۳- حکیم محمد سعید ، ((مخض اعتمادنا)) ((همسفیار ، جلد ۲۳ ، ش ۴ (۱۹۷۹) ص ۲۰۷ دربارہ تبصره های من راجع علی بن ربین وستایش او از ((نظام هندی)) دیده شود ،
- فوق ، صفحات ۱۳-۱۴ و ۲۴ .
- ۱۳۴- گارات ، ص ۳۳۷ .

پایان

## نکته

ترا که هرچه مراد است در جهان داری  
چه غم ز حال ضعیفان نا توان داری

( حافظ )

## غروب عشق

من از غروب غم انگیز عشق میترسم  
که ناگهان بغموشی رود حکایت آن  
و همچو سایه که در رود شب شود معلوم  
بدون طنطنه های و هو رود از یاد  
وروزگار نداند که این سقوط بزرگ  
درون لانه آتشفشان چه خواهد کرد  
و آنچه مانده بجا از هجوم این توفان  
بسوی اوج کداهین کنار خواهد ماند

چه محشر است که رسوا شود حکایت عشق  
و مرگ طنطنه انگیز آن برای همیشه  
زابرهای بلور غروب رنگین بال  
واز غریب و هیاهوی موجهای سقوط  
طنین زنگ جرسهای جاودانه شود

غروب عشق که مرگ شکوه زیباست  
بدون غرش توفان وسیل زیبا نیست  
ازان بچنگل اندیشه عشق آتشبار  
هرآنچه برگ وبری داشت جمله آتش زد  
و منکه طایر بی لانه ام بلطف غروب  
ز ساحلیکه ازان آمدم نمیگردم  
که بوسه های طلوع شکوفه های بهار  
به شاخه های خزان گشته بر نمیگردد

خزان - ۱۳۶۲

سلیمان لایق

مدیر سول : ناصر رہیاب  
معاون : محمد سرور پاک فر

۱۱۷



اشتراک  
در کابل (۶۰) افغانی  
در ولایات (۷۰) " "  
در خارج کشور (۶) دالر  
برای محصلان و متعلمان : نصف قیمت  
قیمت کثیر ۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم و فنون افغانستان - دیپارٹمنٹ دسیر مجلیع خراسان

## Contents

**Hussain Nael:**

—Social and Literary Outlooks of Afghanistan  
in the Thirteenth Century

**A. Zuhuruddinoff:**

—Life and Works of Barkhor dar Farahi

**Asst. Prof. A. Nasr:**

—Phonology

**Dr. Beg Mural siaoff and prof . A.Q.Qaweem:**

—“Mor” and “Mar . . . ra” in the Dari of the  
3rd - 6th Centuries(H.)

**Wasif Bakhtari:**

—A Dictionary of Prosody and Rhyme

**Hussain Farmand:**

—Reflection of Human Nature in the Lailis and  
Majnoons

**Mael Herowi:**

—Forgotten Words

**Sh.Q.Fatimi,**

**(Trans.) prof. Humayun:**

—Some New Points Concerning Al - Aḥḥa

**Sulaiman Loyaq:**

—Sunset of Love

**D. R. A. Academy of Sciences**  
**Center of Languages and Literature**  
**Dari Department**

# **Khorasan**

**Bi- Monthly Magazine**  
**on Language and Literature**

**Editor : Nasir Rahyab**  
**Co-editor : M. S. Pakfar**

**Vol. IV. No 2**

**June — July 1984**

**Government Press**